

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

سیو در معارف اسلام

راه و رسم بندگی

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

مشهد - حسینیه همدانی‌ها - دده سوم ذی القعده ۱۳۹۷ هش



www.erfan.ir

راه و رسم بندگی

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
 - پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
 - ویرایش: وفهیمی.....
 - صفحه‌آرا: م.جانباز و ابوالفضل کریمی.....
 - ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه.....
 - لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....
- کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۳۶۵۲۰۴۰۴۲۷ - ۰۳۷۷۴۰۴۰۵۱ - همواره:

فهرست مطالب

جلسه اول: راز ماندگاری انسان در عالم هستی.....	۱۳
استقبال بهشت از اهل ایمان.....	۱۵
حسابرسی اهل ایمان در قرآن.....	۱۶
الف) حساب یسیر.....	۱۶
ب) بُغَيْرِ حِسَاب.....	۱۷
قطعه‌ای از بهشت بر روی زمین.....	۱۷
بُغَيْرِ حِسَاب در کلام امیر مؤمنان علیهم السلام.....	۱۸
انکای کلام معصومین علیهم السلام به آیات قرآن.....	۱۸
وجود بُغَيْرِ حسابان، عین نور.....	۱۸
وجود انسان، حقایق متعدد.....	۱۹
گستره نوری اقوام بُغَيْرِ حساب.....	۱۹
ظهور جهانی نور وجودی بُغَيْرِ حسابان.....	۲۰
میوه دائمی وجود اهل ایمان بر جهان هستی.....	۲۰
امام زمان علیهم السلام، بالاترین اثر وجودی حضرت ابراهیم علیهم السلام در کره زمین.....	۲۰
جهانی پر از قسط و عدل با ظهور امام عصر علیهم السلام.....	۲۱
روشنایی بخشی آثار انسان پس از مرگ.....	۲۱
لزوم ظرافت روحی در فهم حقایق تربیتی.....	۲۱
فهم سخت حقیقت معنایی برخی نکات تربیتی.....	۲۱
حضور به موقع در کلاس نماز خدا.....	۲۳



راه و رسم بندگی

۲۳	نصیحت ابوسعید به شاگرد خود.....
۲۴	اخلاص در بندگی، راز ماندگاری انسان در عالم الهی.....
۲۴	تخرب پیکره نماز در نبود اخلاص بندگی.....
۲۴	حکایتی شنیدنی از خلوص در بندگی.....
۲۵	نبوت، طلوع بندگی.....
۲۵	کلام آخر، روایتی از «کامل الزیارات».....
جلسه دوم: ظهور کمالات انسانی در پرتو تسلیم پروردگار شدن	
۲۹	عبادت، بستر ظهور کمالات انسانی.....
۲۹	عبدیت، یعنی تسلیم بودن.....
۲۹	حقیقت معنایی تسلیم.....
۳۰	گرفتاران در عشق به ثروت‌اندوزی.....
۳۰	بی‌توجهی اسیران ربا به کلام خدا و معصومین علیهم السلام.....
۳۰	سختترین تبعات ربا برای گیرندگان آن.....
۳۱	سنگینی گناه زنا.....
۳۱	سه گناه بزرگ با عذابی سنگین.....
۳۱	(الف) شرک به خداوند.....
۳۲	دل اهل ایمان در اختیار پروردگار عالم.....
۳۳	(ب) قتل انسان بی گناه.....
۳۳	(ج) گناه زنا.....
۳۳	آسیب‌های این سه گناه بر جامعه.....
۳۴	فرمان‌بری اهل تسلیم از پروردگار.....
۳۴	پول، معبد اسیران ثروت‌اندوزی.....
۳۵	حکایتی شنیدنی از حاکمیت «الله» در زندگی.....
۳۶	یوسف علیه السلام از بندگان مُخلص پروردگار.....
۳۷	عبدیت عملی، نتیجه تسلیم پروردگار بودن.....
۳۷	ابراهیم علیه السلام در اختیار پروردگار عالم.....
۳۷	کلام آخر، گوشه‌ای از بندگی حضرت زهرا علیها السلام.....



فهرست مطالب

جلسه سوم: شیاطین، سد راه عبودیت.....

۴۹	دشمنی شیاطین انسی و جنی با اهل ایمان.....
۴۱	دشمنی آشکار شیاطین انسی.....
۴۱	شیاطین جنی، دشمن پنهان.....
۴۲	شیاطین، دشمن مشترک خدا و انسان.....
۴۲	یهودیان، دشمن شئون خدا.....
۴۳	هشدار پیامبر ﷺ به بنی هاشم.....
۴۳	بستان راه شیطان، راهی برای بندگی.....
۴۴	راه ابی عبدالله علیہ السلام، راه بندگی.....
۴۴	بستان راه شیطان، شعار همه انبیای الهی.....
۴۵	پیروی از شیطان، مخرب ساختمان بندگی.....
۴۵	قرآن، پاسخ‌گوی تمام پرسش‌های انسان.....
۴۵	سرانجام تسلیم‌شدن در برابر وسوسه شیاطین.....
۴۶	مشارکین مکه و پیشنهاد آنها به پیامبر اکرم ﷺ.....
۴۷	تحقیق عبادت به شرط دفع شیطان.....
۴۷	نگاهی به کتب «نهج البلاغه» و «صحیفه سجادیه».....
۴۸	فضیلت دفع شیطان، بالاتر از عبادت.....
۴۹	حکایتی شنیدنی.....
۵۰	ما را هم ای حسین، گدایی حساب کن.....

جلسه چهارم: تجلی فیوضات الهی، منوط به رفع موانع.....

۵۱	حقیقت عبد، تسلیم پروردگار و دافع دشمنان بودن.....
۵۳	محرومیت از فیوضات الهی، عاقبت معطلی در انقلاب حال.....
۵۳	انقلاب حالِ حربن یزید ریاحی.....
۵۴	عنایت خداوند به انسان، منوط به نبودن موانع.....
۵۴	بدخلقی، مانعی بزرگ در رسیدن فیوضات الهی.....
۵۴	توجه به والدین، حتی پس از مرگ، عاملی برای رفع گرفتاری.....
۵۵	هر آیه قرآن، کلید حل یک مشکل.....



راه و رسم بندگی

راه نجات یونس ﷺ در قرآن.....	۵۶
سفرارش رسول خدا ﷺ درباره عمل به قرآن.....	۵۷
رفتار قرآنی دولت، راه رهایی از مشکلات کشور.....	۵۷
تو خود حجاب خودی، از میان برخیز.....	۵۸
نديدين حال درونی، نتيجه خودیت انسان.....	۵۸
ظهور «الا الله» با کنار زدن موانع.....	۵۹
انبیا و ائمه علیهم السلام از عابدین.....	۶۰
کلام پایانی، مصائب امیرمؤمنان علیهم السلام در شهادت صدیقه کبری علیهم السلام.....	۶۱
جلسه پنجم: جوشش خیر در بندگی خدا.....	۶۳
عبد حقیقی خداوند.....	۶۵
یادی از یک دوست.....	۶۶
اعتراف به اشتباه، دلیل تواضع و پاکی باطن.....	۶۶
زجر و ناراحتی اهل ایمان از لغزش خود.....	۶۷
توقع خیر داشتن از عبدالله.....	۶۷
روش برخوردی قرآن با گرفتاران.....	۶۸
چهار شخص معتمد برای حل مشکل در کلام رسول خدا ﷺ.....	۶۸
(الف) عربی شریف و اصیل.....	۶۸
(ب) انسان کریم و بخشنده.....	۶۸
(ج) انسان خوش رو.....	۶۹
(د) حافظ قرآن.....	۶۹
دو واقعیت در انتظار عباد الرحمن در قیامت.....	۶۹
(الف) رضایت الله.....	۶۹
(ب) جنت الله.....	۷۰
منت‌گذاشتن و بی‌رحمی اهل شر.....	۷۰
سرانجام عبد نبودن در آیات قرآن.....	۷۱
(الف) گرفتار در زنجیر گناهان.....	۷۱
اخلاق خدایی عباد خدا.....	۷۲



فهرست مطالب

۷۳	ب) بستن مجرمین با غل و زنجیر به هم.....
۷۴	ج) پیراهنی متغرن و آتش زا.....
۷۴	کلام پایانی، سفارش حضرت رضا ^{علیه السلام} به گریه بر امام حسین ^{علیه السلام}
جلسه ششم: خودنگهداری و صبر، از نشانه های بندگان خدا.....	
۷۹	حقایق و ظرایفی از بندگی در کتب شیعه.....
۷۹	خودنگهداری اهل تقوا در برابر کشش های شیطانی.....
۸۰	اهمیت خودنگهداری در آیات.....
۸۰	اثر ماندگار کارهای مشیت بر زندگی آدمی.....
۸۱	تقوا و صوری، زمینه عزتمندی یوسف ^{علیه السلام}
۸۲	خودنگهداری، شرط گشایش فیوضات الهی بر انسان.....
۸۲	مقاومت یوسف ^{علیه السلام} در زندان مقابل فرهنگ شرک.....
۸۳	قناعت یوسف ^{علیه السلام} در زمان وزارت و صدارت.....
۸۳	سفارش امیرمؤمنان ^{علیهم السلام} به همام.....
۸۳	معیت خدا با خودنگهداران.....
۸۴	معیت با خدا از مقامات پیامبر خدا ^{صلوات الله علیه و آله و سلم}
۸۴	خودنگهداران، از محسنوں.....
۸۵	اصرار همام به امیرمؤمنان ^{علیهم السلام}
۸۵	قانون نبودن انسان های بزرگ و نورانی.....
۸۵	جامع صفات متقین در وجود امیرمؤمنان ^{علیهم السلام}
۸۶	حال و هوای کسالت آور مجالس کنونی دعای کمیل.....
۸۶	مرگ اختیاری بندگان حقیقی خدا.....
۸۷	مرگ در منظر امام حسین ^{علیه السلام}
۸۷	کلام آخر؛ زینب کبری ^{علیها السلام} و زیارت سوزناک برادر.....
جلسه هفتم: آسودگی خیال بندۀ واقعی در گرفتاری های دنیا.....	
۸۹	«عین» عبد، یعنی عرفان ربّ.....
۹۱	بهترین راه شناخت خداوند در قرآن.....



راه و رسم بندگی

۹۱	توجه قلبی به معنای نام «الله».....
۹۲	دلگرمی به غیر خدا، دروغی بزرگ.....
۹۲	توکل بندگان حقیقی در مشکلات بر خدا.....
۹۳	دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست.....
۹۳	هدف تربیتی خدا از تذکر زندگی انبیا.....
۹۳	وعده قطعی پروردگار به بندگان.....
۹۴	نگاه امیر مؤمنان ﷺ به حقایق هستی.....
۹۴	استقامت و صبر، گونه‌ای از عبادت.....
۹۵	بی ارتباط بودن مشکل‌سازی انسان برای خودش با خدا.....
۹۵	متنهد نبودن انسان بی دین.....
۹۵	اطاعت از امام معصوم، سودمند برای همه.....
۹۶	شتابزدگی جوانان در کارها.....
۹۶	نپرسیدن، عامل شکست جوانان.....
۹۷	برتری اخلاق ایمانی به اخلاق اجتماعی.....
۹۸	حکایتی کوتاه و مجتهدی بزرگ.....
۹۹	توصیه‌ای به جوانان.....
۹۹	هر دعایی مستجاب نمی‌شود، حتی در مسجدالحرام.....
۱۰۰	مشکل اندک و گذرای دنیا و بی‌تابی بندگان.....
۱۰۱	طفل شیرخوار ابی عبدالله ﷺ و اوج بی‌رحمی دشمن.....
۱۰۳	جلسه هشتم: عبودیت، بستر ظهور نبوت و امامت.....
۱۰۵	عطای مقام نبوت و امامت براساس علم پروردگار.....
۱۰۵	عنایت مقام نبوت به مسیح ﷺ از همان بدو تولد.....
۱۰۵	مقام والای حضرت مریم ﷺ نزد پروردگار.....
۱۰۶	تهمت سران منحرف یهود به حضرت مریم ﷺ.....
۱۰۶	سکوت مریم ﷺ در برابر افتراهای سران کنیسه.....
۱۰۷	مقام عبدالله‌ی مسیح ﷺ از گهواره.....
۱۰۸	عطای کتاب انجیل به مسیح ﷺ در عالم علم خداوند.....



فهرست مطالب

امامت، امری الهی و آسمانی، نه زمینی.....	۱۰۸
بهاشت زدگی درباریان از قدرت علمی بالای امام جواد علیه السلام.....	۱۰۸
رسوخ محبت امامان در جان و اندیشه مردم.....	۱۰۹
وابسته نبودن نبوت و امامت به سن.....	۱۱۰
سفرارش خدا به مسیح علیه السلام.....	۱۱۰
الف) برپاداشتن نماز.....	۱۱۰
توجه و دقت در آیات قرآن.....	۱۱۰
ب) پرداخت زکات.....	۱۱۱
ج) نیکی به مادر.....	۱۱۱
مرز اطاعت از پدر و مادر به امر خداوند.....	۱۱۲
عطای مقام نبوت به یحیی علیه السلام در کودکی.....	۱۱۲
کلام پایان؛ امام جواد علیه السلام و آخرین دیدار با پدر.....	۱۱۳
جلسه نهم: حفظ ارزش‌های دینی در سفارش امام رضا علیه السلام.....	۱۱۵
سفارش امام رضا علیه السلام به فرزندشان.....	۱۱۷
محروم نکردن مردم از دیدار با خود.....	۱۱۷
برخورد مناسب با مردم، کلیدی برای حل مشکلات.....	۱۱۷
گشايش درهای فیوضات الهی به واسطه نیکی به دیگران.....	۱۱۸
دین اسلام، دین ارزش‌ها.....	۱۱۸
رد نکردن هدیه دیگران و داشتن حسن ظن به آنها.....	۱۱۸
آمرزش گناهان با شاد کردن دل مؤمن.....	۱۱۸
دین اسلام، دین بیهوده‌گویی نیست.....	۱۱۹
سیراب کردن تشنیه، رهایی بخش انسان در آخرت.....	۱۲۰
حکایتی کوتاه، اما شنیدنی.....	۱۲۰
اقسام پرونده حیات و ممات انسان.....	۱۲۱
الف) پرونده محو و اثبات.....	۱۲۱
ب) پرونده ام الکتاب.....	۱۲۱
صدقه تازه عروس، ناجی او از مرگ.....	۱۲۲

راه و رسم بندگی

۱۲۳.....	دریغ نکردن از هر کار خیری
۱۲۳.....	جرائم شکستن دل مؤمن
۱۲۴.....	کلام پایانی
۱۲۵.....	جلسه دهم: راه و رسم بندگی
۱۲۷.....	تواضع و تسلیم بودن بندگان خدا در برابر فرامین الهی
۱۲۷.....	بی خبری غیرشیعه از حقایق قرآن و دین خدا
۱۲۸.....	بدعت‌های وهابیت در دین اسلام
۱۲۹.....	دین اسلام، استوار بر آیات و روایات
۱۲۹.....	انتقال علوم از پیامبر خدا ^{صلی الله علیه و آله و سلم} به امامان معصوم ^{علیهم السلام}
۱۲۹.....	علم کتاب، نزد امیرمؤمنان ^{صلی الله علیه و آله و سلم}
۱۲۹.....	انحراف و گمراهی امت بعد از رحلت پیامبر ^{صلی الله علیه و آله و سلم}
۱۳۰.....	وعده عذاب خدا برای گناهان کبیره
۱۳۰.....	نشانه‌های بندگی
۱۳۰.....	(الف) تسلیم فرمان خدا در حد ظرفیتش
۱۳۱.....	(ب) اجتناب از گناه کبیره
۱۳۱.....	(ج) اصرار نداشتن بر گناه صغیره
۱۳۱.....	مقام والای عبدالله در روایات
۱۳۱.....	بنده مؤمن، بالاتر از ملائکه مقرب
۱۳۲.....	احترام انبیا و امامان معصوم به مؤمن در قیامت
۱۳۲.....	نگرانی امام از ادا نکردن حق مؤمن
۱۳۲.....	فرمان خدا به پیامبر ^{صلی الله علیه و آله و سلم}
۱۳۳.....	شکیبایی و نشست و برخاست با بندگان خدا
۱۳۳.....	امید نبستن به ثروتمندان مادیگر
۱۳۴.....	قبول نکردن دعوت غافلان از یاد خدا
۱۳۵.....	دوری از آن که مطیع هوای نفس است
۱۳۵.....	معاشرت نکردن با اسراف کاران
۱۳۵.....	حکایتی از بندگان حقيقی خدا
۱۳۶.....	کلام آخر؛ شب شادی قلب شیعه



جلسه اول

راز ماندگاری انسان

در عالم هستی

استقبال بهشت از اهل ایمان

روز شنبه است و به فرموده امام عسکری علیه السلام، معنویت این روز به وجود مبارک پیغمبر عظیم الشان اسلام تعلق دارد. فهمیدن مطلبی که می‌خواهم عرض کنم، خیلی آسان است، ولی انجام آن مقداری زحمت دارد؛ البته نه زحمت طاقت‌فرسا، بلکه زحمتی است که هر مکلفی می‌تواند بار این زحمت را تحمل کند و آن، این است که پیشرفت واقعی انسان، نمو انسان، رشد انسان، به میوه نشستن درخت وجود انسان در دنیا و دفع شدن عذاب در آخرت، به استقبال آمدن بهشت به طرف انسان در عالم محشر.

اینهایی که عرض کردم، توضیح و ترجمه بعضی از آیات قرآن مجید است. همین به استقبال آمدن بهشت در قرآن است: «وَأَرْلَفْتِ الْجَنَّةُ لِمُتَقِّيِّينَ غَيْرَ بَعِيدِ»^۱، بهشت را در قیامت پیش شما می‌آورم، نمی‌خواهد زحمت بکشید و رنج ببرید که خودتان را در آن صحرای عظیم به بهشت برسانید. خدا بهشت را به شما می‌رساند، حالا به چه کیفیت است، این را انسان در قیامت درک می‌کند که از قبر بیرون می‌آید و به خاطر همین نمو و رشد و میوه‌دهی دنیايش با حساب خیلی آسانی برخورد می‌کند یا اصلاً به حسابی برخورد نمی‌کند.

۱. ق: ۳۱

حسابرسی اهل ایمان در قرآن

دو حساب برای اهل ایمان در قرآن مجید مطرح است:

الف) حساب یسیر

«حساب یسیر» یعنی پرونده‌رسی بسیار آسان. «یسیر» از نظر ادبیات عرب صفت مشبهه است، یعنی پرونده انسان را از ابتدای تکلیف تا روز مرگش به آسان‌ترین صورت رسیدگی می‌کنند. این رسیدگی چقدر طول می‌کشد؟ پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: کمتر از زمان نماز عصرتان خواهد بود و بیشتر طول نمی‌کشد. چطور طول نمی‌کشد؟ برای اینکه علم پروردگار چیره به پرونده ماست.

خداؤند نمی‌خواهد پرونده ما را که خود ما هستیم، ورق بزند و مته لای خشخاش بگذارد، این صفحه را ببیند و تمام کند، بعد آن صفحه را ببیند. اینها کار ماست و علم پروردگار علم محیط است: **﴿وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾**,^۱ یعنی همین الان شما این عالم را با کل موجوداتش در نظر بگیرید، پیش پروردگار حاضر است: **﴿وَإِن كُلُّ الْمَاجِيِعُ لَيَنْظُرُونَ﴾**.^۲ مگر خدا صبح به صبح و شب به شب، موجودات زنده را می‌شمارد؟ مگر می‌نشیند و دریاها، صحراءها، جنگل‌ها و پرندگان هوا را حساب می‌کند که هر کدام چقدر غذا می‌خواهد و چه می‌خواهد؟

میلیون‌ها سال است موجودات زنده هر صبح و ظهر و شب بر سر این سفره‌اند و هیچ چیز هم از آنها کم گذاشته نمی‌شود، شماره هم نمی‌کند و معطل این هم نمی‌شود که موجود چه می‌خواهد؛ بلکه کار در جا و فعلی است و به عبارت خیلی لطیف، کار در پیشگاه مقدس او برای خود او اصلاً زمان ندارد؛ اگر بگوییم خداوند متعال در گرو زمان است، این حرف باطلی است؛ اگر بگوییم معطل زمان است، این حرف باطلی است؛ اگر بگوییم معطل

۱. نساء: ۱۲۶.

۲. یس: ۳۲.

شمارش است، این حرف باطلی است. ظاهر و باطن جهان یکجا در محضر مقدس اوست و یکجا هم جهان را کارگردانی می‌کند و می‌چرخاند، یکجا به همه موجودات عالم رسیدگی می‌کند. «حساب یسیر» یعنی یکجا رسیدن به پرونده، چون اول پرونده تا آخر پرونده در علم او حاضر است و حکم می‌کند.

اما آنهایی که پرونده‌شان معطلی دارد، معطلی برای خودشان است؛ یعنی اینها خودشان را در دنیا نسبت به هر کار مثبتی معطل گذاشتند و نرفتند و به عبارت ساده‌تر، خودشان را تعطیل کردند؛ لذا رسیدگی به پرونده‌شان هم تعطیل است و به پرونده طول زمان می‌خورد تا از تعطیلی در بیاید و آنها را در جهنم بیندازن؛ ولی حساب اهل ایمان، «حساب یسیر» است.

ب) بِغَيْرِ حِسَابٍ

عده‌ای از اهل ایمان هم اصلاً حساب ندارند و اگر در قرآن مجید دقت کرده باشید، می‌فرماید **﴿بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾**.^۱

قطعه‌ای از بهشت بر روی زمین

امیرالمؤمنین علیه السلام با لشکرش در مسیر جنگ صفين آرام می‌رفتند که به یک نقطه رسیدند. حضرت فرمودند پیاده شوید! هیچ‌کس هم نمی‌دانست امیرالمؤمنین علیه السلام برای چه دستور پیاده‌شدن دادند، اما همه اطاعت کردند و پیاده شدند. حضرت فرمودند امشب را در اینجا می‌مانیم. آنها بی‌خبر هم بودند، برای چه؟ ما که داشتیم مسیر را راحت طی می‌کردیم، چرا حضرت فرمودند پیاده شوید و چرا امشب در اینجا باید بمانیم؟ لشکر ماندند، امام آن شب را نخواهیدند، جای خواب هم نبود و امام می‌دانستند اینجا کجاست.

امام می‌دانستند بسیاری از انبیا هم که آمدند تا از اینجا عبور کنند، ماندند و عبادت کردند، گریه کردند و اشک ریختند. این را امام می‌دانستند، اما مردم نمی‌دانستند! امام می‌دانستند این قطعه زمین از قطعات زمین‌های بهشت است، اما بقیه زمین‌های جهان نه؛ امام



راه و رسم بندگی

می‌دانستند خداوند متعال به این قطعه از زمین نظر خاص دارد و بقیه نمی‌دانستند؛ امام می‌دانستند که خداوند متعال این زمین را دوهزار سال قبل از خلقت زیر کعبه آفریده است.

بغیر حساب در کلام امیر مؤمنان علیه السلام

نماز صبح شد، لشکر به امام اقتدا کردند؛ امام سلام نمازشان را که دادند، دیگر تسبیح و دعا نخوانند، سر سجاده حم شدند و یک‌مشت خاکِ جلوی سجده‌شان را برداشتند، بو کشیدند و فرمودند: «واهَا أَيْتَهَا التَّرِيَةُ! يَخْرُجُونَ مِنْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقْوَامٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ»، خوش‌به‌حال تو ای خاک! خیلی عجیب است! آنجا آب هم بود، اما نگفتند خوش‌به‌حال تو ای آب؛ تعدادی هم نخل خرما بود، اما نگفتند خوش‌به‌حال شما ای نخل‌های خرما؛ تعدادی پرنده هم آنجا بود، اما نگفتند خوش‌به‌حال شما ای پرنده‌گان؛ بلکه خوش‌به‌حال تو ای خاک! این خوش‌به‌حال تو ای خاک چه معنی می‌دهد؟ این قدر این خاک ارزش داشت که به‌خاطر آن ارزشش فرمودند: خوش‌به‌حال تو ای خاک که «يَخْرُجُونَ مِنْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقْوَامٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ». همان بغير حسابی که در قرآن است.

اتکای کلام معصومین علیهم السلام به آیات قرآن

فرمایشات ائمه طاهربن علیهم السلام متکی به قرآن است و ما کمتر روایتی داریم که ائمه علیهم السلام در آن از قرآن مایه نگرفته باشند یا بخشی از یک آیه را در روایت نیاورده باشند.

وجود بغير حسابان، عین نور

خوش‌به‌حال تو ای خاک! اقوامی (اقوام جمع است و از سه به بالاست، سه‌تا قوم، شش‌تا قوم، ده‌تا گروه، صد‌تا گروه، هزارتا گروه؛ جمع عدد ندارد و از سه به بالاست) از تو در قیامت بیرون می‌آیند که بدون حساب وارد پیشست می‌شوند، یعنی اصلاً پرونده‌ای پیش پروردگار ندارند. چرا پرونده ندارند؟ چون در قیامت همه می‌فهمند که اینها عین نور هستند و عین نور یک حقیقت‌اند؛ یعنی عمل، اخلاق، رفتار، کردار و گفتار آنها نور است و همواره یک حقیقت از اینها ظهور دارد. آن ظهور را که رسیدگی نمی‌کنند! شما تا حالا شده است که در دوره عمرتان به نور چراغ بگویید می‌خواهم به تو رسیدگی کنم؟! نور نور است، ماه



ماه است، ستاره ستاره است، خورشید خورشید است. حقیقت است، وجود همه اینها یک واحد است و همه‌چیزشان یک حقیقت است.

وجود انسان، حقایق متعدده

ما حقایق متعدده‌ایم؛ ما در قیامت یک بدن داریم، یک روح داریم، یک اخلاق داریم، یک عمل داریم، یک زبان داریم، یک شناوی داریم که در دنیا داشته‌ایم، یک غفلت داریم، یک توجه داریم. حالا وقتی مؤمن باشیم، خداوند متعال خیلی حسابمان را آسان می‌گیرد و ما را به اندازه یک نماز عصر معطل می‌کند؛ اما وجود آنها قطعه قطعه نیست که همه قطعه‌ها را خدا نظر کند و بعد هم بگوید که شما بخشیده شده هستید و این هم بهشت در مقابلتان یا بهشتی که به استقبال شما آمده است. اینها نور محض‌اند و حساب ندارند؛ یعنی وجودشان، هم خودشان، هم قیامت و هم دل مردم را روشن می‌کند. اینها جای حساب ندارند و «یخرجون منک اقوام یدخلون الجنۃ بغير حساب» هستند.

گستره نوری اقوام بغير حساب

یک قوم با تعداد و شماره اندک در این زمین دفن شدند که اگر الان بنشینیم و بشماریم، پنج دقیقه نمی‌کشد. ۷۲ نفر در این خاک در آینده آن زمان امیرالمؤمنین ﷺ دفن شدند که یک ملت و یک قوم هستند. چرا امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند «اقوام؛ چند قوم؟»؛ ایشان درست فرمودند، شما آیات آخر سوره مبارکة نحل را همین امشب ببینید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً». ^۱ امت پنج معنی دارد که یکی به این معناست. ابراهیم به تنهایی یک امت بود. هر کدام اینها یک جهان انسانیت و آدمیت بودند، هر کدام به تنهایی یک ملت بودند، هر کدام یک قوم بودند، هر کدام یک جمیعت بودند. شما شاع اینها را در هر همین دنیا ببینید که پخش می‌شود، چقدر اقوام را در کنار همیگر قرار می‌دهد! برای اینکه معنویت کل آن اقوام پیش اینهاست و وقتی ظهور می‌دهند، حتی الان از عالم بزرخ، اقوامی در ظهور معنویت به آنها گرایش پیدا می‌کنند.

۱. نحل: ۱۲۰.



ظهور جهانی نور وجودی بغير حسابان

سال گذشته در روز هفتم محرم ۵۶ کشور برای حضرت علی اصغر ﷺ مراسم گرفتند؛ یعنی بینید ظهور نوری یک بچه ششماهه، چه اقوامی را دور هم جمع می‌کند! معنویت کل این اقوام در همان یکنفر است که وقتی ظهور می‌کند، هم‌رنگ نور خودش را در ۵۶ کشور جمع می‌کند. در آینده صد کشور می‌شود، در آینده ۱۵۰ کشور می‌شود، در آینده همه کشورها می‌شود. آینده اینطور می‌شود و امیر مؤمنان ﷺ از این ۷۲ نفر به اقوام تعبیر کرده است.

میوه دائمی وجود اهل ایمان بر جهان هستی

حساب یک عده آسان است، چرا؟ این مهم است که ما این چرا را بفهمیم و بعد از فهمیدن -اگرچه مقداری زحمت دارد که چرخ این فهم را به کار بیندازیم و در عمل به حرکت بیاوریم- ما را به کسی تبدیل می‌کند که حسابش در قیامت «یسیر» یا «بی‌حساب» است. این مطلب خیلی فوق العاده است، یعنی من در این پنجاه سال که با آیات قرآن و روایات سروکار دارم، اصلاً مهم‌تر از این مطلب را نه در قرآن و نه در روایات ندیده‌ام. حالا دو نمونه‌اش را برایتان می‌گوییم.

امام زمان ﷺ، بالاترین اثر وجودی حضرت ابراهیم ﷺ در کره زمین

اول بگوییم که باعث رشد و شکوفا شدن و اینکه درخت وجود ما میوه‌دار شود، همه اینها را قرآن می‌گوید و این درخت میوه‌دار در سوره ابراهیم است: **﴿أَلَّا تَرَكِيفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثْلًا كِيمَةً طَيِّبَةً كَسَجْرَةً طَيِّبَةً أَصْلُهَا ثَابِثٌ وَقَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُوقَنُ أَكْلَهَا كُلَّ حَيٍّ﴾**^۱، میوه همیشگی، دائم و پایدار ما حتی بعد از مردمان. ما روایات زیادی داریم که بعضی‌ها می‌میرند، اما آثار وجودشان ادامه دارد. ابراهیم مرد، اما آثار وجودش تا حال ادامه دارد؛ هم ذریه‌اش که انبیا بعد از خودش بودند و هم فرهنگش و هم کل مناسک حج، همه اینها آثار وجود یک‌نفر است. الان هم بالاترین اثر وجودی را همین لحظه در کره زمین دارد که وجود مبارک حضرت امام عصر ﷺ است.

۱. ابراهیم: ۲۴-۲۵.

جهانی پر از قسط و عدل با ظهور امام عصر ﷺ

ایشان ذریه ابراهیم است و وقتی ظهور کند، با شش هزار روایتی که سنی و شیعه درباره ایشان دارند. یک روایتش که با سندهای مختلف ذکر شده، این است: «یَمَلِأُ الْأَرْضَ
قِسْطًا وَ عَدْلًا» تمام زمین را در امور معنوی و مادی پر از قسط و عدل می‌کند. کل امور مادی میزان می‌شود، کل امور عملی و اخلاقی و معنوی مردم میزان می‌شود. دو لغت است: «یَمَلِأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا». وقتی کل کره زمین پر از قسط و عدل شد، این از آثار چه کسی است؟ ریشه از آثار حضرت ابراهیم است.

روشنایی بخشی آثار انسان پس از مرگ

ما می‌توانیم یک موجودی بشویم که بدنمان بعد از مردن خاک بشود، ولی شخصیت، آثار، اخلاق و رفتارمان خاک نشود و مرتب از افق‌های مختلف طلوع کند. ما می‌توانیم این‌گونه شویم و همهٔ ما هم می‌توانیم. فکر نکنید حالا این مطلب را می‌شنویم، بگویید من بقالم، من عطارم، من لبیاتی‌ام، من طبییم، من دانشجویم، من طلبهام، چه آثاری از من می‌تواند باقی بماند؟ شما یک اولاد خوب در زندگی‌ات تربیت کن، آثارش را به بعد منتقل می‌کند و اگر به بچه‌های خودش انتقال پیدا نکند، به دیگران انتقال پیدا می‌کند و این یک اثر دائمی است. شما اگر ثروتمند شدی، در یک محلهٔ فقیرنشینی که از تشنگی مسجد می‌میرند، یک مسجد بساز. تو خودت خاک می‌شوی و این مسجد سرپا می‌ماند؛ حال چقدر نماز در این مسجد می‌خوانند، به پروندهٔ تو منتقل می‌شود؛ چقدر در آن مسجد منبر می‌روند و گمراه هدایت می‌شود، به پروندهٔ تو منتقل می‌شود. ما می‌توانیم ماندگار شویم، یعنی خداوند متعال همهٔ درهای ماندگار شدن را به روی ما باز گذاشته است.

لزوم ظرافت روحی در فهم حقایق تربیتی

فهم سخت حقیقت معنایی برخی نکات تربیتی

این قطعهٔ خیلی قطعهٔ بالارزشی است! من زمانی در یک جا از تهران منبر می‌رفتم، از منبر پایین آدم، کسی که اخلاق لات‌ها را داشت، اما خودش لات نبود و اهل مسجد و اهل

راه و رسم بندگی

نماز بود، یعنی حرف زدن و اطوار و رفتار و برخورد را آنها داشت، بعد از منبر یک کتاب به من داد و گفت: این به درد من نمی‌خورد، به خانه ببر و بخوان، ببین به درد تو می‌خورد؟ واقعاً هم به دردش نمی‌خورد. این را که می‌گوییم، شاید برای چهل یا ۵۴ سال پیش بود که این کتاب را به من داد. جایی هم این کتاب را ندیدم. اسم کتاب هم «هفت دریا» بود و وقتی خواندم، دیدم به درد او نمی‌خورد؛ چون قطعه‌های ناب تربیتی داشت که باید آدم بفهمد و نمی‌شود خیلی راحت فهمید.

آدم بعضی از قطعه‌ها را که می‌گوید، بعد بعضی‌ها می‌آیند و می‌پرسند معنی این چیست؟ مثلاً فکر کنم در همین کتاب یا یک کتاب دیگر دیدم که یکنفر به دیگری گفت فاصله بین گرگان تا کرمان چقدر است؟ حالا کی این سؤال شده است، من نمی‌دانم! آن زمان که با مركب‌های حیوانی می‌رفتند، مثلاً به او گفت: اگر از گرگان سوار شوی و بخواهی به کرمان بروی، یک‌ماه طول می‌کشد. همین سؤال را از یکنفر دیگر کرد و گفت: از گرگان تا کرمان چقدر راه است؟ گفت: کمتر از یک‌متر! گفت: حالی‌ات شد که من چه پرسیدم؟ گفت: کاملاً حالی‌ام شد. گفت: گرگان در شمال شرقی ایران است و کرمان در جنوب شرقی ایران است، کرمان در نزدیکی‌های خلیج فارس و عمان و گرگان لب خزر است. حالی‌ات نشد! گفت: خوب هم حالی‌ام شد، باز هم به تو می‌گوییم فاصله گرگان تا کرمان کمتر از یک‌متر است. گفت: پس من نمی‌فهمم! تو فهمیده‌ای و من نمی‌فهمم؛ حالا می‌شود حالی‌ام کنی؟ گفت: بیشتر مردمی که روی زمین راه می‌روند، گرگاند و در قبر هم جای کرم است. فاصله جناب‌عالی از گرگ‌ها تا کرم‌ها کمتر از یک‌متر است و یک‌متر کمتر زیر زمین پر از کرم است که بدن‌ها را می‌خورد و بیرون هم با این اخلاق و رفتاری که بیشتر مردم دارند، زین العابدین علیه السلام می‌گوید اینها گرگ‌اند. حالا فهمیدی فاصله گرگان تا کرمان چقدر است؟ بعضی قطعه‌ها که اهل دل گفته‌اند، خودشان هم فهمیده‌اند چه گفته‌اند. خیلی از آنها یکی که ظرافت روحی دارند، می‌فهمند و خیلی‌ها هم متوجه نمی‌شوند، ناراحت هم می‌شوند که من می‌گوییم گرگان تا کرمان چقدر است، می‌گوید کمتر از یک متر است! انگار دیوانه است.

حضور به موقع در کلاس نماز خدا

من در این کتاب - هفت دریا - خواندم که ابوسعید ابوالخیر در همین شهر نیشابور کلاس درس داشت. نوهایش خیلی از درس‌هایش را هم نوشت‌اند و الان هم آن درس‌ها را چاپ کرده‌اند. ظرافت‌های خیلی عجیبی در حرف‌هایش است. ایشان عاشق شاگردانی بود که قبل از درس حاضر بودند و این کار خیلی خوبی است که آدم هر چیزی را به وقتی حاضر باشد. صبح مؤذن می‌گوید «الله اکبر»، اگر مریض نیستی و در بستر نیفتداده‌ای، همان وقت در نماز حاضر بشو؛ ظهر می‌گوید «الله اکبر»، آن زمان وقت کلاس الهی است و سر کلاس باش تا پنج ساعت غیبت برای تو نزنند. نمازی که باید مثلًا در شهر خودتان یک بعدازظهر بخوانید، اگر هفت بعدازظهر بخوانید، دیگر نام تو را جزء غایب‌ها می‌نویسند. نماز آخر وقت، هم معنویتش با اول وقت خیلی تفاوت دارد و هم قیامتش تفاوت دارد. وقتی هم سر کلاس می‌نشینی، همهٔ حواسِ جمع وضع کلاس باشد.

یک‌نفر نماز می‌خواند و رکوع و سجود و تشهد و قیامش همه با هم قاتی بود. پیغمبر اکرم ﷺ بعد از نماز فرمودند: نماز او نماز کلاغی بود و نماز خدایی نبود. چطوری کلاغ در کنار دانه‌های گندم می‌نشینند و تنده نوک می‌زند و می‌خورد، نماز را به نماز کلاغی تعبیر کرد. آدم وقتی سر کلاس نماز حاضر می‌شود، استاد کلاس خداست و آدم در محضر پروردگار باید وقار، ادب، کرامت، شرافت، اخلاق، درستی و فضیلت داشته باشد؛ حالاً ولو نماز طولانی نباشد. به ما گفته‌اند سجده را طول بدھید، اما جایی ندارد که نمازتان را طول بدھید.

نصیحت ابوسعید به شاگرد خود

ابوسعید دوست داشت که شاگردها قبل از شروع درس سر کلاس باشند. یک روز شاگردی ده دقیقه دیر آمد، یعنی به اول‌های درس و آن مایه اصلی درس نرسید. ابوسعید درس را قطع کرد و گفت: کجا بودی؟ گفت: شنیدم کسی به نیشابور آمده که مثلًا عالم است، هنرمند است و خصوصیت‌هایی دارد، رفتم تا او را ببینم. به او گفت: کاری کن که داستانت را باز گویند، نه اینکه حمال بازگو کردن داستان دیگران باشی. خودت مانند او بشو؛ یک عمری نشسته‌ای و مدام از این تعریف کردی، از آن تعریف کردی، از آن عالم، از آن عابد، از آن زاهد، از آن آدم کریم، خودت چه؟ اینکه حمالی شد!



«کاری کن که داستانت را باز گویند، نه اینکه حمال بازگو کردن داستان دیگران باشی».

اخلاص در بندگی، راز ماندگاری انسان در عالم الهی

به اوّل صحبت برگردم: چه چیزی باعث می‌شود که آدم رشد می‌کند، کمال پیدا می‌کند و نور می‌شود، اخلاق می‌شود، انسان می‌شود، میوه‌دار و ماندگار می‌شود؛ نه در ذهن مردم، بلکه ماندگار در عالم الهی. خدا یک علت بیشتر بیان نکرده است و روایات هم همان یک علت را بیان کرده‌اند و آن این است که انسان خدا را به درستی، به راستی و با اخلاص بندگی و عبادت کند و این باعث می‌شود. این را من توضیح می‌دهم، البته نه امروز.

تخرب پیکره نماز در نبود اخلاص بندگی

آن دو موضوعی را که گفتم درباره عبادت می‌گوییم، یکی همین است که اگر آن را ترک کنیم، کل پیکره نماز به صورت واجب شرعی تخریب و باطل می‌شود. ما به صورت واجب شرعی در تشهید می‌گوییم: «عبدہ و رسوله»، اوّل بندگی و بعد نبوت؛ یعنی اگر آن بندگی واقعی نبود، محال بود که خورشید نبوت از افق وجود پیغمبر ﷺ طلوع کند. آن هم بندۀ یک نفر، یعنی خدا. آدم صدتاً معبد باطل جمع نکند و از هر کدام یک کششی را به طرف خودش حرکت بدده؛ پول، شهوت، هوا، وجود، بدن، خوارک، لباس و مد. انسان یک‌جا حرکت کند! لباس می‌خواهی، لباس بپوش و قرآن هم گفته که لباس را خلق کردم، اما لباس را برای خدا بپوش، نه مد و نه برای اینکه شکل اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها بشوی؛ غذا می‌خواهی، همانی را که خدا آفریده است، با قناعت و حلال بودن بخور، نه اینکه به دنبال غذایی بروی که افتخار ترحمی هم برایت ایجاد کند. من رفتم فلان غذای هلندی، پاریسی، انگلیسی یا خوردم آمریکایی را خوردم. زندگی‌ات را عادی داشته باش، ولی در بندگی و نه خارج از بندگی؛ خانه می‌خواهی، اگر داری بخر، ولی با پول حلال. خانه در بندگی، خوردن در بندگی، نگاه کردن در بندگی.

حکایتی شنیدنی از خلوص در بندگی

مرحوم آقا شیخ عباس قمی، صاحب «مفاتیح الجنان» بیست سال مشهد بود و خیلی از او تقاضا کردند که در همین مسجد گوهرشاد نماز جماعت بخواند. شبستان پر هم می‌شد و

دیگر قبل از نماز جا نبود. یک شب رو به قبله بلند شد، استغفار‌الله ربی و اتوب عليه گفت، دست‌هایش را برای تکبیر بالا برد، اما نگفت و دست‌هایش را پایین انداخت، کفش‌هایش (آن زمان همه کفش‌هایشان را بغل دست خودشان می‌بردند، پیش‌نمازها هم می‌آوردن) را زیر بغلش گذاشت و از صف اوّل رفت، از در بیرون رفت و نیامد. خیال کردند که برای تجدید وضو رفت، اما وقتی نیامد، به سراغش رفتند و گفتند آقا چرا نماز دوم را نخواندی؟ گفت: می‌خواستم بخوانم، اما وقتی بلند شدم که تکبیرة الإحرام بگویم، صدای مهمه مردم پشت سرم دلم را فلقلک داد که چقدر جمعیت می‌خواهد به تو اقتداکند! آن نماز نماز در مردم و در شیطان و در هوای نفس بود، نماز در خدا و در بندگی نبود. آن خوردن در بندگی نبود، آن پوشیدن در بندگی نبود. «عبده و رسوله» یعنی اوّل همه‌چیز بندگی شود، بعد من مقام نبوت را به تو می‌دهم.

نبوت، طلوع بندگی

همه شما نکته دوم این آیه را حفظ هستید: **«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ»**^۱، چه کسی را به معراج بردم؟ نمی‌گوید پیغمبر، نمی‌گوید صاحب نبوت، نمی‌گوید صاحب وحی را برم، چه کسی را بردم؟ عبدم را برم، نبوت طلوع بندگی است، رسالت طلوع بندگی است، پیغمبر شدن طلوع بندگی است، امام صادق علیه السلام شدن طلوع بندگی است، حضرت رضا علیه السلام شدن طلوع بندگی است. این پرونده، یعنی مسئله عبودیت به گسترده‌تری آفرینش باز است. بیینیم فردا چه می‌شود.

کلام آخر، روایتی از «کامل‌الزيارات»

روز پیغمبر علیه السلام است، من یک حدیث صحیح مستند با رجال شیعه از کتاب باعظامت «کامل‌الزيارات» برای شما بخوانم. پیامبر علیه السلام در زندن؛ در زدن پیغمبر علیه السلام را هم که می‌دانید چطوری بوده است؟ چفت را بلند نمی‌کردند که روی میخ بزنند، در این خانه که می‌آمدند، با یک دنیا احترام می‌ایستادند و با صدایی که اهل داخل خانه بشنوند، می‌گفتند: «السلام علیکم



راه و رسم بندگی

يا اهل بيت نبوت و معدن الرساله». زهراء^ع آمد و در را باز کرد، چشمش به پیغمبر^ص افتاد. پیغمبر^ص فرمودند: فاطمه جان! من امروز می خواهم ناهار پیش شما باشم.

بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

غذا چه داری بابا؟ گفت: ام ایمن مقداری آرد و روغن برایم هدیه آورده است، همان را درست بکنم؟ ببینید آن زن چه بوده است که پیغمبر^ص و اهل بیت^ع هدیه او را خوردند!

او دیگر چقدر پاک بوده و چه بندۀ خوبی بوده است، یعنی آرد و روغن‌ش در بندگی بوده است. متوجه هستید؟ اما این پول‌های حرام در شیطان است، نه در بندگی؛ نه اینکه آدم را رشد نمی‌دهد، بلکه می‌سوزاند. زهراء^ع می‌گوید: پیامبر^ص آمدند و نشستند، ما چهارتا رو به رویش؛ قیافه علی^ع را نگاه کردند و هیچ‌چیزی نگفتند، من را نگاه کردند و هیچ‌چیزی نگفتند؛ حسن و حسین^ع را برانداز کردند و هیچ‌چیزی نگفتند؛ بعد بلند شدند و به گوشۀ اناق رفتند، دو رکعت نماز خواندند. سلام نماز را که دادند، شروع به گریه کردند. خدایا چه شده است؟! عظمتش هم اجازه نمی‌داد که بپرسیم! او که گریه را شروع کرد، حسین^ع از جا بلند شد و آمد در پشت شانه راست پیغمبر شروع به گریه کرد (این را در روایات اهل تسنن هم دیده‌ام). پیغمبر^ص اصلاً طاقت گریه ابی عبدالله^ع را نداشتند، برگشتند و حسین^ع را برگرداندند، روی زانویشان نشاندند و گفتند: حسین جان، چرا گریه می‌کنی؟ گفت: شما چرا گریه می‌کنید؟ فرمودند: گریه من علت دارد. من امروز به قیافه شما چهارتا که نگاه می‌کردم، حالا من توضیح می‌دهم، دیدم که فرق پدرت را در سحر ماه رمضان می‌شکافند؛ دیدم که صدای ناله مادرتان بین در و دیوار بلند می‌شود؛ دیدم که به جنازه برادرت نزدیک حرم من بی‌ادبی می‌کنند؛ اما «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله». چه بگوییم از ابی عبدالله؟ خدایا! ما را از خودت جدا نکن؛ ما را از انبیا و اهل بیت^ع جدا نکن؛ خدایا! ما مهمانیم، مهمان ولی تو هستیم و خودت گفته‌ای که مهمان احترام دارد، پیغمبرت گفته است که به مهمان احترام کنید، ولو «کان کافرا». این قدر مهمان ارزش دارد! ما مهمان ولی تو هستیم، خدایا! هر چه از عمرمان باقی مانده است، این باقی‌مانده عمر ما را بندۀ واقعی خودت قرار بده؛ امام زمان^ع را دعاگوی ما قرار بده.

جلسہ دوم

ظهور کمالات انسانی در پرتو تسلیم

پرورگارشدن

عبدات، بستر ظهور کمالات انسانی

عبدیت، یعنی تسلیم بودن

بستر ظهور کمالات، فضایل و آراستگی‌ها طبق آیات قرآن و روایات، عبادت است. عبادت به معنای چند کار واجب نیست. عبادت به معنی نماز و روزه نیست. نماز ظهور عبودیت است و زمینه روزه و امور مالی‌ای مثل زکات هم عبودیت است. عبودیت یعنی اینکه انسان با همه وجودش تسلیم پروردگار مهربان عالم باشد؛ چون او مالک انسان است، او خالق انسان است، او روزی دهنده به انسان است، او حافظ انسان است، مهار دنیا و آخرت انسان به دست اوست. او در یک کلمه، مستجمع جمیع صفات کمال است و در حقیقت، تسلیم بودن به او به معنای اتصال به همه کمالات است. قلبًا و عملًا باید تسلیم او بود.

حقیقت معنایی تسلیم

تسلیم یعنی ای جامع همه کمالات، دل من در اختیار توست. فکر کنید آنها یی که دل در اختیار او قرار داده‌اند، از نظر باطن مصون از نفاق بودند، مصون از شرک بودند، مصون از کفر بودند و حداقل مصون از ریاکاری بودند. وقتی من اعتراف می‌کنم که دلم در اختیار توست و به قول خود قرآن مجید، آدم ثابتی در این زمینه می‌مانم، مواظب هستم که این دل در اختیار هیچ غارتگری قرار نگیرد؛ نه غارتگر اعتقادی و نه غارتگر انسانی.



گرفتاران در عشق به ثروت‌اندوزی

بی‌توجهی اسیران ربا به کلام خدا و معصومین علیهم السلام

خیلی وقت پیش در کتابی دیدم که شخص ثروتمند نیرومندی یک دشمن داشت. هم ثروتمند بود و پول حسابی داشت؛ می‌بینید خیلی‌ها با این پول فراوان چه تاختوتازهایی می‌کنند و در اضافه کردن مال خود اسیر ربا هستند؛ چون دلشان هم در اختیار خدا نیست، کاری هم به آیات و روایات ندارند.

سخت‌ترین تبعات ربا برای گیرندگان آن

یک کتاب ما که اوّلین بار با توجه و لطف و اندیشه آیت‌الله‌العظمی بروجردی چاپ شد، کتاب «وسائل الشیعه» است که پانصد سال پیش نوشته شده و ایشان در بیست جلد چاپ کردند. قبر صاحب این کتاب در همین صحن قدیم حضرت رضا علی‌الله‌آل‌الله‌عاصی است و صاحب این کتاب از افراد حربن‌یزید ریاحی، معروف به شیخ حز عاملی است. این روایت در این کتاب، در جلد سوم یا جلد چهارم با سند است. پیغمبر اکرم علی‌الله‌آل‌الله‌عاصی به امیرالمؤمنین علی‌الله‌آل‌الله‌عاصی می‌فرمایند: حالا به پول امروز، کسی که یک قران ربا (الآن یک قرانی در مملکت ما نیست) به دست بیاورد؛ حالا آن که دلالش است، آن که نویسنده دفترش است، آن که دهنده است، آنها هم یک جور دیگر گیر هستند؛ چون یک حرامی است که سخت‌ترین تبعات این حرام به دامن گیرنده قرار می‌گیرد و دنباله‌اش هم گربیان دهنده و دلال و نویسنده‌اش خواهد افتاد.

حالا درباره آن که ثروت سنگینی دارد و دلش گرفتار عشق به اضافه کردن ثروت شده است، این یک دل اسیری دارد و دل در اختیار منبع کمالات نیست، بلکه در اختیار منبع کثافت است. به امیرالمؤمنین علی‌الله‌آل‌الله‌عاصی فرمودند: بار گناه یک ریال ربا مساوی با بیست زنا در خانه کعبه با محروم خود –مادر، خواهر، عمه و خاله– است. بار گناه یک ریالش، نه بار گناه ماهی ده‌میلیون تومان ربا گرفتن و ماهی صدمیلیون تومان ربا گرفتن. آنها را دیگر ما نمی‌توانیم حساب بکنیم! همین یکی را هم نمی‌توانیم حساب بکنیم.

سنگینی گناه زنا

خود زنا را وقتی قرآن مطرح می‌کند، نمی‌گوید زنا نکنید، بلکه عجیب‌تر آن را می‌گوید: «وَ لَا تَقْرُبُوا الِّزْنَى»^۱ به زنا نزدیک نشوید، یعنی ذهنتان، فکرتان و دلتان، شما را به این عمل نزدیک نکند. «إِنَّهُ كَانَ فَاحْشَةً»، «فَاحْشَةً» در آیهٔ شریفه «الف و لام» ندارد و به قول اهل ادب، کلمهٔ نکره است. فاحشه یعنی زشتی این گناه سنگین است؛ اما اگر می‌گفت «الفاحشة»، معنی آن فرق می‌کرد. زشتی این گناه خیلی سنگین است. «وَسَاءَ سَيِّلًا»، در تمام راههایی که در عالم هست، این راه راه بدی است. انسان ممکن است هزار جور راه در زندگی اش برود، اما پروردگار می‌گوید حرکت به طرف زنا و عمل زنا راه بدی است.

سه گناه بزرگ با عذابی سنگین

پروردگار عالم در سورهٔ مبارکهٔ فرقان می‌فرماید که سه گناه است که اگر این سه گناه در پرونده باقی بماند، «يَأَيُّ أَكَامًا يُضَاعِفَ لَهُ الْعَذَابُ»^۲ این سه گناه صاحبش را با عذاب رودررو می‌کند و عذابش هم معمولی نیست، بلکه چند برابر است، از بس سنگین است. ممکن است آدم به پروردگار بگوید که من یکی از این سه گناه را مرتكب شدم، چرا باید چند برابر عذاب بکشم؟ جوابش را می‌دهند: گناهات گناه کمی نیست که عذابش را یک برابر و مساوی گناه بکشی، گناه سنگین است!

الف) شرك به خداوند

یکی از این سه گناه، شرك است که آدم پروردگار عالم را از زندگی اش حذف بکند و معبد دیگری را به جای او قرار بدهد و بنده او بشود. برای اینکه معنی شرك را بدانید، یک مثال واضح این است: دولت عربستان در شرك کامل به سر می‌برد، چون خدا را حذف

۱. اسراء: ۳۲

۲. فرقان: ۶۸-۶۹



راه و رسم بندگی

کرده و ترامپ را به جای خدا برای اطاعت و بندگی و عبادت قرار داده است. پروردگار در قرآن مجید راجع به ثروت و پول و انفال چه می‌گوید؟ اینها درباره ثروت و پول و انفال، یک خواسته خدا را عمل نمی‌کنند و به جای همه فرمان‌های خدا راجع به پول، پول انفال و ثروت مملکت و حق ملت را پانصد میلیارد دلار چک نوشتند، به جای صدقه، انفاق، زکات، خمس و کار خیر به ترامپ تقدیم کردند. این معنی شرک است.

دل اهل ایمان در اختیار پروردگار عالم

آن باربری که یک سال بار در بازار تهران می‌برد، آن‌هم نه با چرخ، بلکه با پشتیش که خمیده شده بود، کج شده بود، پیر شده بود. روز دوم و سوم دهه عاشورا با گریه و با ریختن اشک، می‌آمد و می‌گفت: این پسانداز من در طول سال است، این را برای ابی عبدالله^{علیه السلام} خرج کن، دلش در اختیار خداست، دلش در اختیار ولی خداست، دلش در اختیار ولایت اهل‌بیت^{علیهم السلام} است؛ و گرنه اگر دل در اختیار او نبود، همین با پول پسانداز می‌رفت و یک‌ماه عرق می‌خورد؛ چون دل که در اختیار خدا باشد، انسان یک پاییندی معنوی قوی دارد که از غلتیدن در گناه حفظ می‌شود و در افتادن در مسیر مثبت تشویق می‌شود. کسی هم به او نمی‌گوید، با اختیار خودش می‌گوید دلم لک می‌زند که این پول را زودتر به ابی عبدالله^{علیه السلام} برسانم. دلم نگران است که این پول را زودتر به مرجع تقلید برسانم. دلم نگران است که این پول را زودتر به یتیم برسانم.

یک طلافروش در محله ما در تهران (شاید من به دنیا نیامده بودم) بود. یکی از آن محله‌ای‌ها برای خودم نقل کرد و گفت: خانه‌شان در کوچه ما بود. وقتی در مغازه‌اش را می‌بست، به نماز جماعت مغرب و عشا می‌رفت، بعد به خانه می‌آمد و شامش را می‌خورد و می‌خوابید، ساعت سه هم برای نماز شب بلند می‌شد؛ ولی گاهی که به خانه می‌آمد، شام نمی‌خورد و آرام و قرار نداشت. خانمش می‌گفت: چه شده است؟ می‌گفت: از امروز صبح که در مغازه را باز کردم تا همین الان که به خانه آدم، هیچ کار خیری گیرم نیامد. معلوم می‌شود که از نظر خدا افتاده‌ام! آنگاه بیرون می‌زد، این کوچه و آن کوچه را می‌دید تا ببیند از خانه‌ای صدای ناله‌ای می‌آید، گرسنهای را می‌بیند، مظلومی را می‌بینند، مشکل‌داری را می‌بینند.

جلسه دوم / ظهور کمالات انسانی در پرتو تسلیم پرورگار شدن

حالا خودم در شهر قم به کسی برخوردم که واقعاً رحمت‌الله‌علیه! یکبار مرا به خانه‌اش دعوت کرد. پنجاه سال پیش بود. یک خانه داشت که حدود هزار متر بود. بچه نداشت، خودش و خانمش بود. به او گفتمن: حاج آقا شما بچه ندارید، این خانه هزار متری برای خودتان و همسرتان؟! گفت: من این خانه را برای خودم و خانم درست نکرده‌ام و در اجاره من است. گفتمن: شما آدم ثروتمندی هستی، خانه برای چه اجاره کرده‌ای؟ گفت: اینجا را از خدا اجاره کرده‌ام، نه از مردم. زمستان‌های شهر قم خیلی سرد است، من در اینجا هشت اتاق برای بندگان خدا دارم و دو تا هم برای خودم و خانم است. تابستان‌ها در این هشت اتاق، آب یخ و بادبزن هست و زمستان‌ها هم کرسی. ده‌یازده شب عبايم را بر کولم می‌اندازم و به اطراف حرم می‌روم، هر زائری که تنها با زن و بچه‌اش وارد قم شده (آن وقت‌ها هتل و اینها نبود) و مسافرخانه گیر او نیامده باشد یا پول مسافرخانه ندارد، به اینجا می‌آورم و یک اتاق به او می‌دهم و می‌گوییم تو هر وقت برای زیارت به قم آمدی، این پنکه، این بادبزن، این آب یخ، این کرسی گرم در اینجا هست، صبحانه و ناهار و شام هم مهمان پروردگار هستی و به من کاری ندارد. من این خانه را برای این می‌خواهم؛ یعنی خانه در عبادت‌الله، خرج‌کردن برای مردم از راه مانده در عبادت‌الله، پول درآوردن در عبادت‌الله. قلب اگر در اختیار خدا نباشد، آدم اموی و عباسی و وهابی و سعودی می‌شود و همه‌چیزش شرک می‌شود.

ب) قتل انسان بی‌گناه

گناه دومی که در سوره فرقان مطرح شده، قتل انسان بی‌گناه است؛ کاری که الان در همهٔ دنیا رواج دارد، کشنن انسان بی‌گناه است.

ج) گناه زنا

گناه سومی که خدا در کنار گناه کشنن بی‌گناه و شرک قرار داده، گناه زنا هست.

آسیب‌های این سه گناه بر جامعه

هر سه گناه در یک آیه است. شما رده‌بندی آیه را ببینید: شرک یعنی ضد توحید زندگی کردن و معبدی را به جای خدا در زندگی قراردادن و خدا را حذف کردن؛ کشنن انسان



راه و رسم بندگی

بی‌گناه، مردی که همسرش بیوه می‌شود و بچه‌هایش یتیم می‌شوند، کسی هم غیر از خدا نمی‌تواند در این دنیا زنده‌اش کند و به زن و بچه‌اش برگرداند؛ پروردگار هم اراده ندارد کسی که از دنیا رفت، برگرداند. یک داغ سنگین به دل یک خانواده گذاشتند و کسی را از همهٔ مواهی حیات محروم کردند. قتل نفس فقط کشتن یک‌نفر نیست و عوارض آن خیلی زیاد است؛ یکی هم زناست. «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ» کسی که گرفتار این سه گناه است، «يَلْقَ أَثَاماً يُضَاعِفُ لَهُ الْعَذَابُ».

فرمان‌بری اهل تسليیم از پروردگار

حالا آن که دلش در اختیار خدا نیست که بندۀ خدا بشود، اما آن که دل در اختیار خدا قرار داده، یعنی تسليیم خداست، یعنی خدایا من در اختیار تو هستم، چه کار کنم؟ چطوری ببینم؟ چطوری بشنوم؟ چگونه بگویم؟ چه بخورم؟ از کجا به دست بیاورم؟ کجا بروم یا کجا نروم؟ با چه کسی بنشینم یا با چه کسی ننشینم؟ با چه کسی رفاقت کنم؟ با چه کسی ازدواج بکنم؟ من در اختیار تو هستم، فرمان بده که من فرمان می‌برم.

پول، معبد اسیرانِ ثروت‌اندوزی

آن که دلش در اختیار پروردگار نیست، در اختیار پول است و معبدش پول است. ربا می‌خورد، تقلب می‌کند، از هر راهی که بتواند ثروت اضافه می‌کند. مردم گرفتار مواد اولیهٔ زندگی هستند، دهتا انبار پر کرده، قفل و پنهان کرده است که یک تومان را صد تومان بفروشد. اینها آدم‌های خون‌خواری هستند، حالا در ظاهر کار هم بگویند ای خدا. ما در روایاتمان داریم که وقتی آدم‌های عوضی نماز می‌خوانند، می‌گویند «الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ * مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» تا «وَلَا الضَّالِّينَ»، پروردگار می‌فرماید «كَلِبْتَ». خیلی با پررویی آمده‌ای و کلی دروغ به من گفتی. این نماز نبود، این دروغ بود! «الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» تو ثناگوی من هستی؟ «الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ» بی‌رحم، تو وصل به من هستی؟ دروغ گو!

حکایتی شنیدنی از حاکمیت «الله» در زندگی

آن که دلش در اختیار پروردگار است، هر قدمی که بر می‌دارد و هر کاری می‌کند، فی عباده الله می‌کند. حالا یک ثروتمند که ثروت کلانی دارد و علاوه بر ثروت، قدرت زیادی هم دارد. گاهی افراد ثروت دارند و قدرت ندارند؛ گاهی قدرت دارند و ثروت ندارند؛ اما این شخص، هم ثروت و هم قدرت داشت. در اینجا این نکته را هم به شما بگوییم در روایات ما تأکید کرده‌اند که دوستی‌تان، دشمنی‌تان، خشم‌تان، رضایت‌تان، خوب بودن یا بد بودتنان با افراد باید «الله» باشد و اگر این «الله» در زندگی حاکم بشود؛ یعنی ما برای خدا دوست داشته باشیم، پس با خیلی‌ها بد نمی‌شویم؛ برای خدا بد باشیم، پس با خیلی‌ها خوب نمی‌شویم؛ برای خدا خشم کنیم، پس گناهی در عصباتی مرتكب نمی‌شویم؛ برای خدا راضی باشیم، پس به هیچ گناهی از کسی -از رفیقمان، زنمان، بچه‌مان- رضایتی نمی‌دهیم.

این شخص با یک‌نفر دشمن بود؛ در شهرشان هم یک دکتر حاذق و قوی بود. دکتر را دعوت کرد و گفت: آقای دکتر، هرجه بول می‌خواهی، به تو می‌دهم. من دشمنی دارم، اما دشمنی نیست که درگیری فیزیکی با او بشود و من دلم می‌خواهد که از بین برود. می‌توانی یک زهری برای من سازی که تلخ نباشد و وقتی هم به خورد دشمنم می‌دهم، خیلی طول نکشد و یک‌ربع، بیست دقیقه یا نیم ساعت بعد بمیرد. دکتر گفت: بله می‌توانم، اما این زهر را نمی‌سازم. گفت: تو را به زندان می‌اندازم. گفتک مشکلی نیست، به زندان بینداز. زندان برای همه که بد نیست! آدم برای خدا به زندان برود که خیلی عالی است. انبیا به زندان رفته‌اند، موسی بن جعفر علیه السلام به زندان رفته‌است، امام صادق علیه السلام طبق روایاتمان به زندان رفته‌است، خیلی از اولیای خدا به زندان رفته‌اند، علمای بزرگ به زندان رفته‌اند، یوسف علیه السلام به زندان رفت. همه زندان‌ها که بد نیست! آدم برای دردی، غصب، هروئین و مواد به زندان برود، خیلی بد است؛ اما اگر مثل یوسف علیه السلام برای خدا به زندان برود، خیلی خوب است. کلمه زندان برای اینها بی‌معنی است که دلشان در اختیار خدا گذاشته شده است، وحشت‌ناک نیست. می‌خواهی مرا وادار کنی که بی‌گناهی را بکشم؟ این سخت است، اما زندان رفتن برای خدا خیلی هم لذت دارد و یک معامله با پروردگار است. او هم بلد است مرا اداره کند،



راه و رسم بندگی

او هم بلد است مرا چطور از زندان نجات بدهد، او هم بلد است چطور در سر ظالم به من بکوبد. مشکلی ندارد، به زندان بینداز.

به زندان انداخت، دید تسلیم نمی‌شود! بعد از چند روز گفت: این زندانی را بیاورید. دکتر را آوردن، گفت: چرا نمی‌خواهی این کار را بکنی؟ گفت: برای اینکه وقتی می‌خواستند مدرک دکتری من را به من بدهند، مرا ایستادند و گفتند به خدا قسم بخور که طب را در راه سلامت مردم هزینه می‌کنم. من دکتری را با خدا معامله کردم و نمی‌توانم با تو که الان شیطان من هستی، معامله بکنم. آزادش کرد و گفت برو. این معنی دل در اختیار خدا بودن است.

یوسف ﷺ از بندگان مُخلَص پروردگار

برادران و خواهران! وقتی دل در اختیار خدا باشد، اگر آدم را به لذیذترین گناه دعوت بکنند، همان حرف یوسف را می‌زند: «معاذ الله». آن زن جوان زیبا چندسال یوسف را به زنا دعوت کرد، آن هم زنای معمولی نه، بلکه نسبت به زنی که شوهر داشت، زنای محسنه بود و نسبت به خودش زنای معمولی بود. هفت سال انواع لباس‌های دلبی را پوشید، انواع آرایش‌ها را به خودش زد، انواع عشه‌ها را به میدان آورد، اما یوسف در آن هفت سال گفت نه، چون دلش در اختیار شهوت نبود؛ اگر دل در اختیار شهوت جنسی بود، با همان دعوت اول تسلیم می‌شد؛ اما دل در اختیار خدا بود و هفت سال هوس زنا نکرد، نه اینکه زنا نکرد؛ نه اینکه هوس کرد و گفت نه، لذت دارد و دوست دارم، خوشنم می‌آید، اما چون خدا گفته حرام است، این جور نه.

شما آیه شریقه‌ای که این زن یوسف را به گناه زنا دعوت کرد، در اول‌های سوره یوسف بخوانید که آخر با یوسف درگیر شد و بالاجبار می‌خواست او را به زنا وادار بکند، خدا در آخر آن آیه می‌گوید: ﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾.^۱ نه مخلصین! بین مخلصین و مخلصین خیلی تفاوت است. «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» یعنی این جوان شانزده-هفده ساله در اوج شهوت، هوس گناه هم نکرد و این تسلیم بودن به پروردگار است.



عبدیت عملی، نتیجهٔ تسلیم پروردگار بودن

وقتی انسان تسلیم پروردگار بشود، وارد عبدیت عملی می‌شود. اول دل شروع به عبادت می‌کند، یعنی تسلیم ذات مستجمع جمیع صفات کمال می‌شود و بعد این حالت تسلیم شروع به میوه‌دادن می‌کند که میوه‌هایش از اعمال انسان سر می‌زند. آن وقت آدم نماز به قاعده می‌خواند، روزه به قاعده می‌گیرد، اسیر پول نیست، زکاتش را می‌دهد، خمسش را می‌دهد، کار خیرش را می‌کند، به یتیم رسیدگی می‌کند، به مردم محبت می‌کند، با زن و بچه خیلی خوب خوش‌رفتاری می‌کند. اینها دیگر نتیجهٔ آن ریشه است.

ابراهیم ﷺ در اختیار پروردگار عالم

یک آیه هم دربارهٔ پدر همهٔ انبیا بخوانیم؛ خدا می‌فرماید(این به جوانی‌های حضرت ابراهیم مربوط است): «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ»^۱، من به ابراهیم گفتم تسلیم من باش، یعنی دلت را در اختیار من قرار بده؛ چون اگر دل در اختیار او باشد، او بالاترین نگهبان دل است و غارتگران دل نمی‌توانند دل را غارت کنند. یکبار به او گفتم در اختیار من باش، پاسخ داد: «أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»، من خودم را در اختیار صاحب جهانیان قرار دادم، چون هیچ‌کس دیگر صاحب هیچ‌چیزی نیست که من دل در اختیار او قرار بدهم.

کلام آخر، گوشه‌ای از بندگی حضرت زهرا ﷺ

عزیزانم! چنین زمینه‌ای برای دل، برای اعضا و جوارح که پیدا بشود، این زمینهٔ پدیدآمدن فضایل، کمالات، حقایق، رضایت‌الله و جنت‌الله می‌شود و دیگر آدم از درک آن و شمردن فیوضات الهیه‌اش عاجز و ناتوان می‌شود. حالا یک گوشه‌ای از بندگی را برایتان بگوییم تا حظ کنید. یک خرد زحمت دارد، تحمل کنید! قدرتش را داریم که تحمل کنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام عبدالله کامل است. سی یا ۳۱ سال دارد. وارد خانه شد، اما همسرش دیگر خیلی توان حرکت از بستر را ندارد و در گذرگاه عبور از دنیا قرار گرفته است. خوب

۱. بقره: ۱۳۱.

راه و رسم بندگی

دقت کید! این مسئله برای من از کوههای عالم سنگین‌تر است. برای توضیحش الان وقت ندارم که بگوییم چقدر سنگین است، ولی این سنگینی را چگونه زهراء^{علیه السلام} که عبدالله است، تحمل کرد؟! فکر نمی‌کنم در صدمیلیارد زن بشود یک زن در تاریخ پیدا کرد که به این اندازه تحمل عبودیت را داشته باشد یا دارد.

امیرالمؤمنین^{علیه السلام} گفتند: خانم! این دو نفر مرا در کوچه دیدند، من وقتی می‌گوییم این دو نفر، شما به ذهن بیاورید که این دو نفر چه کار کردند! این دو نفر مرا در کوچه دیدند و گفتند که ما می‌خواهیم به عیادت فاطمه بیاییم، چه جوابی به آنها بدهم؟ بندگی را ببینید، عبودیت را ببینید، روح تسليیم را ببینید، دل در اختیار خدا بودن را ببینید! دو کلمه جواب داد: یکی اش که ساده است، ولی دومی را ببینید که شما تحملش را دارید؟ عرض کرد: علی جان! «البیت بیتک» من که صاحب خانه نیستم، خانه خانه توست؛ یعنی تو اگر دلت می‌خواهد اجازه بدهی، بباینند؛ «و انا امتک» و من کنیز تو هستم.

جلسه سوم

شیاطین، سد راه عبودیت

دشمنی شیاطین انسی و جنی با اهل ایمان

دشمنی آشکار شیاطین انسی

کلام در مسئله بسیار باعظمت، مفید، ریشه‌دار و اساسی عبودیت بود. حقیقتی که ۱۲۴ هزار پیغمبر، دوازده امام، اولیای خدا و عالمان ربانی مبلغ آن بودند. مخالف عبودیت هم از ابتدا ابلیس بود و بعد از ابلیس هم شیاطین بودند. شیطان در قرآن کریم یادتان بماند، اسم عام و ابلیس اسم خاص است.

ابلیس یک نفر است؛ همانی است که قرآن مجید در سوره بقره، درگیری او با پورودگار را نسبت به مسئله آدم علیه السلام نقل کرده است؛ اما شیطان عنوان هر کسی است که با خدا، فرهنگ خدا، بندگان خدا، بندگی، خوبی‌ها و فضایل اخلاقی دشمن است؛ حال می‌خواهد این شیطان از جنس انسان باشد، مثل فرعون‌های تاریخ، نمرودها، اموی‌ها، عباسی‌ها و در زمان ما هم، همین دولتهای استعمارگر، خائن، ظالم، گمراه‌کننده، دروغ‌گو و توابушان، اینها شیطان انسی‌اند و نسبت به خدا و دین و مردمی که به دنبال خدا هستند، حسودند و کینه و دشمنی دارند؛ چنان‌که پورودگار دشمنی آنها را علنی اعلام کرده است: ﴿إِنَّ اللَّهَيْطَانَ لِلإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾.^۱ یک دشمن پنهانی نیست، قرآن می‌گوید آشکار است؛ چون کارش گمراه‌کردن



راه و رسم بندگی

است و گمراه کردن در پنهان نیست. ابزار گمراه کردنشان هم الان هزاران ماهواره و سایت و دستگاه‌های تبلیغاتی و قلم است و اعمالشان هم در دشمنی آشکار است.

شیاطین جنی، دشمن پنهان

یک نوع شیطان هم قرآن مجید می‌فرماید جنی است؛ یعنی آنها را با چشم نمی‌بینید، اما آنها شما را می‌بینند و این دشمن پنهان، همین کافرانی هستند که در لباس جن آفریده شده‌اند؛ اگر بخواهید موضع جن را کاملاً بشناسید، می‌توانید همین امشب به سوره مبارکه جن مراجعه کنید. پروردگار در آنجا جن را به دو دسته تقسیم کرده است: مؤمن و کافر. کافران آنها با شما، با خدا و راه خدا دشمن‌اند و بالاخره به فرموده قرآن مجید، وسوسه‌گر هستند؛ یعنی مثل اینکه این توانمندی را دارند که خیالاتی را به قلب و فکر انسان بیندازند که این خیالات از این مانع شود که انسان دائم به یاد خدا باشد، دائم یاد حق باشد، دائم یاد انبیا باشد، دائم یاد عاقبت خودش و بهشت و جهنم باشد. آنها احتمالاً بیشتر از این قدرت ندارند، ولی شیاطین انسی -همین قدرت‌هایی که در دنیا خائن، ظالم، آدم‌کش، غارتگر و ستمکار هستند- بیشتر از شیاطین جنی قدرت دارند.

شیاطین، دشمن مشترک خدا و انسان

بنابراین مبلغ این خط و جاده عبودیت و بندگی خدا به معنی واقعی و نه بازیگری که تمام جوانب وجود انسان در اعتقاد، عمل، فکر و حرکت، بندۀ خدا باشد، انبیای الهی، ائمه طاهرین علیهم السلام، اولیای خدا و عالمان ربانی بودند. شما ببینید چه کسانی در این ناحیه و چه کسانی در ناحیه دشمنی هستند. قرآن این شیاطین را می‌فرماید «عَدُوِي»، نه فقط دشمن شما انسان‌ها هستند، بلکه دشمن من خدا هم هستند. «عَدُوِي» و «عَدُوَّكُم» یعنی دشمنی یک‌طرفه ندارند و دشمنی دوطرفه دارند؛ هم دشمن من و هم دشمن شما هستند.

یهودیان، دشمن شئون خدا

یهودیان در طول تاریخ یک گروه از شیاطین بودند که دشمن شئون خدا هستند. یک حرفشان در زمان پیغمبر ﷺ این بود که ما خودمان پیغمبر داریم و به تو نیازی نداریم و

از جبرئیل بدگویی میکردند که چرا به این پیغمبر نازل شد و وحی آورد؟! خدا در سوره بقره میفرماید: **﴿مَنْ كَانَ عَذُولًا لِّلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرَسُولِهِ وَجِبْرِيلَ﴾**.^۱ اینها دشمناند و حسادت دارند، ظرفیت ندارند، انسانیت و آدمیت ندارند. چرا خدا اینقدر در قرآن اصرار دارد که دشمنان را به ما معرفی کند؟ برای اینکه ما اسیرشان نشویم و گیر آنها نیفتیم، ما را نبرند و مانع بین ما و پروردگار نشوند؛ چون اگر مانع شوند و ما هم این مانع را قبول کنیم، سعادت ابدی مان نابود است و شقاوت ابدی مان هم مُهر میخورد. همین این علتش است.

هشدار پیامبر ﷺ به بنی‌هاشم

در قرآن مجید دقیقی بکنیم و ببینیم اوّلین دستوری که خداوند به پیغمبر عظیم‌الشأن اسلام ﷺ راجع به اقوامش بعد از نبوت داده، چه بوده است؟ تا حالا فکر کرده‌اید؟ پیغمبر ﷺ قبیلهٔ بزرگی در خانواده‌اش بود. تیرهٔ هاشم قبیلهٔ قریش در عرب، در فکر، شعر، مسافرت‌ها، تجارت و عظمت خانوادگی خیلی فوق العادگی داشتند. حالا خدا می‌خواهد به پیغمبر ﷺ دستور بدهد که در برخورد با اقوامت در مسئلهٔ نبوت چطوری باید برخورد کنی. آیهٔ خیلی مهم است! آیا پروردگار عالم برای جلب قریش فرمود بهشت را به آنها وعده بده؟ رضایت من را وعده بده؟ رشدشان را وعده بده، اگر دیندار شوند؟ نه؛ اوّلین حرفت با اقوامت این باشد: **﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾**.^۲ قوم و عشيرةٌ خودت را هشدار بده که شما در معرض انواع دشمنانی هستید که هم روی فکرتان، هم روی قلبتان، هم روی بدن‌تان، هم روی خیالتان و هم روی اندیشه‌تان اثر می‌گذارند.

بستن راه شیطان، راهی برای بندگی

اگر انسان، هر کس می‌خواهد باشد(یک‌نفر، یک خانواده، یک عشیره، یک ملت یا یک جامعه)، تا راه شیطان را به طرف خودش نبند، بنده نخواهد شد؛ چون نمی‌گذارند. راه را باید بست و راه هم دست خودمان است که ببینیم.

۱. بقره: ۹۸

۲. شراء: ۲۱۴



راه ابی عبدالله علیه السلام، راه بندگی

راهش هم همانی است که ابی عبدالله علیه السلام از مدینه تا کربلا طی کرد، تا بعداز ظهر عاشورا که شهید شد. شیاطین مدینه، شیاطین مکه و شیاطینی که به کربلا آمده بودند، شما می‌توانید اینها را در تاریخ بینید که چقدر این شیاطین با ابی عبدالله علیه السلام ملاقات داشتند. در مدینه که حتی ایشان را در یک جلسه در فرمانداری مدینه دعوت کردند که رفت، شیاطین در راه مدینه به مکه، شیاطینی که ششماه در مکه با حضرت روبرو بودند، شیاطین در راه مکه به کربلا و شیاطینی که سی هزار نفر یکجا در کربلا جمع بودند، همه هر نوع پیشنهادی به ابی عبدالله علیه السلام دادند، پیشنهاد تشویقی هم زیاد دادند و گفتند: آقا بیا با یزید بساز و هماهنگ بشو و کاری به کار یزید، یعنی شیطان بزرگ نداشته باش. این شیطان‌های مدینه، در راه مکه مدینه و مکه، مکه به کربلا و جوجه‌شیطان‌های آن شیطان اکبر در شام بودند. شما با یزید بیعت کن، سکوت کن و ایراد نگیر، جنگ نمی‌کنیم و نمی‌کشیم، زن و بچهات به اسارت نمی‌روند و به عمرت خاتمه داده نمی‌شود. همه‌جا این پیشنهاد را به حضرت کردند که برای حفظ جانت، سلامتیات، خانه و باخت در مدینه، زن و بچهات، اهل‌بیت و برادران، بیعت و سکوت کن.

امام علی علیه السلام از مدینه تا کربلا، یعنی مدینه تا کربلا ششماه طول کشید و از کربلا، روز دوم تا روز دهم چهار بعداز ظهر که شهید شدند، این مسیر ششماهه را در تمام ملاقات‌های ایشان جواب دادند: «لا والله»، به پروردگار و به خدا سوگند! من زیر بار پیشنهادهای شما نمی‌روم و نرفت. این بستن راه شیطان است که اول باید راه او را بست.

بستن راه شیطان، شعار همه انبیای الهی

یک شعاری تمام انبیای خدا بی‌استثناء داشتند، حالا من نه زبان انبیا را بلدم و نه خوانده‌ام که زبان این شعار به صورت عبری چه بوده است! شعار معلوم است که چیست، زبان آن مشخص نیست که چه بوده است؟ زمان نوح علیه السلام یا زمان آدم علیه السلام چه بوده است؟ به هر زبانی که انبیا حرف می‌زدند، چون قرآن می‌گوید تمام انبیا را به زبان ملت خودشان مبعوث

به رسالت کردم و این شعار تمام انبیا و همه ائمه علیهم السلام بوده است: «لا اله الا الله»؛ اول راه شیطان را بیندید، «لا اله» چه جنی و چه انسی.

پیروی از شیطان، مخرب ساختمان بندگی

آن کسی که در کلاس، داشگاه، پارک، اتوبوس، هواپیما یا قطار بغل دست شما می‌نشیند و شما هم متوجه می‌شوید، شروع می‌کند و ضد انسانیت، ضد اخلاق، ضد دین، ضد خدا، ضد انبیا، ضد ائمه، ضد عالمان پاک و با شرایط و ربانی و ضد سعادتستان حرف می‌زنند، او شیطان است، راهش را بیندید؛ یعنی مثل ابی عبداللہ عليه السلام بگویید «لا والله». پیشنهادهای تو را راجع به اقتصاد قبول نمی‌کنم، راجع به شهوات قبول نمی‌کنم، راجع به هوای نفس قبول نمی‌کنم، راجع به لذت‌های حرام قبول نمی‌کنم، راجع به گناهان کبیره و صغیره قبول نمی‌کنم؛ اگر این کار را نمی‌کنیم، ما نمی‌توانیم بندۀ واقعی بشویم؛ چراکه هرچه بندگی کنیم، ساختمان را بالا می‌آوریم، شیاطین یادمان می‌دهند و یک کارهایی می‌کنیم که ساختمان فرو می‌ریزد و نابود می‌شود.

قرآن، پاسخ‌گوی تمام پرسش‌های انسان

خیلی دلم می‌خواست کل جوان‌های این کشور در حدی با آیات قرآن آشنا بودند، یعنی احدی در این پنجاه‌سال منبر به من مراجعه نکرده است که مشکل فکری و اعتقادی داشته باشد یا ایراد گرفته شود، مگر اینکه با آیات قرآن جواب دادم و قانع شده است. چه کسی با آیات قرآن قانع نمی‌شود؟ کافر؛ اگر انسان با آیات قرآن آشنا باشد، جواب کل سؤالات انسان در معارف، هستی، توحید و نبوت در قرآن است؛ اصلاً قرآن برای هدایت است، یعنی ما را به هر حقیقتی هدایت می‌کند و گیر نمی‌کنیم.

سرانجام تسلیم شدن در برابر وسوسه شیاطین

شما این آیه را در قرآن ببینید؛ در پایان بعضی از آیات دارد که پروردگار می‌فرماید کار کرد و عاقبت عده زیادی این می‌شود: «هَبَاءً مَتْهُورًا»^۱، گرد و غبار پراکنده در هوا می‌شود.

۱. فرقان: ۲۳.

راه و رسم بندگی

چهل سال نماز خوانده و روزه گرفته، کار خیر کرده است، بعد شیاطین دور او را می‌گیرند و به یک سلسله کارها و سوشهاش می‌کنند که تمام ساختمان گذشته خوبی‌هایش را ویران می‌کنند. راه باید تا روز مرگ ما به روی شیاطین بسته باشد و بسته‌بودن راهش هم به همان سبکی است که ابی عبدالله علیه السلام عمل کرد: «لا والله»، به خدا سوگند! جوابتان را نمی‌دهم و پیشنهادهای شما را هم قبول نمی‌کنم؛ بعد آدم بندۀ واقعی می‌شود. بندۀ واقعی آن‌کسی است که با دشمن خدا و خودش نسازد و ساخت‌وپاخت نکند؛ پشت سر امیرالمؤمنین علیه السلام نماز نخواند، بعد یواشکی برود و پلوی معاویه را بخورد. این طوری نباشد! قرآن مجید چقدر کلمهٔ خالص را با مشتقاش ذکر کرده است، یعنی یک‌طرفه باشید. با خدا صاف باشید و کارتان با غیر‌خدا قاتی نشود.

بشرکین مکه و پیشنهاد آنها به پیغمبر اکرم علیه السلام

سران مشرکین مکه ابوطالب علیه السلام، عموی پیغمبر علیه السلام را دعوت کردند و به ابوطالب علیه السلام گفتند: برادرزاده تو با فرهنگ ما کاملاً مخالف است و هیچ‌چیز آن را قبول ندارد. بله، پیغمبر علیه السلام هیچ نقطه‌ای از نقاط شرک را قبول نداشت. هرچه به بت وابسته بود، چه زنده‌اش، چه بی‌جانش، یعنی چه بت‌هایی که در کعبه آویخته بودند و برایشان فرهنگ‌سازی کرده بودند و چه بت‌های زنده‌ای که سردمداران شرک در مکه بودند، هیچ‌چیز آن را قبول نداشتند. گفتند: هیچ‌چیز فرهنگ ما را قبول ندارد، اخلاق ما را قبول ندارد، بت‌های ما را قبول ندارد؛ شما از قول ما به این برادرزادهات بگو که اگر می‌خواهی با زیباترین دختر ازدواج کنی، ما به‌آسانی برای تو فراهم می‌کنیم که با زیباترین دختر عرب ازدواج کنی؛ هرچه پول می‌گویی، در اختیارت می‌گذاریم؛ ریاست قبایل عرب را برای تو فراهم می‌کنیم؛ اما دست از این تبلیغت بردار و «لا الله الا الله» را تبلیغ نکن، خدا را تبلیغ نکن، حلال و حرام را تبلیغ نکن، این آیات قرآن را برای مردم نخوان. ما این سه موضوع را برای تو به‌طور کامل فراهم می‌کنیم. ابوطالب علیه السلام گفت: من پیغام شما را می‌برم و جوابش را می‌آورم. پیش پیغمبر اکرم علیه السلام آمد. پیغمبر علیه السلام در آن وقت چند ساله بودند؟ ۴۳-۴۴ سال داشتند؛ چون سه‌سال تبلیغشان پنهانی بود، بعد خدا فرمود آشکار کن و این جریان باید برای ۴۴-۴۳ سالگی پیغمبر علیه السلام باشد؛

یعنی در اوج سلامت بدن و در اوج آرزوها. ابوطالب علیه السلام گفت: برادرزاده جان! سران شرک مرا دعوت کردند و این سه پیشنهاد را دادند، من فقط به آنها گفتم که جوابش را می‌آورم.

تحقیق عبادت به شرط دفع شیطان

عبادت به شرط دفع شیطان و به شرط اینکه ما بین خودمان و شیطان با «لا» سد بسازیم، تحقق پیدا می‌کند. «لا والله» سد توحیدی است و این قوی‌ترین سد است. «لا» یعنی عادت واقعی کنیم که به هر گمراه کننده و به هر گناهی بگوییم «لا»؛ هیچ‌جا هم ثواب «لا» بالاتر از اینجا نیست و هیچ‌جا ثواب «نه» گفتن بالاتر از این «نه» گفتن نیست، چون این «لا؛ نه» جنگ عجیبی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن به جهاد اکبر تعییر کرداند. امیرالمؤمنین علیه السلام هم می‌فرمایند: اگر کسی در این «نه» گفتن‌ها بمیرد، «مات شهیداً».

کسی را به ربا، دزدی، غصب، ظلم و شرکت در کار ناباب دعوتش کردند، می‌خواهد بگوید نه، نه در دهانش است و هنوز «هه» را نگفته است که از دنیا می‌رود، «مات شهیداً». این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج‌البلاغه» است.

نگاهی به کتب «نهج‌البلاغه» و «صحیفه سجادیه»

«نهج‌البلاغه» کتاب کمی نیست و دل ما بعد از قرآن به این کتاب گرم است، بعد از این کتاب هم دلمان به «صحیفه سجادیه» زین‌العابدین علیه السلام گرم است، بعد از این کتاب نیز دلمان به کتاب شریف «اصول کافی» خوش است. به حرم مشرف شدید، هم «نهج‌البلاغه» با ترجمهٔ خیلی روان و هم «صحیفه سجادیه» در قفسه‌ها گذاشته‌اند. برادران و خواهران! ده دقیقه زیارت بخوانید، نیم ساعت یا سه‌ربع «نهج‌البلاغه» و «صحیفه سجادیه» بخوانید. خوب هم چاپ کرداند و همه‌جای حرم هم در دسترس است. این را یقین به شما بدhem که خواندن «نهج‌البلاغه» با ترجمهٔ روان و «صحیفه سجادیه»، چون به‌دست‌آوردن علم است، یقیناً ثواب آن از زیارت بالاتر است.

شیخ صدوq دیگر آدم کمی نیست و یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های ماست، ایشان می‌فرماید: بزرگان دین ما! آنها بی که قبل از خودش بوده‌اند؛ حالا من بخواهم بشمارم،



راه و رسم بندگی

خیلی هستند) گفته‌اند: بالاترین عمل و پرثواب‌ترین عمل در شب نوزدهم، شب بیست و یکم و شب بیست و سوم ماه رمضان، طلب علم است. من برای اینکه به این مسئله عمل بکنم، در هر سه شب احیا، سه‌ربع یا چهل دقیقه از مسائل مهم هدایتی نسبت به پروردگار عالم برای مردم می‌گوییم که ثواب طلب علم آن شب، هم نصیب من بشود و هم نصیب آنها!ی که احیا را گوش می‌دهند. این از قرآن بر سر گرفتن بالاتر است، از آن چهارده پانزده تا «الهی»ها و «بک يا الله» هم حتماً بالاتر است. اینجا خیلی کار خوبی کردند که در کنار قرآن، «نهج‌البلاغه» و «صحیفه سجادیه» هم در قفسه‌ها گذاشته‌اند. گذشتگان ما می‌گفتند «نهج‌البلاغه» برادر قرآن و «صحیفه سجادیه» اخت‌القرآن است.

شمایی که زن دارید یا شمایی که هنوز زن نگرفته‌اید، فهرست «صحیفه سجادیه» را ببینید؛ «دعائة لولده‌ی»؛ دعای زین‌العابدین برای بچه‌هایش، ببینید زین‌العابدین علیه السلام درباره بچه‌داری چه فرموده‌اند؟ با اشک چشم به پروردگار می‌گوید: «اصل‌حنی فی ذرتی»، خدایا! من طاقت اولاد بد ندارم، به من کمک بده، ذریه و اولاد مرا خوب و شایسته و صالح قرار بده. خیلی مهم است که یک امام معصوم اشک می‌ریزد و می‌گوید اولاد بد به من نده. این خیلی مهم است! اینها در زیارت‌هایمان نیست، هست؟ مطالب «نهج‌البلاغه» که در زیارت‌هایمان نیست. در زیارت‌های ما یک مقدار سلام است، یک مقدار صلوٰات است، یک مقدار بیان جنایات دشمنان است و یک مقدار راهنمایی به اهل بیت علیه السلام است؛ ولی «نهج‌البلاغه» جامع است، «صحیفه سجادیه» یک فرهنگ کامل است.

فضیلت دفع شیطان، بالاتر از عبادت

امیر مؤمنان علیه السلام در «نهج‌البلاغه» می‌گویند: آن کسی که می‌گوید «لا؛ نه» و در راه این «لا؛ نه» گفتن از دنیا برود، «مات شهیداً». این قدر دفع شیطان ارزش دارد که من در روایات پیغمبر ﷺ دیدم فضیلت گناه‌کردن و دفع شیطان، بالاتر از عبادت است؛ چون اگر موش در این دیگ شیر بیفتند، حتی یک فصله‌اش هم در دیگ شیر بیفتند، کل آن نجس می‌شود؛ اگر شیطان دائم به ما راه داشته باشد، ما دائم ساختمان عبادت می‌سازیم، او هم دائم بمباران و خرابش می‌کند. خیلی باید بیدار زندگی کرد.

حکایتی شنیدنی

استادی داشتم که او حمد و سوره‌ام را یادم داد. تقریباً هشت‌سال عمرم را با ایشان گذراندم. سال ۳۸ بنا به درخواست خودش که من این درخواست را با دو گوش خودم گوش دادم و کسی برایم نقل نکرد، اعمال حجش که تمام شد، در منا از دنیا رفت. ارتباطش با خدا خیلی شدید بود و خیلی هم دافعه‌اش نسبت به شیاطین قوی بود؛ یعنی از آن «لا» گویی‌های بسیار قوی بود و «نه» گفتنش به شیاطین‌ها بسیار قوی بود؛ یعنی این سد «نه» برای او خیلی محکم ساخته شده و خدا هم به او کمک داده بود. من از سال ۳۸ تا حالا به‌دنیال یک نفر مثل او می‌گردم، یا نیست یا پیدا نکرده‌ام!

خیلی چهره عجیبی بود و من از بس که مرگ او روی من اثر گذاشت، سالی یکبار، دوبار، دو سالی یکبار خواش را می‌دیدم؛ با من تماس شدید می‌گرفت، صحبت می‌کرد، حرف می‌زد و راهنمایی می‌کرد. یک شب در خواب به او گفتم (می‌دانستم از دنیا رفته است): استاد! پسر آقا شیخ عباس قمی، صاحب کتاب «مفاتیح الجنان» برای خودم نقل کرد که وقتی پدرمان را در مقبره حاج‌میرزا حسین نوری، روبروی ایوان طلای امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف دفن کردیم (حالا این را من به استادم در خواب می‌گویم و می‌دانم هم از دنیا رفته است؛ البته قضایای دیگری هم دارم و از آن پسر دومش هم چیزهایی شنیده‌ام که آنها باشد، در این بحث نیست) و با مادرم به آمدیم، آن شب را خیلی گریه کردیم. خیلی خب چیز کمی از دستشان نرفته بود! آقا شیخ عباس گوهری بود، آقا شیخ عباس اهل توحید بود، آقا شیخ عباس بین خودش و شیاطین دیوار «لا؛ نه» را خیلی محکم ساخته بود که با تمام توب و تانک‌های دشمن خراب نمی‌شد.

بعد از گریه زیاد خوابمان برد، من بابا را خواب دیدم و کاملاً هم فهمیدم که مرده است، گفتم: پدر چه خبر از عالم برزخ؟ گفت: پسرم، از وقتی مرا دفن کردید تا الان که به خوابت آمدم، در چهار-پنج ساعت، شش-هفت ساعت، ابی عبدالله علیه السلام سه‌بار به دیدنم آمده است. من این استادم را که در خواب دیدم، این داستان را در خواب برای او نقل کردم. حالا بیست‌سال قبل مرده بود، به او گفتم: استاد، این داستان را پسر حاج شیخ

راه و رسم بندگی

عباس برای من نقل کرد، شما در بزرخ چه خبر؟ تکیه کلامش به من، «عزیزم» بود؛ به من گفت: عزیزم، درست درست است. امام حسین علیه السلام سهبار بعد از مرگ حاج شیخ عباس به دیدنش آمده است، ولی تا امروز صدبار من را پیش ای ابی عبدالله علیه السلام بردند.

تا آدم «لا» نگوید: «لا اله»، یعنی تا آدم شیاطین را رد نکند، ساختمان بندگی بالا نمی‌آید. هزارتا کلنگ برای خراب کردن بندگی در دستشان است؛ کلنگ اقتصاد، کلنگ سیاست، کلنگ حزبی، کلنگ دارودسته‌ای، کلنگ شهوت، کلنگ هوای نفس، کلنگ گناهان کوچک و گناهان بزرگ؛ تا اینها را آدم نگوید «لا»، ساختمان بندگی به پا نمی‌شود.

ما را هم ای حسین، گدایی حساب کن

حرف امروزم تمام! چه بگوییم؟

ما را هم ای حسین گدایی حساب کن؛ تو که حاضر شدی به خاطر آرام کردن یک بچه سه‌ساله با سر بریده به دیدنش بروی، دیدن گدا نمی‌روی؟ دست بر سر گدا نمی‌کشی؟ ما را واقعاً بین این‌همه دشمن تنها می‌گذاری که هر بلایی بخواهند، بر سر ما بیاورند و هر گناهی را به ما تحمیل کنند؛ ما را هم ای حسین گدایی حساب کن.

اگر دست پدر بودی به دستم چرا اندر خرابه می‌نشستم

اگر دردم یکی بودی، چه بودی؟ اگر غم اندکی بودی، چه بودی؟

به بالینم طبیبی یا حبیبی؟ از این هر دو یکی بودی، چه بودی؟

اما هم طبیب برایت آمد و هم حبیب برایت آمد؛ سر بریده را بغل گرفتی و با آن دست کوچکت خون‌ها را از پیشانی بابا پاک کردی.

جلسہ چہارم

تکلی فوضات الہی، منوط

برفع موافع

تحقیقت عبد، تسلیم پروردگار و دافع دشمنان بودن

یکی از آیات قرآن مجید درباره بنده‌بودن انبیای الهی، این آیه شریفه در سوره مبارکه انبیاء است. عبده کسی است که با همه وجودش تسلیم خواسته‌های پروردگار مهربان عالم و به عبارت لطیف‌تر، تسلیم خالقش است، تسلیم مالکش است، تسلیم ربش است، تسلیم رازقش است و این حقایق را یادش نمی‌رود؛ چون یادش نمی‌رود، بندگی را ادامه می‌دهد. با این حقایق هم درک می‌کند که کسی در این عالم مانند پروردگار دوستش ندارد و با این حقایق درک می‌کند که کسی در این هستی مانند خداوند به او توجه ندارد. این یک طرف بندگی‌اش است، طرف دیگر آن هم دفع هر برنامه‌ای است که با بندگی خدا مخالفت دارد. در حقیقت، یک موجود «لا اله الا الله»‌گوی درستی است که دشمنان خدا و دشمنان خودش و هر نوع ابزار و وسیله‌ای را که مانع بندگی‌اش است، عملأً دفع می‌کند تا به حوزه توحید و بندگی و مقام عبودیت او لطمه‌ای وارد نشود.

محرومیت از فیوضات الهی، عاقبت معطلی در اقلاب حال

آدم آگاهی در تهران بود که او را ندیده بودم، ولی یکی از تربیت‌شدگانش تا زنده بود، حدود ده سال در ایام دهه عاشورا پای منبر می‌آمد. گاهی هم من بعد از منبر پیش او می‌رفتم و یک گوشۀ تنها با او می‌نشستم و از آن آدم آگاه برای من صحبت می‌کرد. این



راه و رسم بندگی

آدم آگاه از افراد ایل کلهر کرمانشاه بود. این آدم تربیت شده در ایل و در عشیره کلهر در جوانی اش به یک مرد خدا برخورد می‌کند و انقلابِ حال پیدا می‌کند. ای کاش! انسان در هر برخورد مشتبی در پیدا کردن انقلابِ حال معطل نشود. خیلی‌ها در تحقق انقلابِ حال معطل شدند و مردند و به فیوضات پروردگار نرسیدند.

انقلابِ حالِ حربن‌یزید ریاحی

شما ببینید سی‌هزار نفر هشت روز در برابر قوی‌ترین ابزار انقلابِ حال قرار داشتند، معطل ماندند تا به دست مختار نابود شدند و دوزخی شدند؛ اما از این سی‌هزار نفر یک‌نفر انقلابِ حال پیدا کرد و حربن‌یزید ریاحی شد. با یقین ما در زیارت اصحاب ابی‌عبدالله^ع، او را از اولیا و اصفیای خدا می‌خوانیم. چه مدت طول کشید تا از اولیای خدا شد؟ نصف روز هم طول نکشید؛ چون اول طلوع آفتاب آمد و در پیشگاه ولی خدا که صاحب همه‌جور نفس است، تسليم شد. از اولین نفراتی بود که ظهر نشده، شهید شد؛ یعنی اگر ارتباط با ولی‌الله‌الاعظم ارتباط جدی و درستی باشد، یقیناً انسان را به ولی خدا و صفاتی خدا تبدیل می‌کند.

عنایت خداوند به انسان، منوط به نبودن موانع

این انسان ایلی در هشتاد‌نود سال پیش با پیدا شدن این انقلابِ حال به‌طرف چند استاد در کرمانشاه کشیده می‌شود و از آنجا مجنوب حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین^ع می‌شود، از همان منطقه به کربلا می‌رود و در آن انقلاب حالش در حرم ابی‌عبدالله^ع توسیلی پیدا می‌کند و به او عنایت می‌شود. اینها همه منوط به این است که بین انسان و خدا، اولیا الهی، انبیا و ائمه^ع مانع وجود نداشته باشد.

بدخلقی، مانعی بزرگ در رسیدن فیوضات الهی

استادی در تهران داشتیم، کسی به او مراجعه کرد و گفت: گره از کارم باز نمی‌شود. به او گفت: مانعی داری. گفت: مانعم چیست؟ گفت: برخوردت با زن و بچهات تلخ است و نمی‌گذارد فیوضات الهیه به تو برسد. زندگی‌ایت قفل است، کلید آن هم این است که راه و روشت را با زن



و بچههات عوض کنی و راه دیگری نداری. خیلی از این جربانات را من خودم در زندگی ام شاهد بوده‌ام؛ حالا این یکی را من شاهد نبودم، ولی خیلی از این نمونه‌ها را شاهد بودم. آن مرد می‌گوید من دیدم درست می‌گوید و رفتارم با زن و بچههات رفتار تلخی است.

زن بنده و مخلوق خداست، بچههات مخلوق خدا هستند؛ نه زن کنیز مرد است و نه بچههات بردۀ مرد هستند. انسان باید رفتارش با همسرش و بچههایش رفتار با عباد خدا باشد. ما علم غیب هم نداریم، شاید قیامت همسر ما دوهزار درجه از ما بالاتر باشد؛ آن وقت خیلی باید شرمنده باشیم. شاید ما بمیریم، بعد بچههایمان به مقامات عالی الهیه برسند و اصلاً در قیامت رویمان نشود که ما را با آنها روبهرو کنند. الان بچه است و من درک نمی‌کنم آینده چه می‌شود. الان زن جوان است و درک نمی‌کنم آینده با انقلاب حالی که پیدا می‌کند، چه می‌شود. گفت: رفتارم را عوض کردم، همهٔ چشممه‌های خشک در زندگی ام پر آب شد و راحت شدم. یا خود آدم باید بفهمد مانعش بین او و خدا چیست یا باید یک انسان آگاهی به او بفهماند که تو در این گرفتاری‌هایی که داری، یک مانع داری؛ مانع را برطرف کن، گره باز می‌شود، مشکل حل می‌شود، گرفتاری برطرف می‌شود.

توجه به والدین، حتی پس از مرگ، عاملی برای رفع گرفتاری

کسی در محلهٔ ما در تهران بود؛ من آن وقت بچه‌مدرسه‌ای بودم، آن وقت‌ها بیشتر مردم محله به مسجد می‌آمدند و در مسجد هم همه با هم رفیق بودند، با محبت بودند و کار و مشکل هم‌دیگر را حل می‌کردند؛ مريض می‌شدند، به ديدن هم‌دیگر می‌رفتند؛ مشکل مالی پیدا می‌کردند، يادم هست که مسجدی‌ها نمی‌گذاشتند مشکل به غروب بکشد. خیلی خوب در مسجد زندگی می‌کردند!

این شخص گاهی -مثلاً دوسال یا سه‌سال یک‌بار- می‌گفت: دیروز یک گیری برایم پیش آمد، امروز رفتم و گیرم را حل کردم. به او گفتند چه کار کردی؟ گفت: یک ساعت و نیم دوساعت تا قم بر سر قبر پدر و مادرم رفتم و نشستم، ادب کردم و قرآن خواندم، فاتحه خواندم، پول به مستحق دادم و یقین هم داشتم هر دوی آنها کارهای من را می‌بینند؛ درست هم می‌گفت، چون حضرت باقر علیه السلام می‌فرمایند: سر قبر امواتان بروید، روحشان با



راه و رسم بندگی

شما تماس می‌گیرید و شما را می‌بینند، برخوردنان را می‌بینند. گفت: می‌دانم من به قم می‌روم و برایشان دو-سه‌تا کار انجام می‌دهم، همان‌وقت برایم دعا می‌کنند و تا آفتاب غروب نکرده است، مشکلم حل می‌شود.

هر آیه قرآن، کلید حل یک مشکل

آدم باید هم راه را بلد باشد و هم کلیدها را بشناسد. من به شما عرض کنم با توجه به اینکه من پنجاه سال با قرآن کریم سروکار دارم و خیلی هم در کنار قرآن کار کرده‌ام؛ هم قرآن را ترجمه کرده‌ام که تا حالا بنا بر آماری که به ما داده‌اند، این ترجمه نزدیک ده میلیون نسخه چاپ شده است؛ هم سی جلد تفسیر برای قرآن، فقط با لطف خدا نوشته‌ام که هر جلدی هشتصد صفحه، یعنی ۲۴ هزار صفحه است. من یازده‌سال روی آیات قرآن کریم کار کرده‌ام، تمام این شش هزار و ششصد و شصت و چند آیه به طور یقین (حالا برای خودم که مسلم شده است، برای شما می‌گوییم) هر یک آیه‌اش، کلید حل کاری یا کارهایی است.

راه نجات یونس ﷺ در قرآن

چه کسی می‌توانست یونس ﷺ را از شکم نهنگ نجات بدهد؟ چه کسی می‌توانست در چند میلیون نهنگ دریا، آن نهنگی را پیدا کند که یونس در شکمش حبس است؟ اگر جنس دوپا می‌خواست یونس ﷺ را پیدا کند، باید چند میلیون نهنگ را صید می‌کرد، می‌کشت و شکمشان را پاره می‌کرد تا یونس ﷺ را درمی‌آورد. این هم امکان نداشت، چون هیچ کس خبر نداشت؛ بعد هم قرآن مجید می‌گوید: تاریکی شب، تاریکی عمق آب، تاریکی معدہ نهنگ؛ **﴿فَنَادَىٰ فِي الظُّلْمَاتِ﴾**^۱، یعنی این محبوس، نه در یک تاریکی، بلکه در سه تاریکی متراکم حبس بود و در زندانش هم دهان نهنگ بود که این دهان هم دست کسی نبود. من درباره نهنگ‌ها مطالعه می‌کردم، این نهنگ‌های قوی‌هیکل پانصد دندان دارند؛ حالا چه کسی می‌خواست برود و دهان نهنگ را باز کند؟ گوش خود را کنار دهان

۱. انبیاء: ۸۷

نهنگ بگذارد و بگوید یونس، چطوری می‌توانم نجات دهم؟ اصلاً امکان نجات برای یونس نبود. چطوری نجات پیدا کرد؟ گفته‌های یونس در شکم نهنگ، یک آیه قرآن شده است: «فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنَّى كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»، این «لا»‌یی که دیروز توضیح می‌دادم، اوّل باید موانع را کنار زد. آیه کلید بود که جنبه دعا‌یی داشت، «فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَ تَبَّعَنَا مِنَ الْقَمَرِ وَ كَذَلِكَ شَجِيَ الْمُؤْمِنِينَ»^۱، گشایش ایجاد کردم، ای مؤمنین! می‌خواهید از مشکلات نجات‌تان بدhem، راهش دست من است و راهش الان برای ما قرآن است.

سفارش رسول خدا درباره عمل به قرآن

این روایت در اواخر جلد دوم «اصول کافی»، باب فصل قرآن است: «فَإِذَا التَّبَسَّطَ عَلَيْكُمُ الْفِتْنَ كَقْطَعَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»، روزگاری که مشکلات به شما مانند تاریکی‌های شب حمله کرد، برای بیرون رفت از همه مشکلات به قرآن عمل کنید و قرآن را از محجوریت در خانه و زندگی و اخلاق و عمل درآورید، آن را وارد زندگی کنید. این هم حرف یونس ﷺ است که حرفش آیه قرآن شده است. با آن آیه که جنبه دعا‌یی داشت، نجات پیدا کرد و این هم حرف پیغمبر ﷺ در «اصول کافی».

رفتار قرآنی دولت، راه رهایی از مشکلات کشور

همین دولت ایران اگر بخواهد از تمام مشکلات بیرون بیاید، رفتار کل دولت را باید قرآنی کند، حل می‌شود؛ اینکه کدام اقتصاددان یهودی در آمریکا یا اقتصاددان روسی یا اقتصاددان ایرانی برای حل مشکل چه گفت، چهل سال گفتند و حل نشد؛ ولی امیرالمؤمنین ﷺ چهارسال و هفت‌ماه با قرآن حکومت کرد و علی روی منبر فرمودند: خانه‌ای را در مملکتم بی آب و نان نمی‌شناسم! دیگر مردم مشکل اقتصادی نداشتند، البته مشکل اجتماعی داشتند که آن تقصیر خودشان بود، ولی امیرالمؤمنین ﷺ مشکل اقتصادی مردم را خیلی خوب با کلید قرآن حل کرد.

۱. انبیاء: ۸۸

راه و رسم بندگی

شما می‌خواهید مشکلاتتان حل شود، یک مقدار از مردم جانبداری و دل‌جویی کنید؛ می‌خواهید حل شود، به مردم بیشتر محبت کنید؛ می‌خواهید حل شود، بعضی چیزها را از زندگی مردم حذف کنید؛ چون مردم هرچه جان می‌کنند و پول گیر می‌آورند، باید درصد بالایی‌اش را به طرق مختلف به شما بدهنند و رنج می‌کشنند. با هم هماهنگ نمی‌شوید، مشکل حل نمی‌شود. این راهنمایی پیغمبر اکرم ﷺ است: «فَإِذَا الْبَيْسَتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنَ كَفِطْعَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْفُرْقَانِ».

به‌نظرم شما باید دهتا از چهره‌های علمی برجسته با حال الهی مسلک متصل به پروردگار را هفته‌ای یک‌بار دعوت کنید و از آنها برای حل مشکلات مردم راهنمایی بخواهید. شما این‌طور آدم‌ها را بین خودتان ندارید، لذا مشکل می‌ماند و چهل‌سال هم هست که مانده است. موانع را باید پیدا کرد، نه موانع ظاهری، بلکه آن موانعی را باید پیدا کرد که موانع ظاهری را ایجاد کرده است.

تو خود حجاب خودی، از میان برخیز

«تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز»، یعنی یک تاریکی کاملی دور خودت ایجاد کرده‌ای که وقتی فیوضات پروردگار نازل می‌شود، از آن بالای تاریکی رد می‌شود و نمی‌شکافد که نجات بدهد. از این تاریکی کنار برو، همه کارهایت حل می‌شود. خدا که در قرآن فرموده است: «بِرُبِّ الدُّلُّ بِكُوْلِ الْيَسِّرِ»^۱ من راحتی و آسانی شما را می‌خواهم؛ پس چرا ما راحت نیستیم؟ ما از دست خودمان راحت نیستیم.

نديدين حال درونی، نتيجه خودیت انسان

سوار قاطر بود، لب یک رودخانه‌ای آمد که آب خیلی زلال صافی داشت، می‌خواست قاطر را آب بدهد. قاطر سرش را پایین می‌آورد، رَم می‌کرد؛ این طرف‌تر می‌آمد، سرش را رو به آب می‌برد، رَم می‌کرد؛ مانده بود که این قاطر تشهه را چطوری آب بدهد؟ اینکه پوزه‌اش را



نزدیک آب می‌آورد، رم می‌کند. انسان آگاهی از کنار رودخانه رد می‌شد، داستان را تماشا کرد. یک چوب برداشت، بالاتر از یک متری قاطر آمد و آب را گل‌آود کرد. آب گل‌آود که حرکت کرد، قاطر کاملاً آب خورد و سیراب شد. بعد این مرد الهی و آگاه آمد که راه بیفتند، صاحب قاطر جلوی او را گرفت و گفت: چه داستانی بود؟ گفت: هیچ داستانی نبود؛ قاطر عکس خودش را داخل آب می‌دید و رَم می‌کرد. خودیت او را گرفتم، مشکلش حل شد. خودش را می‌دید، رَم می‌کرد؛ اما بعضی از مردم حتی این چشم را هم ندارند که خودشان را ببینند. اقلاً یک گوشه چشم آدم باز باشد که آدم خودش را ببیند و از خودش رم کند؛ ولی بیشتر مردم اوضاع باطن خودشان را نمی‌بینند. حال اگر اولیای خدا باطن آدم را ببینند، وحشت می‌کنند و می‌رمند.

ظهور «الا الله» با کنار زدن موانع

این فردی که برای ایل کلهر کرمانشاه بود، فیضی در حرم ابی عبدالله علیه السلام نصیبیش می‌شود. خودش هم نگفته که آنجا فیضی نصیب من شد، کسی که شاهد رسیدن فیض به او بود، در شرح حالش نوشته است. به تهران برمی‌گردد و دیگر کرمانشاه نمی‌رود. از حرم ابی عبدالله علیه السلام که برمی‌گردد، سی سال به خاطر اینکه هم منبع فیض شده بود و هم نفس پیدا کرده بود، شروع به تربیت نفووس کرد. لات، بازاری، محفل، دوره‌گرد، خیابان‌گرد، هر کس پیش او آمد، مؤمن واقعی شد و برگشت. من شصتسال کار نکردم که این نفس هم پیدا کنم که حداقل انقلاب در روح زن و بچه‌ام ایجاد کنم، حالا نه مردم. حبس و خشک هستم و درهای فیوضات به خاطر موانع به روی من بسته است.

ایشان در این سی سال یک دیوان شعر درست کرد که ۲۵ صفحه است و بیشتر هم نیست. همان شاگردش که پای منبر من می‌آمد، اوّلین بار او چاپ کرد. ۲۵ صفحه هم خیلی سبک است و در جیب جا می‌گیرد. یکوقتی مستقل چاپ شد و یکوقت هم با دیوان عمان سامانی نام «دیوان وحدت» چاپ کردند. مطالب دیروز را الان در ذهن بیاورید؛ «لا» گفتن یوسف علیه السلام، «لا» گفتن پیغمبر علیه السلام، «لا» گفتن ابی عبدالله علیه السلام و «لا» الله گفتن ۱۲۴ هزار پیغمبر را به یاد بیاورید. آدم تا «لا» نگوید، عملاً در توحید باز



راه و رسم بندگی

نمی‌شود. «لا الله»، اول باید همه موانع را کنار زد تا «لا الله» ظهر کند. توحید که با شیطان در قلب آدم روی یک صندلی و کرسی بغل هم نمی‌نشینند، توحید که با شیطان سر یک سفره نمی‌نشینند، بهشت و جهنم با هم رفاقتی ندارند که دست در گردن همدیگر کنند، اینها خد هم هستند و حق و باطل آشتبانند. نمرود و ابراهیم آشتبانند، مگر نمرود از نمرودبودن بیرون بیاید؛ اگر از این مانع بیرون بیاید.

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسئی با موسئی در جنگ شد
چون به بی‌رنگی رسی، کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتبان
فرعونیت را اگر بر می‌داشت، او هم جزء اصحاب عالی موسی می‌شد؛ اما برنداشت و تضاد ماند. در صورت برچیده شدن خیمه تضاد، وحدت پیدا می‌شود؛ والا من تا با دشمن در لقمه‌ام، اخلاقم، رفتارم و کردارم در ارتباطم، حالا این دشمن یا هوای خودم است یا بیرونی‌ها هستند یا فرهنگ‌های یهود و مسیحیت امروز است، «لا الله» تجلی نمی‌کند.
ایشان یک خط شعر در یک غزلش این است:

هرگز نبری راه به سر منزل مقصد تا مرحله‌پیما نشوی وادی لا را
«لا الله» بعد از کنارزدن تمام موانع هست که «لا الله» تجلی می‌کند.

انیبا و ائمه علیهم السلام از عابدین

آن آیه را از سوره انبیاء بخوانم؛ یکی از آیاتی که خدا مسئله بندگی را مطرح کرده است، البته توضیحش برای فردا می‌ماند، اگر خدا لطف کند. آیه درباره ۱۲۴ هزار پیغمبر است و امام ششم علیهم السلام می‌فرمایند درباره ما ائمه هم هست: «وَجَعَلْنَا هُنَّا أَئِمَّةً يَهِدُونَ بِأَمْرِنَا». ^۱ چقدر این آیه بار دارد! «جعلناهم» خودش یک مسئله بسیار مهمی است. «جعلناهم» چه شد؟ بالاخره یک چیزی بوده است که این ۱۲۴ هزار نفر و دوازده نفر وارد عرصه «جعلناهم» خودشان کرده‌اند. آنها تا زنده بودند، رشتہ هدایت را فقط و فقط به فرمان من عملی

۱. انبیاء: ۷۳

می کردند، «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْغَيْرَاتِ وِإِقَامَ الصَّلَاةِ وِإِيتَاءَ الزَّكَاةِ»، لبَّ تیز آیه هم آخرش است: «وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ». اهل قرآن این قدر بدانید که تمام انبیا و ائمه بنده من بودند و بندگانی که اجازه ظهور مانع بین بندگی شان و من ندادند.

کلام پایانی، مصائب امیر المؤمنان علیه السلام در شهادت صدیقه کبری علیها السلام

نمی دانم داغ دیده، حالا هر نوع داغی در جلسه نشسته است؛ داغ برادر، داغ خواهر، داغ بچه، داغ جوان. آدم تا یک ذره از مصائب ابی عبدالله علیه السلام را نچشیده باشد، عمق و سختی و سوز مصیبیت را نمی تواند بفهمد. ۴۵-۴۴ سال پیش در یک شب زمستانی در همین مشهد که درهای حرم را می بستند، ساعت نه شب درها بسته بود و خیلی هم سرد بود، آقایی تک و تنها پشت در صحن نشسته بود و گریه می کرد، کسی آمد و گفت: آقا در که بسته است، اگر می خواهی زیارت بروی، سحر بیا. گفت: من نمی خواهم زیارت بروم و به خاطر چیزی به اینجا پناهنده شدم. من زن جوانم مرده است و دو بچه کوچک دارم، الان نصفه شب است، بیدار شدن و به من گفتند مادرمان را می خواهیم. آرام نشدن، من هم بلند شدم و آمدم تا به حضرت رضا بگویم چه کار کنم؟ چه جوابی به بچه هایم بدhem؟ چطوری آرامشان کنم؟ او می دانست که بر سر امیر المؤمنین علیه السلام چه آمده است! او خبر داشت، لمس می کرد، درک می کرد.

همه سعی ما این است که آن میت خودمان را که می خواهیم غسل بدھیم، حالا مرد باشد یا زن باشد، بچه ها نبینند؛ اما امیر المؤمنین علیه السلام کسی را نداشتند که او را کمک بدھند. جنازه را داخل حیاط آوردند، بچه بزرگشان امام مجتبی علیه السلام هشت ساله و ابی عبدالله علیه السلام هفت ساله است، به این دو فرمودند: شما آب بیاورید تا من مادرتان را غسل بدھم. همه خبر دارید و سط غسل دادن، غسل را رها کردند و صورت به دیوار گذاشتند. بدن را کفن کردند و صدا زدند: عزیزان من، بیایید برای آخرین بار با مادرتان وداع کنید.

شکل آن شب را برایتان بگویم: امام مجتبی علیه السلام بالای سر بدن آمد و صورت روی صورت مادر گذاشت، ابی عبدالله علیه السلام پایین پا آمد و صورت روی پای مادر گذاشت، دوتا دختر



راه و رسم بندگی

صورت در دو طرف بدن گذاشتند. خیلی نمی‌خواست بچه‌ها معطل شوند، اما هر کدام را بر می‌داشتند و کنار می‌بردند، می‌آمدند که بعدی را بردارند، آن را که کنار برده بودند، دوباره کنار بدن مادر می‌دوید.

خیلی به این چهار بچه پیغمبارت کردی، اما در کربلا یک یتیمت بدن بابا را رها نمی‌کرد و به دشمن می‌گفت نمی‌خواهم من را ببریم، می‌خواهم کنار پدرم بمانم؛ اما «اجتمع عده من الأرض فجروا عن جسد ابی عبد الله».

جلسہ پنجم

جوش خیر دینگی خدا

عبد حقیقی خداوند

این مسئله یقینی است و تاریخ بشر هم از زمان آدم ﷺ تا الان ثابت کرده است که اگر انسان بندۀ پروردگار مهربان عالم نباشد، بندۀ غیرخدا خواهد بود؛ بندۀ مجموعه خواسته‌های نامشروع خودش، بندۀ مال، بندۀ شکم، بندۀ شهوت، بندۀ مرد و زن. در بندگی خدا خیر از وجود انسان می‌جوشد. بیش از پانصد آیه در قرآن درباره انبیای الهی هست، شما ده آیه‌اش را ببینید و دقت کنید و ببینید چگونه مثل چشمۀ ایام بهار از وجود انبیا خیر می‌جوشیده است. دو آیه از این پانصد آیه در سوره آل عمران و انعام درباره پیغمبر اسلام ﷺ است و بسیاری هم در سوره هود، سوره بقره، سوره انبیاء، سوره شعراء، سوره قصص، سوره نمل و دیگر سوره‌های است؛ اما اگر انسان بندۀ غیر باشد، بر ضد بندگان خدا از وجودش شرّ می‌بارد.

رسول خدا ﷺ درباره بندگان واقعی خدا یک روایت دارند و به قول خودشان، این روایت به زبان آسان است، اما در عمل سنگین است؛ یعنی از هر ده نفر، هشت نفر این طور نیستند. روایت مفضل است و روایت را هم مرحوم کلینی در جلد دوم «أصول کافی» نقل می‌کند؛ البته دیگران هم نقل کرده‌اند و من این روایت را در چند کتاب دیده‌ام که حضرت می‌فرمایند: «الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ» از کسی که واقعاً بندۀ خدادست، فقط توقع خیر داشته باشید، «وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ» و از کسی که بندۀ خدادست، خیالتان راحت باشد که ضربه‌ای از او به شما نمی‌خورد.



یادی از یک دوست

یک رفیق داشتم، او برایم تعریف کرد و گفت؛ اینکه برای من تعریف کرد، سی سال با او در ارتباط بودم و جداً از اولیای خدا بود. من به خودش نگفتم که به تو در قیامت امید شفاعت دارم. در این سی سالی که با او بودم، گاهی که پنج شب، ده شب یا شش شب با او در جایی بودم، دو ساعت به اذان صبح مانده، من که شاهد حالت بودم، به او غبطه می خوردم. گریه که می کرد، انگار جوان بیست ساله اش جلوی چشم مراست! این طور خدا را باور داشت و در آن دو ساعت سحری انگار خدا را می دید. حرف زدنش با پروردگار عاشقانه بود و خیلی وقت‌ها هم شب‌های جمعه در کمیل کنار من بود. یادم هست چندبار در «یا رب» «یارب»‌های اول و دوم و سوم به او گفتم که تو زودتر از من از دنیا می روی، در آنجا به یاد من باش، برای من دعا کن و از خدا بخواه که من هم وقتی آمدم، کنار تو و امثال تو باشم. ده سال قبل از دنیا رفت. من خیلی منبر ختم بلد نیستم، ولی به خانواده اش گفتم کسی را برای منبر دعوت نکنید. اگرچه آن منبر هم منبر نشد، چون من از اول منبر تا آخر منبر نمی توانستم خودم را از گریه نگه دارم. می خواستم چند فراز از خطبه متقین را توضیح بدhem که به مردم بگوییم ایشان مصدق این فرازها بوده است، اما گریه مهلتم نداد و نشد.

اعتراف به اشتباه، دلیل تواضع و پاکی باطن

این دوستم می گفت: من با یکی رفیق بودم و خیلی هم رفیق بودیم، او برای من نقل کرد که من در جوانی ام با تقصیر از خودم، در گوش خانم یک سیلی زدم، ولی من مقصرا بودم. این من مقصرا بودم، دلیل بر تواضع و پاکی باطن است؛ چون می دانید خیلی ها در خیلی چیزها مقصراند و سعی شان این است که تقصیر را گردن یکی دیگر بیندازند؛ حتی گاهی این اخلاق بد در حدی است که پیشامدهایی در زندگی شان پیش می آید که تلغی است، به عهده خدا می اندازند و این خیلی اخلاق رشتی است.

زجر و ناراحتی اهل ایمان از لغزش خود

گفت: من مقصربودم، اشتباه کردم و تقصیر داشتم. به خاطر آن یک سیلی که به همسرم زدم، او را به حج بردم و در پایان حج به او گفتم که آن سیلی را ببخش. گفت: من از تو دل‌گیری ندارم. گفتم: اینجا مسجدالحرام است، در محضر خدا با دلت بگو خدایا! این آدم مقصربخشیدم. عمره بردم، همین کار را کردم؛ چند بار مشهد آوردم، همین عذرخواهی را کردم؛ کربلا بردم، همین عذرخواهی را کردم. این داستان مؤمن است! از یک لغزش خود زجر می‌کشد، لذت نمی‌برد و خوشحال نیست از گناهی که مرتکب شده است. شاخوشانه نمی‌کشد و شر ندارد.

توقع خیر داشتن از عبدالله

«الخیر منه مأمول و الشر منه مأمون»؛ امل یعنی توقع، آرزو و خواسته. کسی را دیدید و شناختید که واقعاً عبدالله است، هر خیری را از او توقع داشته باشید؛ اگر هم کسی به او مراجعه می‌کند، مشکلی دارد و می‌داند که نمی‌تواند مشکل او را حل کند، این قدر با چهره زیبا و کلام زیبا با او برخورد می‌کند که طرف از غصه درمی‌آید. این یک دستور قرآنی است که خدا به پیغمبر اکرم ﷺ داده است. بالاخره پیغمبر ﷺ در دنیا بود و دنیا بالا و پایین دارد، پستی و بلندی دارد، دار و نداری دارد، سختی و راحتی دارد و انبیا هم در همین حوزه بودند.

می‌گوید اگر مشکل داری پیش تو آمد و دردش را گفت، اما نتوانستی حل کنی، یعنی یقین داشتی نمی‌توانی حل کنی؛ اگر پولی است و پولش را نداری، اگر با نوعی از قدرت باید حل شود و قدرتش را نداری؛ اگر باید به دیگران بگویی، جا ندارد که به دیگران بگویی تا حل کنند. او را با روی خوش و زبان نرم قانعش کن، با او زیبا سخن بگو و بگو عالم دست خداست، ما همه بندۀ خداییم و همه‌چیز به اراده او بستگی دارد. امروز ندارم، خدا فردا به من عنایت می‌کند، بیا تا مشکلت را حل کنم. نمی‌توانم آقا، برو، نمی‌شود، به من مراجعه نکن، اینها از اخلاق مؤمن نیست!



روش برخوردي قرآن با گرفتاران

یک نفر مشکل اقتصادي پیدا کرده بود؛ آخر اینهايي که مشکل اقتصادي پیدا مى کنند و عبدالله هستند، تا جايي که امكان دارد، به کسی مراجعه نمی کنند و می گويند حالا شاید دری به تخته خوره، عنایت و لطفی شد و مشکل حل شد؛ ولی وقتی ببینند مشکل حل نمی شود، اجازه دارند که مراجعه کنند. بالاخره قرآن مجید عنوانيني به عنوان فقير، مسکين، مشکل دار، سائل و محروم دارد. اينها را برای ما گفته است؛ اگر سائل به ما مراجعه کرد، يعني خدا اجازه داده است که برو و دردت را بگو، به من هم گفته اگر می توانی حل کن و اگر نمی توانی، به ديگري بگو تا حل کند؛ نمی توانی، دلش را خوش کن و با روی باز با او برخورد کن. اين عنوانين در قرآن است.

چهار شخص معتمد برای حل مشکل در کلام رسول خدا

الف) عربی شریف و اصیل

حالا شخصی مشکل پیدا کرده است و چاره‌ای ندید جز اينکه خدمت وجود مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام در مدینه بیايد. سلام کرد و نشست. ظاهراً سن او يك خرده بالا بود و پیغمبر ﷺ را دیده بود، گفت: یا بن رسول الله! من از جدتان پیغمبر ﷺ شنیدم که اگر مشکل داري، پيش يكی از اين چهار نفر بير: عربی شریف، نه آدم پست. خيلي مهم است که آدم دردش را به چه کسی بگويد! عربی شریف، يعني يك انسان. نمی توانست به ايران بیايد. از مدینه می خواست به ايران بیايد که پول دار بود و ديگر مشکل دار نبود. در همان حوزه مشکل را مراجعه کرده بود. عربی شریف، يعني اصیل و ریشه دار که به او مراجعه کن.

ب) انسان کريم و بخشنده

رجل کريم؛ به انساني که دست دهنده دارد.

ج) انسان خوشرو

به کسی که خوشروست و تلخ نیست، بلد است چطوری با تو حرف بزند.

د) حافظ قرآن

به کسی که حافظ قرآن است، به نظر مرد عرب، آنکسی که حافظ قرآن است، مسائل الهی و خواسته‌های پروردگار را می‌داند. یک خواستهٔ پروردگار، این است که سائل و محروم و مشکل‌دار را رد نکن؛ اگر می‌توانی، کارش را حل کن. من دیدم که این چهار مسئله در تو یک‌نفر جمع است؛ هم عرب شریفی، هم رجل کریمی، هم حافظ قرآنی و هم خوشروی. امام علیؑ فرمودند: هرچه مشکل داری، بگو که من می‌توانم حل کنم. این بندۀ خداست. دو جمله است، یادتان می‌ماند: «الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ»، از آنکسی که عبداللّه است، توقع خیر داشته باش و خود را از ضرر و شرّ و آزار و اذیت او در امان بدان؛ چون اهل آزار رساندن و شرّ نیست.

دو واقعیت در انتظار عباد الرحمن در قیامت

راه چنین آدمی به دو واقعیت در قیامت کاملاً باز است؛ باز طبق آیات قرآن راه او به دو واقعیت در قیامت باز است و هیچ مانعی در مسیرش نیست. از وقت مرگش تا روز قیامت در کنار این دو حقیقت است. آیاتی که این دو واقعیت را می‌گوید، بخشی در سوره توبه است (می‌توانید ببینید) و بخشی در سوره آل عمران است (آنجا هم می‌توانید ببینید).

الف) رضایت الله

یک واقعیت رضایت الله است؛ مگر می‌شود کسی عبداللّه باشد و پروردگار از او راضی نباشد؟ **﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ﴾**.^۱ این اعلام پروردگار است، مگر می‌شود اعلام خدا را باور نکرد؟ این اعلام اعلام یقینی، قطعی و حتمی است.

۱. مائدۀ: ۱۱۹.

ب) جنت‌الله

یکی هم جنت‌الله است؛ شما این آیه را چقدر در قرآن می‌بینید: ﴿جَنَّاتُ تَحْرِيٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾.^۱ برای چه کسانی است؟ اول آیاتی را که «جَنَّاتُ» در آخر آن است، ببینید. برای چه کسانی است؟ «عَبَادُ اللَّهِ»، «عَبَادُ الرَّحْمَنِ»؛ اینها عنوانی قرآن کریم است.

مَنْتَكَذَاشْتَنْ وَ بِي رَحْمَى اَهْلُ شَرْ

آن کسی که بندۀ خدا نیست، توقع خیر از او نداشته باش. اهل خیر به معنی واقعی نیست؛ اگر هم کار خیری کند، می‌خواهد ده دفعه مَنْتَ بگذارد. آن دیگر خیر نیست. اهل خیر نیست که از او توقع خیر واقعی داشته باشید. تا دلت بخواهد، اهل شر هم هست و هیچ رحمی هم ندارد که این برادرم است، این مادرم است، این خواهرم است، این داماد برادرم است، این هم محله‌ای است، این همسه‌ری ام است. رعایت هیچ‌چیز را نمی‌کند. حالا این شعر را نمی‌دانم درست است یا نه، ولی به نظر خودم که درست نیست. من زیاد از کنار عقرب رد شده‌ام، ولی می‌گفتند:

نیش عقرب نه از ره کین است اقتضای طبیعتش این است

ولی خدا نیش زدن بیهوده به کسی را در طبیعت عقرب قرار نداده است، مگر احساس خطر کند و من هم برای ایجاد خطر برای او آماده شده‌ام که به من زخم بزنند؛ ولی آن کسی که بندۀ خدا نیست، انگار طبعش این است که شر بزنند و اگر نزند، شب خوابش نمی‌برد. من شنیدم، اما نمی‌دانم کجاست؛ باید جایی نوشته باشند که نقل می‌کنند. کسی بعد از کشته شدن شمر به دست مختار، خواب او را دید و گفت: اگر خدا زنده‌ات کند و به دنیا بیایی، چه کار می‌کنی؟ گفت: به کربلا می‌روم و سر حسین را از بدن جدا می‌کنم. این شر دارد، یعنی آن کسی که بندۀ خدا نیست، شر دارد.



سرانجام عبد نبودن در آیات قرآن

حالا عنایت کنید تا من درباره اینهایی که بندۀ خدا نیستند و بندۀ هم نمی‌شوند و وارد قیامت می‌شوند، سه آیه در محضر حضرت رضاعلیه السلام بخوانم که یک داستانی هم این سه آیه دارد و من داستانش را بگویم. اول هم داستان پدر این علی بن فضیل را می‌گویم که این آیه اولی از این سه آیه را نزدیک چاه زمزم شنید.

می‌گویند: علی بن فضیل پسر فضیل عیاض از پدرش زاهدتر، عارفتر، بندۀتر و باحال‌تر بود. این را مرحوم آیت‌الله العظمی سید محمدباقر روضاتی در این کتاب بسیار مهم «روضات الجنات» هشت‌جلدی‌اش، هم درباره فضیل و هم درباره علی علی بن فضیل نوشته است. درباره فضیل نوشته است که من داستانش را می‌خواهم به عنوان کسی برایتان بگویم که عبد خدا نبوده است و داستان پرسش هم به عنوان کسی که عبد خدا نبوده است و چه مشکلی در قیامت خواهد داشت.

الف) گرفتار در زنجیر گناهان

فضیل شاگردی درس خوان دارد که مورد علاقهٔ فضیل است. او مریض شد و به حال مرگ افتاد، استاد بالای سرش آمد و شروع به خواندن سوره مبارکهٔ یس کرد، شاگرد هم ناله زد و گفت نخوان! تا شروع کرد: **«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * يَسْ *** **وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمُ»**.^۱ آبا ناراحتی گفت نخوان. گفت: باشد؛ پس حالا که نزدیک مرگ است و در احتضاری، بگو «لا اله الا الله» و بمیر. گفت: من از این جمله بدم می‌آید و نمی‌گویم؛ و مُرد. خیلی برای فضیل تعجب‌آور بود که نگذاشت سوره «یس» را بخواند، به او می‌گوییم «لا اله الا الله» بگو، می‌گوید من از این کلمه بدم می‌آید، اصلاً حرفش را نزن!

وقتی مُرد، از بالای سرش بلند شد و به خانه آمد، دیگر فضیل از خانه بیرون نیامد تا وقتی که در عالم خواب قیامت را دید. در آنجا شاگردش را دید که به زنجیر کشیده‌اند و به

۱. یس: ۱-۲.



راه و رسم بندگی

جهنم می‌برند. این خواب راستی است. حالا مسئله زنجیر در قطعه دوم آیه اول از سه آیه مطرح است. اجازه گرفت و گفت: می‌شود من با این شاگردم صحبت کنم؟ گفتند: بله، او را نگه داشتند. گفت: وقتی محض بودی و داشتی در کام مرگ می‌افتدادی، من می‌خواستم بالای سرت «یس» بخوانم، اما تو نگذاشتی؛ خواستم «لا اله الا الله» را به تو تلقین کنم، گفتی بدم می‌آید. چه‌چیزی آن شاخه و ریشه ارتباط تو را با پروردگار از جا کند؟ گفت: سه چیز. برادران! پای همه خوبی‌های ما ازه و تیشه هست و باید مواظب باشیم که این ازه تکان نخورد و تیشه بلند نشود؛ اگر ازه تکان بخورد، شاخه خوبی را می‌برد و اگر تیشه بلند شود، از ریشه می‌کند. این را باید بیدار و بینا باشیم، مواظب باشیم.

گفت: من گرفتار سه گناه بودم؛ اگر بندۀ واقعی خدا بودی که گرفتار این سه گناه نبودی. متأسفانه هر سه گناهش هم در جامعه ما موج می‌زنند و کم نیست.

گناه اول، خوش می‌آمد که دو به‌هم‌زنی کنم؛ سخن‌چین بودم و بین زن و شوهر، بین دو برادر، بین دو شریک، بین دو رفیق، بین دو عالم بهم می‌زدم. دو به‌هم‌زنی، جمع به‌هم‌زنی، خانواده به‌هم‌زنی گناه کمی است؟ آدم بین دو نفر را بهم بزند و در دل هر دو ایجاد کینه کند، عوارض زیادی هم به وجود بیاید، خانواده‌ها همه با هم دشمن شوند، خیلی گناه سنگینی است! گناه دومم که مرا به اینجا کشاند، حسادت بود. تحمل نعمت‌های پروردگار را بر دیگران نداشتم. گناه سومم این بود که یک بیماری گرفته بودم، پیش دکتری رفتم و به من گفت باید چندوقت به چندوقت یک لیوان مشروب الکلی بخوری.

اخلاق خدایی عباد خدا

عباد خدا اهل اتصال‌دادن هستند، نه اینکه دو به‌هم‌زنی کنند. بین آنها یکی که مشکل ایجاد شده است، مشکل را برطرف می‌کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام ده دقیقه، یک‌ربع به شهادتشان مانده بود، به کل فرزندانشان که بالای سرشان بودند، فرمودند: «صلاح ذات الیں افضل من عامة الصلاة و صيام»، بین دو نفر یک زن و شوهر، دو خانواده، دو برادر - را آشتبه بدهید، از همه نماز و روزه‌هایتان در پرونده‌تان برتر است. حل اختلاف این قدر مهم است! «صلاح ذات الیں افضل من عامة الصلاة و صيام»، این یک کار مؤمن است.

حسود هم نیست؛ نعمت خدا را به هر کس می‌بیند و می‌گوید: «وَقَالَ رَبُّ أُفْزِعِي أَنَّ أَشْكُرْ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَتَعْمَلَتَ عَلَى وَعَلَى الَّذِي»^۱، خدایا توفیق شکر نعمتی را که به خودم و دیگران داده‌ای، به من عنایت کن. این متن دوبار در قرآن است: یکی در سوره نمل و یکی هم در سوره دیگر. این اخلاق عباد خداست: نعمتی که به من دادی، توفیق بده تا شکر کنم و نعمتی که به دیگران داده‌ای، توفیق بده تا شکر آنها را هم من انجام بدhem. مؤمن و عبد خدا حرام‌خور هم که نیست؛ می‌گویند مؤمن شراب نمی‌خورد. مؤمن اصلاً به خیالش نمی‌آید که شراب بخورد.

ب) بستن مجرمین با غل و زنجیر به هم

علی بن‌فضیل که مرحوم صاحب «روضات» نوشته است از پدر زاهدتر، متدين‌تر و خدایی‌تر بود. او در مسجدالحرام نزدیک چاه زمزم آمده بود، دید که یک قاری نشسته است و آیات ۵۱-۴۹ سوره ابراهیم را می‌خواند و در حال است. این جوان هم این آیه اول را شنید: «وَتَرَى الْمُغْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقْرَرِينَ فِي الْأَصْفَادِ»^۲، پیغمبر من، در روز قیامت با چشمت می‌بینی که تمام مجرمین را با همدیگر به زنجیر بسته‌اند؛ نه یک نفر را به یک زنجیر، بلکه جمع مجرمین را با همدیگر به زنجیر بسته‌اند. آدم خیلی سختی می‌کشد! یک وقت به خود آدم دستبند می‌زنند، خب یک نفر هستیم، اما یکوقت سی تا را ردیف می‌کنند و همه را با همدیگر به زنجیر می‌بندند. به پیغمبر می‌گوید: در قیامت می‌بینی آنهایی که بندۀ من نبودند، با همدیگر به زنجیر، آن‌هم سخت و نه زنجیر شل، آنها را سخت بسته‌اند. علی بن‌فضیل این آیه را شنید، یک نعره زد و روی زمین افتاد. بالای سرش آمدند و فکر کردند بیهوش شده، اما دیدند از دنیا رفته است. وقتی دل آماده باشد، چشم باطن هم وقتی باز باشد، انسان در حد خودش از آیات اثر بر می‌دارد. یکی اثر توبه‌کنندگی بر می‌دارد، یکی اثر پشیمانی بر می‌دارد و آن‌کسی هم که خیلی رده بالاست، با شنیدن آیه از دنیا می‌رود.

۱. نمل: ۱۹.

۲. ابراهیم: ۴۹.



ج) پیراهنی متعفن و آتش زا

اما آیه بعد: «سَرَأَيْلُهُمْ مِنْ قَطْرِانٍ وَتَعْشَىٰ وَجْهُهُمُ الْأَنَارُ»^۱، پیراهنی که تن مجرمین است، از ماده قطران است که یک ماده بسیار متعفن و بدبوست و به محض اینکه این ماده نزدیک آتش بیاید، آتش می‌گیرد. این پیراهن هم وقتی در جهنم آتش بگیرد، همیشه آتش است و از بدن آنهایی که بندۀ شهوت، پول، ثروت، صندلی و بندۀ فرعون و یزید بودند، دیگر در نمی‌آورند. اینها را آدم باور کند، چه حالی پیدا می‌کند؟ هوا ۴۸ درجه می‌شود، به ملت خوزستان می‌گویند از خانه بیرون نیایید، اداره‌ها تعطیل می‌شود، یعنی تحملش را ندارید. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گویند: آتش جهنم آتشی است که کل آسمان‌ها و زمین تحمل کشیدنش را ندارند. «وَتَعْشَىٰ وَجْهُهُمُ الْأَنَارُ»، قیافه‌شان را آتش می‌پوشاند. این برای آنهایی که بندۀ خدا نیستند.

کلام پایانی، سفارش حضرت رضا علیه السلام به گریه بر امام حسین علیه السلام

ائمه ما از جمله حضرت رضا علیه السلام صبح‌ها قرآن می‌خوانند. درباره حضرت سجاد علیه السلام نوشتند، امام هشتم هم همین طور، به آیات عذاب که می‌رسیدند، جوری گریه می‌کردند که آنهایی که از داخل کوچه رد می‌شدند، صدای گریه‌شان را می‌شنیدند. حالا امام هشتم به این سه آیه سوره ابراهیم که می‌رسیده، چطوری گریه می‌کرده و ناله می‌زده است که صدایش را می‌شنیدند؟ صدای ناله‌اش را در قرآن خواندن می‌شنیدند، اول محرم هم که می‌شد، هر کس از در خانه حضرت رد می‌شد، می‌دید صدای حضرت رضا علیه السلام مثل مادر داغ دیده می‌آید.

روز اول محرم بود، وقتی پسرش شبیب خدمت حضرت آمد، امام علیه السلام فرمودند: «یا بن شبیب، ان کمت باکی علی شیء» اگر بنا باشد بر چیزی گریه کنی، برای مردن پدرت، مادرت، برادرت، همسرت یا فرزندت، «فابکی للحسین» برای آنها گریه نکن و برای حسین ما گریه کن.



جلسه پنجم / جوشش خیر در بندگی خدا

بعد حضرت تعریف می‌کند که من خیلی تحملش را ندارم تا جملات حضرت را دقیق معنی کنم که با خیمه‌های ما چه کار کردند، با زنان و دختران ما چه برخوردی کردند. من طاقتش را ندارم که یک جمله‌اش را معنی کنم! امام می‌فرمایند: پسر شبیب! ما را در کربلا ذلیل کردند. فکر می‌کنید آسان است؟ عزیزی را خار کنند، آسان است؟ پسر شبیب! چقدر بی‌رحمی کردند که جلوی چشم خواهر و دختر و بچه‌های کوچک، سر ابی عبدالله علیه السلام را به نیزه زدند. استاد مرا خدا رحمت کند، می‌گفت: آن وقت که بلندگو و تلفن نبود، برای اینکه به سی هزار نفر بدھند کشته شد، به نیزه‌دار گفتند سر را به نیزه بزن و در لشکر بگرد. نیزه‌دار می‌گوید: من شروع به گشتن کردم، دیدم صدای زیادی از پشت سرم می‌آید، برگشتم و دیدم که یک مُشت دختر و بچه ناله می‌زنند و بابایشان را صدا می‌زنند.



جلسه ششم

خودنکهداری و صبر، از نشانه های

بندگان خدا

حقایق و مظاہری از بندگی در کتب شیعه

لطایف خیلی زیادی و ظرایف فراوانی برای بندگی و عبد بودن در کتاب‌ها بیان شده است. خداوند این توفیق را در این زمینه به من داد که از کتاب‌های قرن سوم تا کتاب‌هایی را ببینم که در این قرن نوشته شده است. کتاب‌هایی که شخصیت‌های عظیم شیعه، مثل کشی، آقا شیخ محمد بهاری، ملاحسین قلی همدانی، ملاعبدالصمد همدانی، حکیم سبزواری، ابونصر فارابی و شیخ الرئیس در کتاب کمنظیر «اشارات»، در هزار سال پیش نوشته‌اند. خیلی از این چهره‌های عظیم دینی و الهی را الان من یاد نمی‌آید که برایتان بیان کنم، ولی یقین بدانید خواندن کتاب‌های اینها برای اهلش از عسل در مذاقشان شیرین‌تر است. برای اینکه حرف‌های اینها در کنار آیات قرآن و روایات و دریافت‌هایی که داشتند، انسان را وصل به خدا و مرتبط با عالم ملکوت می‌کند. بعضی از اینها که اسم‌هایشان را شنیدید، خودشان در گفتن این حقایق چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که در حال گفتن ناله زدند و مردند.

خودنگهداری اهل تقوا در برابر کشش‌های شیطانی

ما نمونه اینها را در اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام هم داشته‌ایم. وقتی همام بن شریح به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض می‌کند که عاشقان خدا، پاکان و خودنگهداران را برای من وصف کن. خودنگهداری مقام خیلی مهمی است که فکر نمی‌کنم از ده میلیون نفر، یک‌نفر این



راه و رسم بندگی

مقام را قبول کند که خودش را در برابر تمام کشش‌های غلط شیطانی دوزخی نگه دارد و در دامن آن کشش‌ها نیندازد. پروردگار عالم در قرآن، امیرالمؤمنین ﷺ در «نهج‌البلاغه» و ائمه علیهم السلام در روایات از این مسئله باعظمت به تقدوا تعبیر کرده‌اند. انسان به کشش‌های بسیار قوی مادی و بدنی غیرمشروع برخورد کند که خرجی هم نداشته باشد و گران هم نباشد، ولی خودش را نگه دارد و دامن آلوده نکند، زلف وجودش را با زلف آن کشش‌های شیطانی گره نزند.

اهمیت خودنگهداری در آیات

این قدر این خودنگهداری و تحمل این خودنگهداری مهم است که یک نکته قرآنی در این زمینه برایتان بگوییم. در سفر سوم برادران یوسف ﷺ، ده پسر یعقوب ﷺ که او را در سفر اول و دوم نشناختند؛ چون چهره‌اش عوض شده بود. چهل سال کمتر یا بیشتر بود که او را ندیده بودند، یوسف به آنها گفت: «**فَلَمْ يَرَهُ إِلَّا مَا أَهْلَكَ لَهُ مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ**».^۱ حالاً اصلاً اینها به فکرشان هم نمی‌آمد که کلمه یوسف در کشور مصر رایج باشد؛ چون همه درباریان با همان زبان خاص خودشان در آن سه سفر از یوسف به عزیز مصر تعبیر می‌کردند که در قرآن مجید به صورت عربی، «عزیز» شده است؛ یعنی شخصیت دوم مملکت و به قول امروزی‌ها، نخست وزیر.

اثر ماندگار کارهای مثبت بر زندگی آدمی

شما خبر دارید با یوسف و برادرش چه کار کردید؟ هر ده تا بیهتاشان برد که ما یوسف ﷺ را چهل سال پیش بردیم و داخل چاه انداختیم، باید هفت کفن پوسانده باشد و اصلاً یوسف وجود ندارد. این یوسف را از کجا می‌شناسد؟ برادر مادری اش را می‌شناسد؟ همین طوری که بہت‌زده شده بودند، برادر بزرگ آنها، یعنی یهودا که همان هم باعث شد یوسف را نکشند و همین کارش هم باعث شد که انبیای بنی اسرائیل از نسل او به وجود بیایند؛ چون

جلسه ششم / خودنگهداری و صبر، از نشانه‌های بندگان خدا

جان یک پیغمبر آینده را حفظ کرد. یک کارهایی هست که آدم می‌کند، بعد خداوند متعال بازده‌های عجیبی به انسان می‌دهد و همه بیدار و بینای به این نیستند. کارهای مثبتی که همین کارهای مثبت سبب می‌شود آثار مهمی در آینده زندگی انسان و زن و بچه‌اش، اقتصادش، اخلاقش، مرگش، برزخش و قیامتش بگذارد. آنوقتی که دور هم نشستند، یعنی قبل از اینکه یوسف علیه السلام را ببرند، تصمیم بر این شد: او را بکشیم یا به سرزمین دور دستی تبعید کنیم یا داخل چاه بیندازیم. یهودا جلوی کشتن را گرفت و نگذاشت، برادرها هم به حرفش گوش دادند و یوسف را نکشتند.

یهودا وقتی جمله «هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ» را از زبان یوسف علیه السلام شنید، یک خرد فکر کرد و به او گفت: «أَيْنَكَ لَأَثَتْ يُوسُفُ».^۱ تو خودت یوسف نیستی؟ آخر غیر از این هم نبود، چون اگر آن کسی که در چاه افتاده بود، مرده بود، اینجا دیگر این سؤال را مطرح نمی‌کرد. معلوم می‌شود سؤال کننده خود یوسف علیه السلام است. یوسف علیه السلام گفت: «أَنَا يُوسُفُ وَ هُدَا أَحَّى»، من یوسفم و این کسی هم که در سفر قبل نگه داشتم، برادرم است. برادر مادری اش بود.

تقوا و صبوری، زمینه عزتمندی یوسف علیه السلام

چه شد ای آدم در چاه‌افتاده گم شده که حالا برای ما معلوم نیست چطوری از ته چاه نجات پیدا کردی و ای ماه شب چهارده در محاصره، چطور دوباره به صورت ماه شب چهارده و بدر کامل طلوع کردی؟ باید چیزی باعث شده باشد که آنها نمی‌دانستند. خودش به برادرها گفت که چه شد من در محاصره چاه‌افتاده در غربت، به مقام ظاهری عزیزی مصر و مقام باطنی نبوت رسیدم؟ دو کلمه باعث شد و این حرف خداست، دیگر حرف خدا را باور نکنیم، حرف چه کسی را باید باور کنیم؟ اگر بگوییم حرف خدا دروغ است، پس حرف چه کسی راست است؟ اصلاً دیگر راستی در عالم وجود ندارد؛ اگر حرف خدا را حق ندانیم، چه چیزی در عالم حق است؟ اصلاً حقی دیگر وجود ندارد!

۱. یوسف: ۹۰



راه و رسم بندگی

یوسف ﷺ گفت: «إِنَّمَا نُبَيِّنُ وَيُصْبِرُ»، هر کسی -نه فقط من- که خودنگهدار باشد. یوسف ﷺ خودش را از چه چیزی نگه داشت؟ هفت سال که خودش را در مقابل جاذبهٔ بسیار پرقدرت آن زن جوان شوهردار نگه داشت. کار کمی نبود! اگر چنین زنی به تور ما بخورد، هفت دقیقه می‌توانیم خودمان را نگه داریم؟ من که نمی‌توانم، شاید بین شما باشد که هفت ساعت یا هفت روز یا هفتماد روز خودش را نگه دارد؛ اما یک زن زیبای جوان شوهردار عشه‌گر طناز هنرمند در جاذبه، آن‌هم در خلوت کاخ که ممکن بود صد دفعه هم با یوسف ﷺ زنا انجام بدهد و می‌توانست کاری کند که هیچ‌کس نفهمد. این یک خودنگهداری است.

خودنگهداری، شرط گشایش فیوضات الهی بر انسان

من بارها به رفیق‌هایم گفته‌ام که خدا بدون یک سلسله مسائل، چیزی به کسی نمی‌دهد و گرفتن فیوضات طرق دارد؛ ما اگر آن راهها را به روی خودمان باز نکنیم، فیوضات مفتی به ما نمی‌رسد و تا حالا هم به کسی نرسیده است. شما تاریخ بشر را که نوشت‌هایند، نگاه کنید؛ حالا من که زیاد نگاه کرده‌ام و خیلی به دنبال چهره‌شده‌ها در این کتاب‌ها گشته‌ام. هر کس به هر جا رسیده، یک چیز مثبت در زندگی‌اش به پروردگار نشان داده که رسیده است. آنهایی هم که به هیچ‌چیز نرسیده‌اند، هیچ‌چیز نشان نداده‌اند.

مقاومت یوسف ﷺ در زندان مقابل فرهنگ شرک

یک خودنگهداری‌اش در زندان بود که حدود نه سال داخل زندان بود، ولی حاضر به تسلیم در برابر فرهنگ شرک نشد و در توحید ماند. در تمام نه سال فقط خدا می‌گفت: «أَأَنْتَ بُلْ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرُ أَمَّا اللَّهُ أَلَا وَاحِدُ الْقَهَّافُ»^۱، با تمام زندانی‌ها از توحید صحبت می‌کرد و اصلاً با زندانی‌ها کنار نیامد که حالا دعوت زندانی‌ها را گوش بدهد! به او بگویند به بت سجده کن، چون در مدت زندانت تخفیف می‌دهند؛ با فرهنگ فرعون مصر بساز، در مدت زندانت تخفیف می‌دهند؛ این عرق و ورقی که داخل زندان می‌آورند، تو هم سر سفره بنشین و با ما باش تا گزارش‌های خوبی رد کنند.

قیامت یوسف ﷺ در زمان وزارت و صدارت

نه سال خودنگهدار بود، بعد هم که آزاد شد، اول وزیر دارایی شد: «اجعلني على خزانة الأرض إني حفيظ عليكم»^۱ دارایی مصر هم خیلی دارایی پُرقدرتی بود، چون مصر سه هزار سال زودتر از ایران متقدم بوده است؛ یعنی از تمدن‌های قدیمی ثروتمندی بود که کشتیرانی داشتند، آب داشتند، پنبه کاری قوی داشتند، غله می‌کاشتند، تجارت داشتند، جزء قاره آفریقا بودند و با بسیاری از مناطق دادوستد داشتند. این ثروت عظیم را به دست یوسف دادند تا وقتی نخست وزیر شد. زندگی اش یک زندگی زاهدانه بود. به یک صبحانه معمولی، به یک ناهار و شام، به یک لباس و به یک جای خواب قانع بود. آدمی نبود که صندلی وزارت را به او بدھند و از هول حلیم داخل دیگ بیفتند. آدمی نبود که با یک خانه صدمتری و هفت هشت ده میلیون پول روی یک صندلی بیاید، بعد از چند سال که بیرون برود، چند هكتار زمین در گران‌ترین جاها داشته باشد، خانه‌اش هم سر و ته نداشته باشد و ماشینش هم بالای یک میلیارد باشد. خودنگهدار بود و اگر من بخواهم خودنگهداری‌هایش را برایتان بگویم، هم در آیات و هم در روایات خیلی زیاد است.

به برادرها گفت: برای چه تعجب کردید که من در چاهافتاده خوارشده به دست شما، چه شد که عزیز مصر شدم؟ خودنگهداری و صبر بر این خودنگهداری، ما این دیوار خودنگهداری را نشکستیم، زخم نزدیم و ترک داخلش آن ایجاد نکردیم. اینها از نشانه‌های بندگان خداست.

سفرارش امیر المؤمنین ﷺ به همّام

معیت خدا با خودنگهداران

همام بن شریح خدمت امیر المؤمنین ﷺ آمده است:

بیامد تا شه افروزد دلش را ز برق عشق، سوزد حاصلش را
همی گفت ای علی ای سر اسرار ز سر پاک بازان پرده بردار

۱. یوسف: ۵۵



راه و رسم بندگی

بگو اوصاف مرغان چمن را که بگستنند از هم دام تن را
که چون بر آشیان جان پریدند که چون بر وصل دلبر دل سپرددند
«توضیح سؤالش طولانی است!».

بگو اوصاف آن پاکان که چون اند به تن اندر جهان وز جان برواند
امام علیه السلام فرمودند: «اتق الله و احسن»؛ همام! خودنگهدار باش و همیشه کار خوب
بکن. خودنگهدار باش، یعنی بهدنبال هیچ کار بدی نباش، تسلیم هیچ گناهی نشو و دامت
را به هیچ کار خلاف خدایی آلوده نکن، «و احسن» و کار خوب بکن؛ بعد این آیه را
خوانند: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ إِنَّهُمْ مُّحْسِنُونَ»^۱ همانا خدا با خودنگهداران معیت دارد.
من خیلی بهدنبال فرصتی هستم تا این معیت را در یک ماه رمضان -اگر زنده بمانم-
برای مردم شرح بدهم و نوارهایش هم نوشته شود.

معیت با خدا از مقامات پیامبر خدا

این مقام هم مقام پیغمبر علیه السلام بود: «لی مع الله» من با خدا معیت دارم و در آن معیت هم
حالاتی دارم: «لی مع الله وقت لا یسعنی فيه مقرب ولا نبی مرسل» که آن حالات را نه
فرشتة مقربی و نه پیغمبر فرستاده شده ای تحمل ندارد. باید به دنبال این رفت و دید این
حالت چیست که فرشته مقرب و نبی مرسل، تحمل آن را ندارند؛ یعنی برای آنها
کمرشکن است، ولی برای پیغمبر اکرم علیه السلام عشق ساز است. آن حالات چیست؟

خودنگهداران، از محسنوں

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ إِنَّهُمْ مُّحْسِنُونَ»، خدا با خودنگهداران معیت دارد. الان نمی دانم این را چگونه
برایتان معنی کنم! لات های تهران می گویند دوتایی در گل هم رفته اند؛ این معنی معیت
است. این برای آن شده و آن هم برای این شده، این معیت است. «وَالَّذِينَ هُمْ مُّحْسِنُونَ»،
همام! و اینان اهل کار خوب و نیک هستند و بعد هم امیر المؤمنین علیه السلام ساكت شدند.

اصرار همام به امیرمؤمنان ﷺ

قانع نبودن انسان‌های بزرگ و نورانی

در این دو سفارش حضرت، یعنی «اتق الله و احسن» و در این آیه‌ای که خواندند، به پنهانی هستی حرف هست؛ اما روح‌های بزرگ و افکار نورانی به این زودی به این خلاصه‌گویی‌ها قانع نمی‌شوند. ای وقت آدمی است که با دو لقمه نان و پنیر سیر می‌شود و دیگر بیشتر از این گنجایش ندارد، اما یکوقت هم آدمی است که در شبانه‌روز با پانصد رکعت نماز هم سیر نمی‌شود. کسی به زین‌العابدین ﷺ عرض کرد که چرا پدرتان خیلی کم اولاد است؟ فرمودند: پدرم، باز به قول همان تهرانی‌ها در گل خدا رفته بود، چه وقتی داشت که این‌قدر اولاددار شود!

جامع صفات متقین در وجود امیرمؤمنان ﷺ

«فلم يقنع همام بذلك القول حتى عزم على» همام قانع نشد و به امیرالمؤمنین ﷺ اصرار کرد که بگو! خودش اصرار کرد و امیرالمؤمنین ﷺ دید درخواستی که دارد، درخواست مثبتی است و علی ﷺ هم بخیل نیست، علی ﷺ هم اهل محروم کردن سائل نیست و ۱۱۰ صفت برای عاشقان خدا، پاکان، خودنگهداران و نیکوکاران در جا بیان کرد. من می‌گوییم امیرالمؤمنین ﷺ بدون اینکه اسم خودشان را ببرند، تمام ارزش‌های خودشان را گفتند؛ چون من فکر نمی‌کنم غیر از انبیای خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام، این ۱۱۰ صفت یک جا جمع شده باشد. بعضی‌ها بیست تای آن را دارند، بعضی‌ها ده تای آن را دارند، بعضی‌ها چهل تای آن را دارند؛ اما انبیا - حداقل انبیای اولوالعزم و ائمه طاهرین علیهم السلام - جامع این ۱۱۰ ویژگی بودند. آن صد و دهمی که از زبان امیرالمؤمنین ﷺ صادر شد، جان همام بن شریح هم از بدنش بیرون آمد و جلوی امیرالمؤمنین ﷺ افتاد و از دنیا رفت.



حال و هوای کسالت آور مجالس کنونی دعای کمیل

این طریف‌گوها که بعضی‌هایشان را من از گذشتگان می‌شناسم، ولی الان کسی از اینها را خبر ندارم و اگر هم باشند، من نمی‌شناسم؛ اما این‌طور افراد را تا چهل‌سال پیش می‌شناختم و پیش آنها می‌رفتم، البته نه در تهران تنها، بلکه در هر شهری که سراغ می‌گرفتم و می‌شناختم، سوار می‌شدم و می‌رفتم، چه کسانی را من دیدم! می‌گوییم اگر باشند، من نمی‌شناسم. آنها را که من نمی‌شناسم، من نمونه‌شان را فعلاً در هیچ‌جا – تهران شهرستان‌های دیگر – نمی‌بینم. شاید هم خودشان را در این اوضاع و احوال فساد از چشم دیگران پنهان نگه داشته‌اند.

در گذشتگان می‌شناسم و حتی بعضی‌هایشان هم به مقام مرگ اختیاری رسیده بودند، یک‌نفرشان را من در تهران با او آشنا و رفیق بودم و دوستش داشتم، به او ارادت داشتم و سبک دعای کمیل را هم از او یاد گرفته‌ام؛ یعنی اگر من او را ندیده بودم، در مدار کمیل نمی‌افتادم. دعای کمیل او الان در هیچ کجای ایران پیدا نمی‌شود. وقتی برای خواندن کمیل می‌نشست، در هشتادسالگی از حفظ و در خاموشی مطلق می‌خواند؛ قبل از اینکه چراغ‌ها را بزنند، یک حوله تا می‌کردن و روی دسته منبر می‌گذاشتند. آن حوله بعد از تمام‌شدن دعای کمیل از اشک خیس بود. الان دیگر آن‌طور کمیل‌ها خوانده نمی‌شود. نمی‌دانم چه مانعی در وجود ما هست که دیگر آن‌طور کمیل‌ها از وجود ما بیرون نمی‌آید! خود الفاظ که بیرون می‌آید، یخ و سرد است، حال ندارد و با خدا ارتباط پیدا نمی‌کند، گریه ندارد و خستگی می‌آورد. انگار لیاقت در من ندیده‌اند و سفره‌اش را جمع کرده‌اند. خدا باید مشتری داشته باشد تا سفره‌اش را پهن کند.

مرگ اختیاری بندگان حقیقی خدا

ایشان کاملاً دارای مرگ اختیاری بودزمستان بود و هوا سرد، زیر کرسی نشسته بود که یکی از هیئتی‌ها برای دیدنش رفت. روبه‌روی او نشست، صحبت مرگ پیش آمد و این بندۀ خدا خیلی تل از مرگ خ یاد کرد و گفت سخت و مشکل است، فشار می‌آورد. همه را



جلسه ششم / خودنگهداری و صبر، از نشانه‌های بندگان خدا

گوش داد و گفت: هیچ کدام اینها‌ی را که گفتی، باور ندارم؛ مرگ این است که به تو نشان می‌دهم. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، سرش را روی کرسی گذاشت و از دنیا رفت. این را مرگ اختیاری می‌گویند، یعنی خدا به او اجازه داده است که هر وقت خودت دلت می‌خواهد، بیا؛ من عزراeil را نمی‌فرستم که تو را به زور بیاورد یا او را ببینی و وحشت کنی. تو در گل من افتادی و عاشق من هستی، دوست و رفیق من هستی، اختیار آمدن این سفر را به دست خودت می‌دهم، هر وقت دلت می‌خواهد بیا.

مرگ در منظر امام حسین علیه السلام

همه از کلمه مرگ وحشت می‌کنند، اما امام حسین علیه السلام می‌فرمودند: «انی لا ارى الموت الا سعادةً» من مرگ را جز خوشبختی نمی‌بینم. خود مرگ، یعنی مرگ را مثبت گرفته و گفته است: «انی لا ارى الموت الا سعادة» مرگ را غیر از خوشبختی نمی‌بینم. نمی‌گوید انتقال مرگ، یعنی مرگ را غیر انتقال نمی‌بینم، مرگ را غیر جدا شدن بدن از روح نمی‌بینم، مرگ را غیر مرده‌شورخانه و قبر نمی‌بینم؛ اصلاً امام حسین علیه السلام همه اینها را دور ریخته است. باید نشست و روی این فکر کرد، حرف زد و عمقش را درآورد که حضرت طبع مرگ را نسبت به امثال خودش سعادت می‌داند.

خدا می‌داند که اینها چه ظرایف، دقایق و مسائلی درباره بندگی بیان کرده‌اند؛ حالا یک مرحله‌اش همین خودنگهداری است و یک مرحله‌اش همین تحمل است. ان شاء الله تا فردا، بعضی از این ظرافت‌هایی که به دست آورده‌ام، برایتان عرض کنم؛ البته به شرط حیات و به شرط توفیق پروردگار و لطف خداوند مهربان.

کلام آخر؛ زینب کبری علیه السلام و زیارت سوزناک برادر

آخرین شب جمعه ماه ذی القعده است و دو-سه روز دیگر وارد ماه باعظمت ذی الحجه می‌شویم و پایانش هم که می‌رسیم، به ابتدای عاشورای ابی عبدالله علیه السلام. امشب را که اینجا هستید، خیلی غنیمت بدانید و یک زیارت پر گریه، با حال، متصل و زیارتی که شما را تا

راه و رسم بندگی

ملکوت عالم بکشاند، انجام بدھید. امشب به حرم که می‌روید، حتماً وجود مقدس ابی عبداللہ علیہ السلام را بعد از زیارت حضرت رضا علیه السلام زیارت کنید.

نمی‌دانم بعضی حرف‌ها را می‌توانید راحت باور کنید تا برایتان بگوییم؛ آخر باور کردن بعضی حرف‌ها برای خیلی‌ها سخت است. کسی در عالم مکاشفه به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: خدا را شاکرم که شب جمعه موفق شدم برای زیارت شما به خراسان بیایم. امام فرمودند: من شب جمعه در خراسان نبودم، هیچ شب جمعه‌ای در خراسان نیستم. عرض کرد: آقا کجایید؟ فرمودند: کربلا هستم. من خودم شب جمعه در حرم ابی عبداللہ علیه السلام هستم. حالا نه حضرت رضا علیه السلام اصلًا تمام انبیا و ارواح مؤمنین، فرمان دارند که شب جمعه از غروب تا سحر به حرم ابی عبداللہ علیه السلام بروند. من در این زمینه هم لطایفی دارم که الان فرصتی نیست تا برایتان بگوییم.

یک زائری که اهل چشم بود (در «کامل الزيارات» هم دارد)، می‌گوید: من آمدم از در صحن وارد شدم، اما جلویم را دم در حرم گرفتند و گفتند: الان نوبت شما نیست، بمان؛ نوبت که شد، خبر می‌دهیم. در مکاشفه گفتم: حرم ابی عبداللہ علیه السلام نوبتی نیست. گفت:

الآن پیغمبر علیه السلام، ائمه علیهم السلام، فاطمه زهراء علیها السلام، انبیاء موسی علیه السلام و ابراهیم علیه السلام داخل حرم هستند و نمی‌شود شما بروی. سحر که تمام شد، آنها بر می‌گردند و شما به حرم برو. چه کسانی ابی عبداللہ علیه السلام را زیارت کردند؟ از آدم تا خاتم و از زمان پیغمبر علیه السلام تا حالا؛ اما به شما عرض کنم، زیارت‌کننده‌ای را می‌شناسید که شکل و کیفیت و حال زیارت‌ش مانند زینب کبری علیها السلام باشد؟ همه رفتند، همه می‌روند و قبر را زیارت می‌کنند، او بدن را زیارت کرد؛ همه ضریح را با پنجره‌های مشبک زیارت می‌کنند، زینب کبری علیها السلام بدن قطعه قطعه زیارت کرد؛ همه حرم و گنبد و آینه‌کاری می‌بینند، زینب کبری علیها السلام گودال دید؛ همه انواع اشیای قیمتی را داخل حرم می‌بینند، زینب کبری علیها السلام دهها شمشیر و نیزه شکسته دید. کاری کرده بودند که گفت: «أَ أَنتَ أَخِي» تو برادر منی؟ «وَ ابْنُ وَالَّدِي» تو پسر علی، پدر منی؟ «وَ ابْنُ امِّي» تو پسر فاطمه، مادر منی؟

جلسہ، ستم

آسودگی خیال بندہ واقعی

درگر قماری ہی دنیا

«عین» عبد، یعنی عرفان رب

اهل نظر فرموده‌اند کلمه عبد که در قرآن مجید، روایات و دعاها زیاد به کار گرفته شده، مرکب از سه حرف است: «عین، باء، دال». می‌فرمایند هر حرفی به حقیقتی اشاره دارد که لازم است انسان آن حقایق را بشناسد، چون مفید است، راهنمایی و راهگشاست. اهل نظر می‌فرمایند: «عین» آن به عرفان رب و به فارسی، یعنی شناخت پروردگار اشاره دارد. کلمه عرفان یعنی شناخت، فهم و دانستن.

بهترین راه شناخت خداوند در قرآن

چگونه پروردگار را بشناسیم؟ چقدر زیبا راهنمایی کرده‌اند! گفته‌اند بهترین راه شناخت خداوند، فهم آیات مربوط به خداوند است. آیات مربوط به خداوند در قرآن، نزدیک دوهزار آیه است. خداوند مهربان گاهی خودش را با صفاتش شناسانده و معرفی کرده است. شما می‌خواهید نماز را شروع کنید، با بیان صفات خدا شروع می‌کنید و در تکبیرة‌الحرام می‌گویید «الله»، یکبار هم در «بسم الله» می‌گویید «الله»، یکبار هم در «بسم الله» می‌گویید «رحمن» و یکبار هم می‌گویید «رحیم». دوبار در اول نماز، «الله» می‌گویید، یکبار «رحمن» و یکبار «رحیم» می‌گویید.

توجه قلبی به معنای نام «الله»

اهل نظر می‌گویند: این را با قلبتان هم بگویید و فقط با زبان نگویید. چگونه با قلبتان بگویید؟ می‌گویند که «الله» اسم ذات است، یعنی وجود مقدسی که مستجمع جمیع صفات کمال است، وجود مقدسی است که هیچ‌چیزی از ارزش‌ها و کمالات کم ندارد و تمام

راه و رسم بندگی

ارزش‌ها و کمالات نزد اوست. این خداست و اگر توجه قلبی به این معنا داشته باشید، بعد از خدا پیش چه کسی می‌خواهی بروی که نمونه خدا باشد؟ نمونه‌اش که وجود ندارد، **﴿يَسْ كَمِيلِهِ شَيْءٌ﴾**.^۱ این در قرآن است: او تک و یگانه است، نمونه ندارد. غیر وجود مقدس او مادون و پایین‌تر از اوست که علاوه‌بر پایین‌تر بودن، مخلوق هم هست.

دلگرمی به غیر خدا، دروغی بزرگ

شما زندگی‌ات را پیش غیر او جهت بدھی، آن غیر می‌خواهد برای تو چه کار بکند؟ چه حقایقی را می‌تواند در عالم هستی به طرف تو جهت بدھد؟ هیچ‌چیز؛ خیلی عجیب است که وقتی دل به معنای «الله» توجه کند، انسان تا آخر عمرش از شرک و کفر راحت راحت زندگی می‌کند؛ چون با فهم این حقیقت نمی‌تواند بگوید این کار، این دوتا کار یا این چهارتا کار از دست خدا برآمده‌اید، پس سر بر آستان غیر او بگذارم که از دست او برآمده‌اید. این یک دروغ است و عاقل هم به هیچ عنوان متولّ به دروغ نمی‌شود؛ نه اینکه متولّ نمی‌شود، اصلاً دلگرمی‌اش نسبت به پروردگار عالم سرد نمی‌شود و دائم در حال تکیه و اعتماد به پروردگار مهربان عالم است.

توکل بندگان حقیقی در مشکلات بر خدا

با مشکلات چه کار می‌کند؟ این گونه انسان‌ها خودشان (این را دقت بفرمایید، خیلی مهم است) نسبت به خودشان مشکل‌ساز نیستند؛ یعنی هیچ دری را به روی خودشان نمی‌بندند و راهی را برای هجوم مشکلات به‌سوی خودشان باز نمی‌کنند، ولی چون در دنیا زندگی می‌کنند، آدم‌های احمق، نفهم، جاھل، بی‌دین، ضعیف‌الایمان، متکبر، مغرور، خائن و آدم‌های ظالم برای اینها مشکل ایجاد می‌کنند. وقتی آنها را به تور مشکلات انداختند، چه کار می‌کنند؟ قرآن مجید می‌گوید: **﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلَيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾**؛^۲ آیه دیگر دارد: **﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلَيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾**.^۳

۱. سوری: ۱۱.
۲. آل عمران: ۱۲۲.
۳. ابراهیم: ۱۲.

دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست

اهل نظر می‌گویند: وجود مقدس او که قدرت بی‌نهایت است، می‌تواند ما را از مشکلات نجات دهد؛ وعده نجات هم داده است، وعده‌اش را هم تخلف نمی‌کند و به ما هم اعلام کرده که مشکل پیش می‌آید، اما **﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرٍ يُسْرٌ﴾**.^۱ برای اینکه ما دلمان قوی باشد، یک‌بار دیگر بعد از این آیه می‌گوید: **﴿فَإِنَّ مَعَ الْأَعْسَرِ يُسْرٌ﴾**.^۲

مگر نوح علیه السلام را نجات نداد؟ مگر ابراهیم علیه السلام را نجات نداد؟ مگر موسی و عیسی علیهم السلام را نجات نداد؟ برای چه اینها را در قرآن به رخ ما می‌کشد؟ برای اینکه به قول سعدی:

سعدیا سبل فنا گر بکند خانه عمر دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست

هدف تربیتی خدا از تذکر زندگی انبیا

این تذکرات نسبت به زندگی انبیا برای این است که ما را با حوصله، با تحمل و صابر بار بیاورد و بدانیم مشکلاتی که دیگران برای ما ساخته‌اند، اگر ما پیش او بمانیم و برای حل مشکل به دامن دشمن پناه نبریم و دین خودمان را ندهیم که راحتی بگیریم، مشکل را حل می‌کند. هیچ عجله نکنید! تمام انبیا همین‌گونه زندگی کردند، اما یک پیغمبر از کنار خدا برای حل مشکلی که دیگران ایجاد کرده بودند، فرار نکرد و عجول هم نبودند؛ مثل بعضی از ما نبودند که حل مشکل را در یک شب انتظار داشته باشند. هیچ‌کدام آنها این‌طور نبودند.

وعده قطعی پروردگار به بندگان

پروردگار عالم وعده حتمی و قطعی داده است که من خیر دنیا و آخرت شما را تأمین می‌کنم. در قرآن هم از اولیائش نقل کرده است که شعار آنها در قلبشان همیشه این بود: وجود مقدس پروردگار ما عطاکننده همه خوبی‌ها در دنیا و آخرت است، لذا همیشه

۱. شرح: ۶

۲. شرح: ۵

راه و رسم بندگی

می گفتند: ﴿رَبَّنَا آتَنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾.^۱ کار و مشکلشان هم حل می شد. بنا نیست مشکل در دنیا بماند و مشکل ماندنی طبق آیات قرآن و روایات، مشکل آخر است.

نکاح امیر مؤمنان علیه السلام به حقایق هستی

شما دعای کمیل را دقت کنید؛ امیرالمؤمنین علیه السلام کتاب علم خداست. امیرالمؤمنین علیه السلام می دیده و می گفته اند، نه اینکه می گفته و بعد می دیده اند. اوّل حقایق را می دیدند، بعد می گفتند؛ یعنی اهل إخبار از حقایقی بودند که حقایق را می دیدند. وقتی من می خواهم نسبت به خودم یا مراجعه کننده حرف بزنم، می گویم ان شاء الله درست می شود؛ اما امیرالمؤمنین علیه السلام درست بودنش را می دیدند که من خبر نداشتم، بعد به من خبر می دادند. این نگاه حضرت به حقایق بود، نه اینکه صبر کند تا حقیقت چهره اش را نشان بدهد و بعد به مردم بگوید این است. می دیدند، بعد خبر می دادند.

استقامت و صبر، گونه ای از عبادت

شما خطبه های «نهج البلاغه» را ببینید؛ آنجا که از انبیای خدا صحبت می کند، گرفتاری های انبیا را که بیان می کند، آسودگی انبیا را هم بیان می کند و کاملاً نشان می دهد که انبیا در خوبی های دنیا و آخرت غرق بودند؛ مشکلاتی که برایشان می ساختند، آن مشکلات را هم با عبادت با آن برخورد می کردند. استقامت یک نوع عبادت بود، صبر یک نوع عبادت بود، عجله نکردن یک نوع عبادت بود، ماندن پیش خدا، ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَالُوا رُبُّنَا اللَّهُ فُرَّجَ أَسْتَقَامُوا﴾^۲، یک نوع عبادت بود؛ لذا به ما فرموده اند: شتاب زدگی، شتاب ورزیدن و عجله از شیطان است؛ اما حلم، صبر، تحمل و برداری از «الله» است. عجله نداشته باشید!



بی ارتباط بودن مشکل‌سازی انسان برای خودش با خدا

این خیلی جالب است؛ اگر خودتان برای خودتان مشکل ساختید، این یک بحث دیگری است. خودت برای خودت مشکل ساخته‌ای و مشکل را به خودت تحمیل کرده‌ای که این کاری به پروردگار ندارد. یک نمونه‌اش را برایتان بگوییم که خیلی جالب است!

متعهد نبودن انسان بی‌دین

یکی از فرزندان امام صادق علیه السلام به محضر پدر آمد و گفت: من یک سرمایه پولی دارم و می‌خواهم این را با فلان کس شریک شوم؛ مثلاً می‌گویند آدم زرنگی است و کاسبی خوب بلد است، خوب می‌تواند پول را به استفاده برساند و از پول پول تولید کند. حضرت فرمودند: پسرم! با این آدم شریک نشو؛ او در بین مردم مشهور است و شهرتش هم بی‌خودی نیست. آخر یک وقت شهرتی هست که ریشه ندارد و ساخته‌اند؛ اگر این طور بود، امام صادق علیه السلام می‌فرمودند ساختگی است و عیی ندارد، به سراغش برو؛ اما حضرت می‌دانستند که این شهرت، شهرت درستی است و دروغ نیست. فرمودند: این شخص مشهور به شراب‌خواری است و به آدم شراب‌خوار هم هیچ اعتمادی نیست. چرا هیچ اعتمادی نیست؟ پیغمبر علیه السلام می‌فرمایند: به او زن ندهید، اعتمادی به او نیست؛ پول به دستش ندهید، اعتمادی به او نیست؛ امانت به او ندهید، اعتمادی به او نیست. چرا به شراب‌خوار اعتماد نیست؟ چون دین ندارد و در «اصول کافی» است: «من لا دین له لا عهد له» آن‌کسی که دین ندارد، هیچ تعهدی ندارد. نمونه روشنش در زمان شما هم این حیوان وحشی آمریکا، یعنی ترامپ است. ببینید همه دنیا می‌گویند هیچ تعهدی به هیچ چیز ندارد، چون دین ندارد.

اطاعت از امام معصوم، سودمند برای همه

با این شراکت نکن؛ حالا آدم حرف امام را گوش بدده، خوب است یا بد؟ حرف یک صادق مُصدّقی را گوش بدده، سود دارد یا ضرر؟ حرف یک انسانی را گوش بدده که عقل مجسم، اندیشهٔ مجسم، فکر مجسم، ایمان مجسم و تقوای مجسم است، خوب است یا

بد؟ عقلا می‌گویند حداقل احتمال بده که اگر به حرفش گوش ندهی، ضرر کنی؛ اگر می‌خواهی یقین هم نکنی. این احتمال که خوب، مثبت و درست است.

مدتی گذشت، پیش پدرش امام صادق علیه السلام آمد و گفت: یا بن رسول الله، پدر جان! کل پولم رفت؛ حالا من چند سال باید جان بیکنم تا دوباره این سرمایه را به دست بیاورم. می‌خواستی به حرف پدرت، حالا امام نه، معصوم نه، تو که می‌دانستی پدرت پدر دلسوزی است، آدم باید به حرف دلسوز بی‌نظر گوش بدهد. پدرت که این پول را برای خودش نمی‌خواست، پدرت که نظر منفی نداشت، پدرت روی محبتش، عقلش، اندیشه‌اش، عصمتش، درستی‌اش و پاکی‌اش گفت با این آدم شریک نشو.

شتاب‌زدگی جوانان در کارها

جوان‌ها یک‌خرده عجولاند و گاهی پیش خودشان می‌گویند که پدرم به اندازه من حالی‌اش نیست و گاهی می‌گویند من بهتر از پدرم می‌فهمم؛ اما امیر المؤمنین علیه السلام یک جمله دارند که چقدر خوب است نسل جوان همیشه این جمله را به کار بگیرد. حضرت می‌فرمایند: آنچه از علم، فهم و دانایی بهتر است، تجربه است؛ چون آدم باتجربه رودخانه را رد شده است و می‌داند آدم را آب می‌برد یا نمی‌برد؛ آدم باتجربه این جاده را رفته است و می‌داند در این جاده چاه دارد، شیر دارد، مار دارد، عقرب دارد، خرس دارد، خوک دارد، خطر دارد؛ اما حالا من در دانشگاه درس خوانده‌ام و جغرافیا بلد هستم، می‌گوییم من ده‌هزار جاده کویری و کوهستانی ایران را می‌دانم. تو اینها را بر روی کاغذ می‌دانی که این علم است؛ ولی پدرت که مناطق ایران را می‌شناسد، آن تجربه است که از علم بهتر است؛ یعنی آدم را خیلی بهتر راهنمایی می‌کند. حداقل پدرت که یک پدر باتجربه‌ای بود، حالا امام صادق نه، گوش می‌دادی. خیلی بامحبت به او فرمودند: من که تو را راهنمایی کردم و گفتم پولت را دست مشروب خوار نده؛ او هم خورد و برده است.

نپرسیدن، عامل شکست جوانان

بیشتر جوان‌هایی که شکست می‌خورند، برای نپرسیدن آنهاست؛ چون می‌گویند می‌دانم! اگر می‌دانستی که پروردگار در قرآن به صورت امر واجب نمی‌فرمود: «فَسَأَلُوا أَهْلَ

آذگر^۱، از آدمهای دانا بپرسید. بیشتر مردم هم به روایات آگاه نیستند؛ مثلاً ما یک روایت از امام عسکری علیه السلام داریم که می‌فرمایند: در زمانی که بیشتر مردم رو به بی‌دینی هستند و رعایت مسائل الهی را مثل الان نمی‌کنند، اعتماد نکنید؛ اما زبان‌بازها اعتماد افراد را جلب می‌کنند و تا این‌ها چشم‌شان باز می‌شود، می‌بینند دومیلیارد، سه‌میلیارد، دهمیلیارد، بیست میلیارد یا صدمیلیارد سرشان کلاه رفته است و قابل جبران هم نیست؛ یا باید خودشان را پنهان کنند یا خودکشی کنند یا یک‌جوری از کشور فرار کنند و راه دیگری ندارند. حالا که این دو سه نفر سرش را صد میلیارد کلاه گذاشته‌اند و با زبان‌بازی از او چک و سفته گرفته‌اند، بعد پولی در مقابل این امضا نبوده است؛ حالا شکایت کرده‌اند و قاضی هم می‌گوید: آقا سند داده‌ای و صدمیلیارد بدھکاری. هرچه خون گریه می‌کنی که این صوری بوده، این امانت بوده، این برای تجارت بوده است، قاضی طبق دین می‌گوید به من ربطی ندارد که چه بوده و چه نبوده است، اما اسلام می‌گوید امضا داده‌ای و بدھکاری، پول مردم را بده. بیشتر موقع قابل اثبات نیست، لذا اسلام به قاضی می‌گوید تو براساس سند و مدرک، شاهد معتبر و بینه حکم بده و او هم حکم می‌دهد. صاحب چک و سفته هم بیرون می‌آید و می‌گوید این قاضی‌ها را می‌بینی، یک جو دین ندارند؛ مرا محکوم کردند. قاضی از کجا بفهمد که تو کلاه سرت رفته است؟ قاضی می‌گوید تو وارد تجارت شده‌ای و این هم امضایت، این هم چک تو، این هم سفته‌ات. او دین دارد، تو به دین عمل نکرده‌ای و مشورت نکرده‌ای، از بزرگ‌ترها نپرسیده‌ای و اعتماد هم کرده‌ای؛ آن هم در روزگاری که امام عسکری علیه السلام می‌فرمایند اعتماد نکن.

برتری اخلاق ایمانی به اخلاق اجتماعی

آن مرد سرمایه پسر امام صادق علیه السلام را خورد؛ مشروب خوار بود دیگر و تعهدی نداشت. آدمهای بی‌دین به هیچ‌چیز متعهد نیستند. گاهی هم گول خورده‌ها می‌گویند آقا، نماز نمی‌خواند، روزه نمی‌گیرد، هفته‌ای یکبار هم یک لیوان مشروب می‌خورد، اما این‌قدر آدم خوب و خوش‌اخلاقی است و از این متدين‌های ما بهتر است؛ بی‌حجاب است، اما از صدتا

۱. نحل: ۴۳

راه و رسم بندگی

چادری ما بهتر است. این حرف را نگو! بگذار یک خرده با او حرکت کنی، بین پولت را می خورد؟ آن بی حجاب هم صدتا بلا سرت درمی آورد که یک دانه اش به فکر صدتا چادری هم نمی آید.

بی دین تعهد ندارد، اما مردم می نشینند و تعریف می کنند، می گویند آدم حظ می کند! این قدر خوش خنده، خوش اخلاق و نرم است؛ اما فلانی نماز می خواند، نمی شود او را با دهن عسل خورد؛ فلانی روزه می گیرد، نمی شود با او حرف زد. حالا نمی شود او را با دهن عسل خورد، نمی شود با او حرف زد، اما مال مردم خور که نیست! دزد که نیست! کلاهبردار که نیست! اسم آن اخلاقی که او دارد، اخلاق جنتلمنی است، نه اخلاق ایمانی. من بیست کشور اروپایی را دیده ام، کشور هلند بدترین و پرفسادترین کشور اروپایی هاست. آنجا را من دیده ام، سوئیس، آلمان، نروژ، سوئد، ایتالیا، انگلیس و فنلاند را دیده ام. تقریباً شرق و غرب اروپا را دیده ام و اینجاها همه به منبر رفته ام. من اهل گردش نیستم و بالذات ترین گردش من، دعای کمیل، عرفه و احیا و این است که نیم ساعت می آیم و رو به روی شما می نشینم حرف خدا را و با شما می زنم. این گردش من است و پنجاه سال است که هیچ سفری را برای گردش نرفته ام.

حکایتی کوتاه و مجتبه‌ی بزرگ

هر کسی یک گردشی برای خودش دارد؛ من زیاد به خدمت آیت‌الله العظمی گلپایگانی می رفتم و به من خیلی محبت داشتند. یک وقتی به مشهد آمده بودند تا یک ماه بمانند. آن سال هم مشهد مثل قم بود، ۴۵ درجه، هوا گرم و آتش می بارید، کولر گازی هم نبود. خدمت ایشان آمدند و گفتند: آقا، بیرون مشهد شاندیز، طرق به یک منطقه خیلی خوش آب و هوایی به نام کاهو آبر ده هست، اجازه می دهید در آنجا یک خانه بگیریم و شما را ده-پانزده روز به آنجا ببریم؟ هر کس هم با شما کار دارد، می گوییم آنجا بباید تا هوا بشکند. فرمود: خجالت می کشم زیارت را با سیاحت و لذت هواخوری قاتی کنم. نه نمی آیم و نرفت.

توصیه‌ای به جوانان

وضع آدم به کلاس ایمان و اندیشه‌اش بستگی دارد. شما جوان‌ها سعی کنید با آدم‌هایی هم‌سخن شوید که قابل‌اعتماد و عاقل هستند، فکر و تجربه دارند. نمی‌گوییم رفیق باشید، بلکه بروید و از تجربه عمرشان استفاده کنید. این عبادت است! همه لحظات آدم متفکر و متدين در عبادت است.

هر دعایی مستجاب نمی‌شود، حتی در مسجدالحرام

مشروب‌خوار پول را خورد و امام صادق علی‌الله‌ السلام هم هیچ کاری برای بچه‌اش نکرد؛ چون دزد از قفس پریده و رفته بود. حالا سر چندتا را کلاه گذاشته بود، معلوم نیست. روایت دارد که حضرت صادق علی‌الله‌ السلام در آن سال به مکه مشرف شدند. همه می‌دانید، می‌گویند دعا در مسجدالحرام مستجاب است و می‌گویند در سفر اول که چشمتم به کعبه افتاد، بخواه، عطا می‌کنند؛ دعا کن، مستجاب می‌کنند.

مال ازدستداده با پدر طواف می‌کند و دیگر هیچ‌جا بهتر از مطاف و هیچ‌جا بهتر از کنار بیت نیست و وعده هم داده‌اند که دعا در آنجا مستجاب است، اما این حرف‌ها مطلق است؟ یعنی اگر من در کنار کعبه بایstem و از ساعت هشت شب تا اذان صبح اشک بریزم و به پروردگار بگویم: «هذا بددک» مکه شهر توست، «و الحرم حرمک» حرم هم که حرم توست، «و الیت بیتک» خانه هم که خانه توست و این هم گلوی من؛ صدای داوود علی‌الله‌ السلام را به من بده! صدا که به تو داده‌اند، دیگر دو صدا که نمی‌دهند. آیا این دعا مستجاب است؟ نه، مستجاب نمی‌شود. یا سه روز در مکه روزه بگیر، هر روز زیر ناودان طلا برو و زار زار گریه کن و بگو اینجا نمی‌گوییم، پنج‌شش روز دیگر که سوار هواپیما شدم و به تهران، شیراز، اصفهان رفتم، ثروت قارون را به من بده. این دعا مستجاب است؟ نه، مستجاب نمی‌شود. یا نه، هر شب بنشین و خودت برای خودت روضه ابی عبدالله علی‌الله‌ السلام بخوان. گریه برای امام حسین علی‌الله‌ السلام که خیلی قیمت دارد، عبادت هم بکن، دعا هم بخوان و بعد به پروردگار بگو خوشگلی یوسف علی‌الله‌ السلام را به من بده. آیا می‌دهد؟ نه، نمی‌دهد.

راه و رسم بندگی

می‌خواهی دعا بخوانی، به تو یاد داده‌اند؛ برای طوف که داخل می‌روی، هر هفت‌بار این دعا را بگو: «رَبَّنَا أَتَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»^۱، به تو می‌دهند. ما یک‌خرده در فهم دین هم اشتباه داریم و اگر آن اشتباه‌ها را نداشته باشیم، به دین و مسائل دین، دعاها و پروردگار بدین نمی‌شویم.

کنار پدرش امام صادق آمد و گفت: یابن رسول‌الله! اینجا مگر کنار خانه خدا نیست؟ فرمودند: چرا هست. عرض کرد: شما امام معصوم نیستید؟ فرمودند: چرا هستم. گفت: دعا کنید تا آن مالی که از من برده‌اند، به من برگرد. فرمودند: این دعا مستجاب نمی‌شود و من دعا نمی‌کنم، چون قبلًا به تو گفته بود که‌م پولت را به مشروب‌خوار نده. مشکل تو با دعا حل نمی‌شود، بلکه تو باید در این مشکل بمانی تا کم کم پولی گیر تو بباید و دوباره چرخ زندگی‌ات را بچرخانی. من دعا هم کنم، خدا این‌طور دعاها را مستجاب نمی‌کند. خدا که ننشسته تا هرچه من بگویم، بگوید چشم! قانون و راه و برنامه دارد.

مشکل اندک و گذرای دنیا و بی‌تابی بندگان

به اول سخن برگردم؛ عبید سه حرف دارد: «عین، با، دال». اهل دل می‌گویند هر حرفی به حقیقتی اشاره دارد و فلاش و جهت آن به‌سوی یک حقیقت است. «عین» آن به عرفان رب اشاره است؛ یعنی اول خدا را بشناس، بعد که خدا را شناختی، با خیال راحت زندگی می‌کنی و مشکل هم که برای تو می‌سازند، دینت را با شناخت خدا از دست نمی‌دهی و به او تکیه می‌کنی. او فرموده است: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» و دوباره «فِإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا». دیگر عجول و شتاب‌زده هم نخواهی بود، گول هم نخواهی خورد و برای حل مشکل و راحت‌شدن به دامن بیگانه و ضد خدا هم متوجه نخواهی شد.

یک‌خرده تحمل باید کرد، مشکل دنیا ماندگار نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گفتند: «و هو بلاء قليل مكثه يسير بقاوه قصير مدته»، این مشکل دنیا قلیل است،

۱. بقره: ۲۰۱.



نمی‌ماند و زود رد می‌شود، تو عجله نکن. این یک راه برای شناخت خدا، حالا چند راه دیگر دارد که برای دوستانی خواهم گفت که فردا هم هستند، پس فردا هم هستند، اگر به لطف خدا زنده بودم.

طفل شیرخوار ابی عبدالله^{علیه السلام} و اوج بی‌رحمی دشمن

بزرگ‌تر که در خانواده آدم می‌میرد، آدم می‌گوید داغ دیدم و ناراحتم، اسلام هم به او اجازه می‌دهد که گریه کند. پیغمبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} هم داغ دید و گریه کرد؛ اما کوچک‌تر، صغیر و شیرخوار که در خانواده می‌میرد، آدم دلش می‌سوزد. ابی عبدالله^{علیه السلام} این حرف را در کنار این ۷۱ نفر نگفت که دلم سوت، اما وقتی تیر سه شعبه به گلوی ششم‌ماهه رسید، این حرف ابی عبدالله^{علیه السلام} است:

يا للهف نفسى على رضيع ثانى فطمته السهام قبل الفسادى

خیلی شعری دلسوزی است! در نیم‌بیت اول می‌گوید: خدایا دلم برای این بچه آتش گرفت؛ و در بیت دوم می‌گوید: هر بچه‌ای را که مادرش می‌خواهد از شیر بگیرد، چهار روز، پنج روز، شش روز، بهانه برای او درست می‌کند و راه برایش باز می‌کند تا بچه از شیر خوردن بیفتند، اما بچه من دیگر بهانه نمی‌خواست و تیر سه شعبه یک‌جا بچه من را از شیر مادر گرفت.

بچه را زیر عبا گرفت و برگشت، اما با چه حالی برگشت! خیلی دلش می‌خواست مادر بچه بچه را نبیند، لذا در کنار خیمه رباب^{علیه السلام} را صدا نزد و خواهر را صدا زد. وقتی زینب کبری^{علیه السلام} بیرون آمد، این بچه خون‌آلود را به بغل خواهر داد و خودش روی خاک نشست و صدا زد: خدایا این مردم به کوچک و بزرگ من رحم نکردند.



جلسہ هشتم

عبدیت، بستر نہور بُوت

و امامت

عطای مقام نبوت و امامت براساس علم پروردگار

بستر ظهور نبوت در همهٔ انبیای خدا و طلوع امامت در ائمهٔ طاهرين علیهم السلام با عدد خاص دوازده، امامت به معنالخاص، بهطور یقين طبق آيات قرآن و روایات، عبودیت بوده است. نکتهٔ بسیار لطیفی که دراین زمینه وجود دارد، این است که بعضی از انبیا و ائمهٔ طاهرين علیهم السلام قبل از رسیدن به بلوغ و گاهی قبل از بهدنی‌آمدن طبق قرآن (آیاتش را می‌خوانم)، منصب نبوت و امامت به آنها عطا شد. ممکن است این پرسش در ذهن شما پیش بیاید که اینها که هنوز وارد عبادت و بندگی نشده بودند، چطور در کم‌سالی یا میان‌سالی به نبوت یا امامت رسیدند؟

یک انسان باید مدتی عبادت کند و خلوص در عبادت نشان دهد تا لایق مقام نبوت یا مقام امامت شود، اما بعضی از اینها که طبق قرآن، اصلاً وارد عبادت نشده بودند یا سن آنها سن عبادت نبود؛ پس این مقام به چه دلیل به آنها عنایت شد؟ جوابش روشن است؛ این مسئله مربوط به علم پروردگار است. خداوند می‌داند که از چنین انسانی بندۀ خالص پاک به وجود می‌آید و براساس علمش هم این مقام را به آنها عنایت کرد.

عنایت مقام نبوت به مسیح علیه السلام از همان بدو تولد

مقام والای حضرت مریم علیها السلام نزد پروردگار

ما صریحاً در قرآن مجید می‌خوanim که وقتی مسیح علیه السلام بهدنیا آمد، هنوز هیچ‌کس او را ندیده بود و لحظات اول بهدنی‌آمدنش بود، پروردگار عالم به مریم علیها السلام فرمود. چقدر مقام



راه و رسم بندگی

این زن در پیشگاه خدا مقام والایی بوده که الهام الهی را دریافت می‌کرده است و پروردگار به او اعلام می‌کند که اگر این یهود عنود آمدند و این بچه را دیدند، هر سؤالی که از تو راجع به این بچه کردند، جواب نده و سکوت کن و هیچ چیز نگو؛ یک کلمه هم نگو و فقط به خود بچه اشاره کن، من جواب آنها را با زبان این بچه خواهم داد.

تهمت سران منحرف یهود به حضرت مریم

همان طوری که پروردگار به مریم^{علیها السلام} خبر داده بود، سران یهود، سران کنیسه، سران بهشت منحرف آمدند و طفلی را در کنار مریم^{علیها السلام} دیدند که تازه یکی دو ساعت به دنیا آمده بود و هنوز بدنیش سفر از رحم به دنیا گرم بود. به مریم گفتند: «ما کان آپوک اقراً سَوْعٌ»^۱، پدرت که آدم بدی نبود و ما عمران را می‌شناختیم، «وَمَا كَانَ أُمُّكَ بِغَيْرِهَا»، مادرت هم که زن پاک‌دامنی بود و اهل زنا و رابطه نامشروع نبود؛ یعنی این یهودی‌های ناپاک‌دار در دوهزار سال پیش می‌دانستند که گاهی خرابی و انحراف بچه، بی‌تریتی بچه با پدر و مادرش ارتباط دارد. دامن مریم^{علیها السلام} یقیناً از یک پدر بد و یک مادر ناپاک و آلوده درست نمی‌شود. خیلی تعجب کرده بودند که از پدر به آن بزرگواری و از آن مادر پاک‌دامن که بندۀ پروردگار بود، چرا این دختر به وجود آمده که شوهرنکرده، بچه‌دار شده است؟ این دختر آلوده‌دامن از آب درآمده است؟ باید از آن پدر و از این مادر، یک مریم پاک‌دامن مقدس بزرگوار باکرامت و فراری از گناه به وجود بیاید، چرا این طوری شد؟ این بچه را از کجا آورده؟ «لَقَدْ جِئْتِ سَيِّنَةً فَرِبَا»^۲، فارسی آیه این است که با آن پدر و با آن مادر، چرا حرام‌زاده زاییده‌ای، یعنی تو رابطه نامشروع برقرار کرده‌ای؟

سکوت مریم در برابر افتراءهای سران کنیسه

همین طور که پروردگار به مریم^{علیها السلام} فرموده بود، جواب نداد و به گهواره اشاره کرد. وقتی به گهواره اشاره کرد، یعنی جوابتان را از این بچه بگیرید، اینها از کوره در رفتند و فکر

۱. مریم: ۲۸.

۲. مریم: ۲۷.

کردند که مریم ﷺ آنها را مسخره می‌کند و به آنها بی‌ادبی می‌کند؛ پس گفتند: **﴿كَيْفَ نُكَلِّمُ**
مَنْ كَانَ فِي الْأَرْضِ صَمِيمًا﴾^۱، چه می‌گویی؟ ما را به چه کسی حواله می‌دهی؟ ما چطوری با
 بچه‌ای حرف بزنیم که الان به دنیا آمده است؟ مگر در دنیا سابقه دارد که بچه الان به دنیا
 بیاید و الان هم به حرف بیفتند؟ دو-سه سال طول می‌کشد تا بچه به زبان بیاید. چه
 می‌گویی دختر عمران؟!

مقام عبداللهم مسیح ﷺ از گهواره

یک مرتبه یهودی‌ها دیدند که از داخل گهواره صدا بلند شد. بچه حدود هشت تا ده مورد را
 داخل گهواره با زبان صریح بیان کرد. آن چیزی که حالا اول آیه، پیش از آن همه ارزش‌ها
 و فضایل خیلی مهم است، به یهودی‌ها گفت: **﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ﴾**^۲، یعنی اگر من بخواهم چند
 مقام بسیار بالا را در همین گهواره برای شما بگویم که خدا به من عطا کرده است، بسته
 آن عبداللهم من است؛ نه اینکه حالا دو ساعت است که به دنیا آمدهام، اندازه سی سال نماز
 خوانده‌ام، اندازه سی سال روزه گرفته‌ام و اندازه سی سال کار خیر کرده‌ام. خدا عبداللله بودن
 من را می‌داند و در علم او هست که من عبداللله هستم؛ ولو حالا بندگی را عملاً شروع
 نکرده باشم، ولی او عالم است که ماهیت من، تشخّص و وجود من بمنه است. پروردگار
 عالم می‌داند تا زمانی که از دست قاتلان یهود در ۳۳ سالگی نجاتم بدهد، من نه دست در
 دست شیطان خواهم گذاشت، نه دست در دست هوا خواهم گذاشت و نه دست در دست
 عمل حرام خواهم گذاشت. من عبداللله در علم خدا هستم و تحقق عبداللهم من هم در
 ۳۳ سال واقعیت پیدا خواهد کرد. این خیلی درس است به ما که تا عبداللله نشوی، فضایل و
 کرامات، حقایق و ارزش‌ها، اخلاق حسن و عمل صالح از افق وجود تو طلوع پیدا نمی‌کند.
 «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ»، «إنّي» یعنی یقیناً و بدون شک، من عبداللله براساس عبداللهم هستم.



عطای کتاب انجیل به مسیح ﷺ در عالم علم خداوند

حالا بقیه حرفهایش را بشنوید: «آتَانِي الْكِتَابَ»، اصلاً هنوز انجیلی در دست مسیح ﷺ نبود، مسیح یک ساعت بود که به دنیا آمده بود، اما حرفش را با فعل ماضی «آتَانِي» ادا کرد، یعنی در علمش انجیل را به من داده است. انجیل حقیقتی است که در علم خدا هست و نظام داده شده که چند سوره، چند آیه، چه مطالبی و چه حقایقی داشته باشد و آن را در عالم علمش به من عطا کرده است. «وَجَعَلَنِي تَبِيَا»، مرا پیغمبر قرار داده، یعنی از همین الان که یک ساعتم است، من پیغمبرم.

امامت، امری الهی و آسمانی، نه زمینی

بهت‌زدگی درباریان از قدرت علمی بالای امام جواد علیه السلام

امام جواد علیه السلام خیلی بزرگ‌تر از مسیح ﷺ بود که به مقام امامت رسید. مسیح ﷺ یک ساله بود که گفت من پیغمبرم، اما حضرت جواد علیه السلام هفت ساله بود که منصب امامت از امام هشتم به او رسید و ثابت هم کرد که امام هشتم؛ چون در جلسه‌ای که دشمن تشکیل داد و می‌خواست چراغ را بعد از امام هشتم در مقابل مردم خاموش شده اعلام کند که بعد از امام هشتم خبری نیست. او یک بچه است و نمی‌توانید بگویید این امام است، چون سوادی ندارد و چیزی بلد نیست و نمی‌داند. بزرگ‌ترین علمای درباری را دعوت کرد و نظرش این بود که مسئله امامت را تمام‌شده اعلام کند و ختم این مقام اعلام شود که تمام است. این بچه هفت ساله در سه شب‌نوروز در ساعتی که جلسه تشکیل می‌شد، حالا غیر از ناهار و نماز و استراحت، چندهزار سؤال را صحیح، متین و بالاستدلال جواب داد و دهان همه را بست؛ بعد هم این بچه هفت ساله به مأمون گفت: اینها هرچه دلشان خواست، از من پرسیدند و جوابش را هم علمی گرفتند، حالا به من هم میدان بدھید تا من هم یک سؤال از بزرگ‌ترین شما بکنم. گفتند: پرس؛ فکر کردند که می‌خواهد مسئله‌ای درباره حجی، نمازی یا روزه‌ای مطرح کند که جوابش هم دم دست است، اما امام یک مسئله را در لباس چند

عنوان مطرح کرد و به بزرگ‌ترین عالم درباری کشور گفت که جوابش را بدهد. او هم خیلی راحت گفت: من بلد نیستم! وقتی او بلد نبود، دیگران هم بلد نبودند و به این بچه هفت ساله گفتند خودت جواب بد. به قدری زیبا جواب داد که همه را بهت‌زده کرد و فهمیدند داستان امامت به سن و بچگی و بزرگی کاری ندارد. یک داستان الهی است، نه زمینی.

رسوخ محبت امامان در جان و اندیشه مردم

موسی بن جعفر را در قبرستان عمومی بغداد در بیرون شهر، همین جایی که الان حضرت دفن است، بردند و دفنش کردند، مردم آمدند و در آنجا یک اتاقک ساختند، غروب‌ها می‌رفتند و صدتاً شمع روشن می‌کردند، چراغ روشن می‌کردند و فرش می‌کردند، زوار و مسافر و حاجتمند و دعاکننده می‌آمد. یک روز به خلیفه عباسی گفتند که ایشان حالا سه سال یا چهارده سال در زندان پدران شما بوده، الان برو و بین چه خبر است؟! مردم از راه دور و نزدیک می‌آیند و برای او چراغ می‌آورند، فرش می‌آورند، نذری می‌آورند، دعا می‌کنند، گریه می‌کنند؛ اما قبرهای پدران شما -هادی، منصور و هارون- همین طوری رهاست و یک‌نفر هم برای رضای شیطان نمی‌آید که سر قبر پدران شما فاتحه بخواند. شما هم یک گنبدی، بارگاهی، گلستانه‌ای، فرشی یا چراغی بگذارید. حاکم عباسی چقدر زیبا جواب داد، گفت: فکر می‌کنید ما این کارها را بر سر قبر پدرانمان بکنیم، یخ آن می‌گیرید؟ دل‌های مردم که دست ما نیست، فکرهای مردم که دست ما نیست، ایمان مردم که دست ما نیست؛ اینکه می‌بینید سر قبور آنها که در زندان‌های ما از دنیا رفته‌اند یا به زهر ما یا به شمشیر ما کشته شدند، می‌آیند و بارگاه می‌سازند، فرش می‌کنند، چراغ می‌آورند، نذری می‌آورند، غذا می‌آورند و سر قبرشان عبادت می‌کنند، دعا می‌کنند، قرآن می‌خوانند، گریه می‌کنند و متول می‌شوند، «هذا امرٌ سماوی» همه اینها در ارتباط با شخص خداست؛ ما اگر سر قبر پدرانمان مقبره بسازیم، نصف شب در تاریکی، حتی به مأمورهای بیا پول می‌دهند و آن را خراب می‌کنند، سر قبر پدران ما می‌آیند و دستشویی می‌کنند؛ لذا ما نمی‌توانیم این کار را بکنیم و باید قبر پدرانمان ول باشد، اما اینها کارشان با پشت پرده، با صاحب عالم و با کارگردان جهان هستی است. خیلی جمله پرمغزی گفت! «هذا



راه و رسم بندگی

امر سماوی» کاری که آسمانی است، زمینیان نمی‌توانند هیچ غلطی نسبت به آن بکنند و کاری هم که زمینی است، هر کاری بکنیم، خراب می‌شود.

وابسته نبودن نبوت و امامت به سن

وقتی آن مسئله پیچیده را از مرجع تقلید آنها پرسید و گفت نمی‌دانم، یعنی ما چیزی نداریم! نمی‌دانم یعنی ما به بالا وابسته نیستیم. وقتی بچه هفت ساله جواب کل مسائلشان را داد و جواب مسئله‌ای را داد که خودش مطرح کرد، فهمیدند «هذا امر سماوی» و امامت به سن بسته نیست، نبوت هم به سن بسته نیست. امر الهی است، مسئله مسئله آسمانی است.

سفارش خدا به مسیح علیه السلام

الف) برپاداشتن نماز

«وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا إِنَّمَا كَنْتُ»^۱ و من را موجود بسیار پرمنفعتی قرار داده است، در هر کجای زمین که قرار بگیرم. این جمله بعدش را شما جوان‌ها بیشتر دقت کنید! بچه یک ساعته در گهواره به یهود گفت: «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ»، خدا به من سفارش به نماز کرده است. نماز یعنی نماز؛ «أَوْصَانِي» فعل ماضی است، یعنی من هنوز به دنیا نیامده بودم که سفارش نماز را به من کرده است؛ حالا یا در رحم مادر بودم که به من سفارش کرده یا روح را که قبل از بدن در عالم ملکوت آفریده بوده، در آنجا سفارش نماز را به من کرده است.

توجه و دقت در آیات قرآن

من یک نکات خیلی مهمی از قرآن مجید، نه از جای دیگر، درباره نماز دارم که در بحث امشب صحن جامع رضوی برای مردم می‌گوییم. یک نکات خیلی فوق العادة اعجاب‌انگیزی، آن هم براساس آیات قرآن که نماز چیست و جایگاهش کجاست؟ یک ساعت است که به دنیا آمده و می‌گوید: «أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ» به من سفارش نماز شده است، نه اینکه بعداً می‌خواهد به

۱. مریم: ۳۱.



من سفارش کند. این آیات قرآن را که می‌خوانیم، اگر در فعل‌های آیات یا در اسم فاعل آیات یا در اوصاف حقایق دقت کنیم، اصلاً چیزهای عجیب و غریبی در این قرآن مجید هست.

ب) پرداخت زکات

«وَالْكَّاهُ مَا دُمْتُ حَيًّا»، حالاً باز یا در رحم مادر بودم یا روحمن در عالم ملکوت قبل از بدن آفریده شده بود، به من سفارش شده که آدم دست به جیبی باش و خودت تنها تنخور. گندم می‌کاری، خرما می‌کاری، گوسفند داری، شتر داری، نقره داری، طلا داری، مویز داری، زکاتش را بدء. عیسی! تنها تنخور، از بخیل بدم می‌آید. خدا بدهش می‌آید و کاری هم نمی‌شود کرد. خدا که متغیر نیست، مردم خواهش کنند که تا حالا از بخیل بدت می‌آمده است، حالا دیگر بدت نیاید؛ اگر از بخیل بدهش می‌آید، ابدی بدهش می‌آید و اگر از متکبر، ظالم، ستمگر، بدکار یا زناکار بدهش می‌آید، تا آخر بدهش می‌آید و از خوبی‌ها هم اگر خوشش می‌آید، تا ابد خوشش می‌آید.

ج) نیکی به مادر

﴿وَتَرَأَبِالْتِقِ﴾^۱ خدا به من در رحم مادرم یا در ملکوت، آنجا که روحمن بوده و هنوز وارد بدن نشده بودم، سفارش کرده است که نیکوکار به مادرت باش؛ یعنی مادرت را بپا، احترامش را رعایت کن، اخلاقت با مادرت اخلاق پسندیده باشد، بلند بلند با مادرت حرف نزن، تند به مادرت نگاه نکن، نگذار تشننه بماند، نگذار گرسنه بماند، نگذار لباس کهنه بر تنش باشد، نگذار نراحت زندگی کند. همه اینها در کلمه «بَرّ» است.

حالا چرا در این آیه سفارش پدر و مادر را نکرده است؟ عیسی ﷺ بدون پدر به دنیا آمده بود و فقط سفارش به مادر را دارد، اما بقیه را سفارش به پدر و مادر کرده است: **﴿وَبِالْوَالِدِينِ إِحْسَانًا﴾**.^۲ این احسان هم لغت نکره است و «الف» و «لام» ندارد، یعنی هر طور خوبی که

۱. مریم: ۳۲

۲. بقره: ۸۳

راه و رسم بندگی

می‌توانی، هر رعایتی که می‌توانی داشته باشی، در حق پدر و مادر داشته باش. می‌دانید که خدا در قرآن مجید بعد از خودش حق پدر و مادر را در چند آیه مطرح کرده است. اول حق عبادت خودش، بعد حق پدر و مادر است؛ البته نگفته است که پدر و مادرت مؤمن باشند و احسان کن، فقط می‌گوید «بِالْوَالِدِينِ إِحْسَانًا». کاری به دین پدر و مادرها ندارد، کاری به خوب و بدی‌شان ندارد و به قول امام باقر علیه السلام لک بی‌علم فلکاً تُطْعَمُهَا»^۱، کاری به مؤمن و کافر بودنشان ندارد.

مرز اطاعت از پدر و مادر به امر خداوند

من ممکن است به پروردگار بگویم امر تو اطاعت‌ش واجب، اما پدر مادر من بتپرسست هستند، یهودی‌اند، مسیحی‌اند، مشرک و کافرند و ممکن است براساس فرهنگ خودشان، پیشنهادهای غلطی به من بکنند که پیشنهادهایشان ضد دین تو باشد. خدا آن را هم در قرآن حل کرده است: «قُلْ إِنَّ جَاهَدَكُمْ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكُوا بِمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُظْعَمُهُمَا»^۱، اگر به تو فشار آوردنده که اعتقادت و عملت را بر ضد من قرار بدهی، پیشنهادشان را قبول نکن و اطاعت نکن؛ اما پشت آن هم ببینید چه می‌گوید! با پدر و مادر درگیر نشو؛ اگر می‌گوید نماز نخوان، اگر می‌گوید روزه نگیر، اگر می‌گوید مکه نرو، اگر می‌گوید بهدبال یاد گرفتن مسائل شرعی‌ات نرو، بهدبال یاد گرفتن حلال و حرام نرو، داد نکش، فریاد هم نزن و تلخی هم نکن، «وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفٌ» تا زنده‌اند، با آنها پسندیده رفتار کن؛ ولو اینکه به امور ضد خدا دعوت می‌کنند، با آنها خوش‌رفتار و خوش‌رو باش. در دعوت امور ضد خدا با آنها تلخی نکن و از کوره در نرو. با هر دوی آنها رفاقت و معاشرت کن و به صورت شایسته و پسندیده نشیست و برخاست کن.

عطای مقام نبوت به یحیی علیه السلام در کودکی

پس در قرآن سابقه دارد بچه‌ای که تازه از مادر به‌دنیا آمده است، پیغمبر باشد؛ باز در قرآن سابقه دارد بچه کوچک که حرف می‌زده، می‌شناخته، می‌رفته، می‌آمده و می‌گفته، به

۱. لقمان: ۱۵.

پیغمبری مبعوث به رسالت شود. پروردگار درباره حضرت یحییٰ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} می‌فرماید: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيَاً»^۱ بچه بود، یعنی چندساله بود؟ «صَبِيًّا» یعنی زیر هفت سال داشت که ما مقام نبوت را به او عطا کردیم. حالا ممکن است شما بگویی که هنوز وارد بندگی نشده بود، نبوت باید بعد از بندگی طلوع کند و خدا ببیند که این آدم بندۀ واقعی است، بعد نبوت را به او بدهد. این لازم نیست! همین که خدا آگاه است که این فرد از بندگان مُخلص اوست و تا پایان عمر هم بندۀ مُخلص است، همین کافی است که مقام نبوت یا مقام امامت به او عطا شود؛ پس امام شدن حضرت جواد^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} در هفت سالگی تعجب ندارد و این مسئله‌ای است که در قرآن کریم سابقه دارد.

کلام پایان؛ امام جواد^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} و آخرین دیدار با پدر

چند سال این فرزند با محبت، عاشق، جامع، کامل و الهی پدر را ندید؟ دو سال؛ یعنی از پنج سالگی پدر را در ظاهر امر ندید. راهش هم به پدر نزدیک نبود؛ حضرت در مدینه بود و پدر در مرو بود. برای بچه سخت است که یک دنیا عاطفه و محبت و نیازمند به آغوش پدر است، آن‌هم پدری مثل وجود مبارک حضرت رضا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} که این پدر را نبینند.

بالاخره خدا زمینه ملاقاتش را فراهم کرد، کی؟ وقتی که پدر احتمالاً نیم ساعت به شهادتش نمانده بود که اباصلت هروی می‌گوید: من با حضرت رضا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} در این خانه‌ای که آمدیم، تکوتنه بودیم. امام هشتم را اوایل طلوع آفتاب زهر دادند و به اذان ظهر نرسیده بود که حضرت شهید شد. تنها امامی که زهر به او دادند و نصف روز نکشید که از دنیا رفت، امام هشتم بود؛ بقیه ائمه ما سه روز، هفت روز یا یک ماه طول کشید که بعد از خوردن زهر از دنیا برونند.

اباصلت مطلبی را نقل می‌کند که سختم است برایتان بگویم! خانه مأمون با خانه حضرت رضا^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} در این سفری که داشتند از خراسان عبور می‌کردند، چون یک شبانه روز حضرت

۱. مریم:

راه و رسم بندگی

اینجا بودند و کل دو سال را با مأمون در مرو بودند، اینجا عبوری آمدند که حضرت را زهر دادند. شاید از خانه مأمون تا محل اسکان حضرت رضا^{علیه السلام} چهل قدم نبوده است، اباصلت می‌گوید: وقتی از خانه مأمون بیرون آمد، دیدم رنگش پریده است. از در خانه مأمون تا ورودی خانه خودش، پنجاه بار از شدت درد بر روی زمین نشست و بلند شد، نشست و بلند شد تا به خانه رسیدیم. داخل خانه دیگر طاقت بلند شدن و نشستن نداشت و افتاد. یک مرتبه دیدم یک بچه هفت ساله با چشم گریان، سر بابا را بر دامن گرفته است، با یک دنیا ادب گفتم: آقا جان، من در خانه را بسته بودم، از کجا آمدید؟ فرمودند: خدایی که مرا از مدینه به خراسان آورد، از در بسته هم وارد کرد. سر امام هشتم به دامنش بود که از دنیا رفت، اما مثل امشب سر خودش به دامن کسی نبود، اما خودش از تشنگی داشت دست و پا می‌زد و به او آب ندادند؛ اما جدش در کربلا سری نداشت که به دامن بگیرند، گلوی بریده‌اش را به دامن گرفتند! گلوی بریده را زینب کبری^{علیها السلام} به دامن گرفت.

جلسه نهم

خط ارزش‌های دینی در سفارش

امام رضا علیه السلام

سفرارش امام رضا علیه السلام به فرزندشان

محروم نکردن مردم از دیدار با خود

به وسیلهٔ یک نامه که امام هشتم در شهر مرو به حضرت جواد علیه السلام نوشتند و از آنجا به مدینه فرستادند که بیش از دوهزار کیلومتر راه بود. یک سفارش در آن نامه داشتند که این سفارش متوجه همهٔ ما هم هست. نتیجهٔ آن سفارش را برایتان بگوییم و کاری به متن نامه ندارم. آن سفارش این بود: مردم از دیدن تو و ارتباط با تو محروم نشوند. این فرار از مردم و خودپوشاندن از مردم که مردم پیش آدم نیایند و حرفشان را نزنند، دردانش را نگویند، حالا یا آدم بتوانددوا کند یا نتواند، این کار خوبی نیست و اخلاق پروردگار نیست، اخلاق انبیا نیست، اخلاق ائمه علیهم السلام نیست.

برخورد مناسب با مردم، کلیدی برای حل مشکلات

البته ما یک دستور از طرف خداوند متعال داریم که با آدم‌های منحرف، بدکار و فاسد که امیدی به هدایتشان نیست، رابطه نداشته باشید و در دامن آنها نیفتیید، آنها را در زندگی تان راه ندهید و به خاطر آنها از خوبان چشم نپوشید. امام هشتم براساس همین آیه که در سوره مبارکهٔ کهف هست، این نامه را به حضرت جواد علیه السلام نوشتند: مردم به تو راه داشته باشند، در خانه باز باشد و از در بزرگ رفت و آمد کن؛ وقتی بیرون می‌روی، پول با تو باشد و به آنها یعنی



که احساس می‌کنی باید به آنها پول بدهی، پول بده؛ به مردم محبت کن و عنایت داشته باش. این برخوردهای خوب با مردم خودش یک کلید برای حل مشکلات است.

گشایش درهای فیوضات الهی به واسطه نیکی به دیگران

ما چه می‌دانیم دعایش چه کسی داخل مردم مستجاب است و چه کسی دل سوخته است؟! اگر با مردم خوب رفتار کنیم، چهره باز به آنها نشان بدهیم و بتوانیم مشکلشان را حل کنیم، یقین بدانید اگر دعا کنند، خدا دعایشان را در حق ما مستجاب می‌کند. من خودم اصلاً خبر ندارم، شما خودتان هم خبر ندارید که یک روی خوش نشان دادن، پولی به یکی دادن، مشکل یکی را حل کردن، ما را از چه بلایی حفظ کرده است که باید به سرمان می‌آمد. خدا باید پرونده را جلوی ما باز کند تا بفهمیم که خوب رفتار کردن با مردم و روی خوب نشان دادن به مردم، چه دری از فیوضات الهی را به روی ما باز می‌کند.

دین اسلام، دین ارزش‌ها

رد نکردن هدیه دیگران و داشتن حسن ظن به آنها

کتابی هست که ضرب‌گیر زورخانه به من داد. یک شب به زورخانه‌اش رفته بودم، خیلی خوشحال شد و به قول معروف، خیلی از رفتن من استقبال کرد و روی سر دم محبت کرد، بعد گفت: من تعدادی کتاب دارم که نه وقت‌ش خواندنش را دارم و نه به درد کار من می‌خورد، اینها را برای شما بفرستم؟ گفتم: بفرست! یک سفارش امیر المؤمنین علیه السلام به همهٔ ما این است که اگر کسی برایتان هدیه آورد یا خواست هدیه بدهد، رد نکنید و بعد هم ما حق تحقیق نداریم که حالا این کسی که آش در خانه‌مان آورده، حلوای آورده، میوه آورده، غذا آورده، لباس آورده، مال او حلال است؟ اهل خمس و سهم امام است؟ ما حق نداریم که پی‌جویی کنیم.

آمرزش گناهان با شاد کردن دل مؤمن

یک وقت من یکی را می‌شناسم که واقعاً مال او حرام است، باید یک‌جوری عذر بیاورم و هدیه‌اش را قبول نکنم؛ اما یک وقت اطلاعی از مردم ندارم، من دستور دارم که به مردم



حسن ظن داشته باشم و بگوییم ان شاء الله حلال و پاک است. امیر المؤمنین ع می‌فرمایند: رد نکنید! حالا در خانه‌اش نشسته و یک قابل‌مه پلو کشیده، یک قابل‌مه آش کشیده، یک پارچه‌ای را کادو کرده است و با یک دلی خوشی برایتان می‌آورد، به خیال اینکه قبول می‌کنید و شاد می‌شود؛ قبول کنید که همین شاد کردن دل مؤمن، «ادخال السرور فی قلب المؤمن»، باعث آمرزش گناه است. گناه مگر مانع کمی است؟ همین که آدم دل مردم را شاد کند، این مانع کنار می‌رود و راه آدم به سوی بهشت باز می‌شود. ما خیلی دین عجیبی داریم!

دین اسلام، دین بیهوده‌گویی نیست

من کتابی به نام «نظام خانواده در اسلام» دارم که تا حالا چهل‌بار در ایران چاپ شده و بعضی از چاپ‌هایش سی هزار تیراز داشته و به چند زبان اردو، عربی، انگلیسی، ترکی استانبولی و ترکی آذربایجانی ترجمه شده است. من یک‌بار داخل هواپیما بودم و به آلمان می‌رفتم. در آنجا برای همایشی که برای امیر المؤمنین ع گرفته بودند، سخنرانی داشتم؛ البته این همایش را ایرانی‌ها هم نگرفته بودند و دیگران گرفته بودند. من چون لباسم را در هواپیما داخل ساک بالای سرم گذاشته بودم، کتاب خودم یعنی «نظام خانواده» را که به زبان ترکی استانبولی بود، دیدم که چند جوان کنار هم در هواپیما می‌خوانند. بغل دستی من گفت به آنها بگوییم که نویسنده کتاب داخل طیاره است؟ گفتم: نه، چه کار به آنها داری، بگذر راحت باشند.

یک انتشاراتی این کتاب را به یک خانم آمریکایی به نام خانم مورگان داد که به انگلیسی ترجمه‌اش کرد. آن خانم آمریکایی خیلی به زبان فارسی و زبان عربی وارد بود و می‌توانست روایات را به انگلیسی و فارسی‌ها را هم به انگلیسی برگرداند. بعد از مدتی، مدیر آن انتشارات به خودم گفت که به او پیغام دادم اگر فکر می‌کنی ششصد صفحه زیاد است، کتاب را خلاصه‌اش کن. گفته بود: نمی‌شود! من یک روایت در این کتاب دیدم که پدر یا مادر بچه‌اش را ببوسد، پیش خدا ثواب دارد. من نمی‌توانم یک کلمه این کتاب را حذف کنم. کتاب را ترجمه کرد و به قم فرستاد که چاپ شود، خودش هم شیعه شد و اسم خودش را زینب گذاشت. به ایران آمد و یک‌سال هم در مشهد ماند که هر روز برای زیارت برود، بعد



راه و رسم بندگی

به آمریکا برگشت. او می‌گفت: دینی که بوسیدن بچه را به وسیله پدر و مادرش عبادت و ثواب می‌داند، من چرا متدين به این دین نباشم؟! هیچ‌چیز اسلام هرز نمی‌رود.

سیراب کردن تشنه، رهایی‌بخش انسان در آخرت

روایت مفصلی هست که حالا این مفصل را باید برای یک وقت دیگر بگذارم. پیغمبر اکرم ﷺ بعد از شهادت عمویش حضرت حمزه ﷺ، خواب عمو را دید و گفت: عمو، آن طرف چه‌چیزی به درد خورد و چه‌چیزی به درد می‌خورد؟ حضرت حمزه ﷺ چند چیز عرض کرد که یکی این بود: عمو جان، کسی که تشنه است و جگرش از تشنگی می‌سوزد، آب دادن به او باعث نجات این طرف است؛ البته کسی آب بدهد که مؤمن است، نه اینکه تنها آب دادن باعث نجات باشد، بلکه ایمان هم هست، عبادات هم هست؛ ولی این‌قدر این آب دادن مهم است که حمزه ﷺ گفت: این آب دادن جزء مسائلی است که باعث نجات انسان در اینجا می‌شود. ما چه می‌دانیم، به یک تشنه آب دادیم یا یک غذایی برای کسی بردیم.

حکایتی کوتاه، اما شنیدنی

عالی خیلی بزرگی بود که من ده شب در شیراز کنار او بودم و ۱۰۴ ساله بود. خیلی آدم فوق العاده و عالم بزرگی بود. ایشان خودش برای من تعریف کرد و گفت: هیکل من را که می‌بینی، چهل-پنجاه کیلو بیشتر وزن ندارم، معدہ بزرگی هم ندارم. من هر وقت به مشهد می‌روم، علمای مشهد خیلی به من محبت می‌کنند و شیرازی‌های مشهد هم مرا برای شام و ناهار دعوت می‌کنند. من خودم را با نان و پنیر، نان و سبزی یا نان و ماست بار آورده‌ام، ولی یک دستمال کتانی دارم که چیزی از آن رد نمی‌شود؛ مثلاً آب داخل آن بریزی، رد نمی‌شود. سر این سفره‌های چرب و نرم که به احترام ما انداخته‌اند و ده نفر را هم دعوت کردند، من این دستمال کتان را زیر عبایم پنهن می‌کنم، دور از چشم صاحب‌خانه دهانم می‌جنبد و نان و پنیر می‌خورم، اما دو-سه‌تا کباب برگ، دو-سه‌تا کباب کوبیده و پنج-شش مشت برنج را جمع می‌کنم، بعد که می‌خواهم بلند شوم، کتان

را زیر عبا جمع می‌کنم. نیم ساعت که می‌نشینیم و جلسه تمام می‌شود، بیرون می‌آیم و پیاده برای حرم حضرت رضاعلیه راه می‌افتم. هر فقیری، گرسنهای، کارتون خوابی را می‌بینم که گاهی هم زوار است و جایی گیر او نیامده و روی کارتون خوابیده است، پیش او می‌نشینیم و سلام‌وعلیک می‌کنم، دستی به سرش می‌کشم و می‌گوییم شام خورده‌ای؟ می‌گوید: نه. می‌گوییم: چرا نخوردی؟ می‌گوید: امشب شام گیرم نیامد و پول هم نداشتم، چلوکباب را جلویش می‌گذارم و می‌نشینیم تا می‌خورد و دستمال را بر می‌دارم. تا فردا ظهر یا فردا شب.

اقسام پروندهٔ حیات و ممات انسان

اینها برای آدم کار می‌کند، به خدا قسم خیلی کار می‌کند. ما صد دفعه از این طرف خیابان آمدیم که رد شویم و به آن طرف برویم، باید ماشین به ما می‌زد؛ چون ما طبق قرآن دو پرونده داریم:

الف) پروندهٔ محو و اثبات

اسم یک پرونده‌مان، **﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَتُنْسِيُّ﴾**^۱ پروندهٔ محو و اثبات است. در یک ورق این پرونده نوشته است که من از خیابان رد شوم، ماشین یا موتور بزند و من را داغون کند . بمیرم؛ اما در کنارش هم نوشته است که اگر این آدم کار خیری انجام بدهد، ما این زیر ماشین رفتن را محو می‌کنیم که به این مرگ تعليقی می‌گويند.

ب) پروندهٔ ام الكتاب

یک پرونده هم به نام «ام الكتاب» داریم: «وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». آنچه پایی ما در این «ام الكتاب» نوشته شده است، اصلاً قابل تغییر نیست؛ نه با دعا، نه با صدقه، نه با کمک، نه با کار خیر، نه با نماز و نه با گریه.

۱. رعد: ۳۹.

شاید ما ده دفعه باید زیر ماشین رفته باشیم، ده دفعه باید خودمان داخل ماشین یا پشت ماشین بودیم و باید تصادف می‌کردیم، اما نکردیم. چرا؟ چون یک کار خوب و خیر در گذشته کرده‌ایم و کمکی به یک کسی کرده‌ایم، تبسمی به یکی کرده‌ایم، یک نگاه خوبی به پدر و مادر کرده‌ایم، احترامی به یک بزرگ‌تر گذاشته‌ایم. اینها چیزهایی است که هم در قرآن کریم و هم در روایات و اخبار مطرح است.

صدقه تازه عروس، ناجی او از مرگ

من یک روایتی دیدم که فکر کنم در کتاب‌های شیخ صدوق بود. شیخ آدم کمی نیست و خیلی فوق العاده است! یادتان باشد که یک پرونده‌مان پرونده محو و اثبات است که یک وقت به حرف مسیح علیه السلام بدین نشوید. این پیغمبر اول‌العزم با یکی از رفیق‌هایش از کوچه رد می‌شد، یک خانه را نشان داد و گفت: امشب اینجا عروسی است و امشب این عروس می‌میرد. رفیقش به او گفت: چطوری می‌میرد؟ گفت: در این خانه یک مار کبری زهرداری است که امشب این عروس را می‌گزد و او هم در جا می‌میرد. تمام شد و رفتند. فردا این بندۀ خدا تنها آمد که از داخل آن کوچه رد شود، دید پارچه سیاه که نزد‌هاند، پرچم سیاه که نزد‌هاند، صدای گریه که نمی‌آید و کسی انجیل نمی‌خواند و همه‌جا آرام است. در زد، یکی در را باز کرد. گفت: دیشب اینجا عروسی بود؟ گفت: بله. گفت: حال عروس خوب است؟ گفت: تا دلت بخواهد. گفت: خوب؟ گفت: خیلی خوب! گفت: آقا برای چه می‌پرسی؟ گفت: همین‌طوری. خدا حافظی کرد، پیش حضرت مسیح علیه السلام آمد و گفت: آقا نفهمودید که دیشب آن عروس می‌میرد، من امروز به در خانه‌شان رفتم، از آن کسی که پرسیدم، گفت عروس خیلی هم حالت خوب و سرزنشه است. حضرت فرمود: بنا بود بمیرد، اما مهمان‌ها که رفتند، برای عروس و داماد سفره انداختند و برای دوتای آنها شام گذاشتند. عروسی‌ها دیر تمام می‌شود و تا بروند، ساعت یک نصف شب می‌شود؛ حالا عروس و داماد و اتاق‌شان هستند، اینها هنوز دست به غذا نبرده بودند که فقیری در کوچه با ناله گفت: اگر کسی بیدار است، من گرسنهام و درد می‌کشم، یک غذا به ما بدهید.

عروس به داماد گفت: غذای من را ببر و به این فقیر بده، امشب را دوتایی با هم یک غذا می‌خوریم. این صدقه‌ای که دیشب این عروس داد، خدا شر آن مار را از سرش کم کرد.

دریغ نکردن از هر کار خیری

هرچه کار خیر گیرتان آمد؛ انجام دهید؛ ولو یک لیوان آب به یک تشنه بدھید، ولو یک نگاه محبت‌آمیز به یکی بیندازید، ولو یک نگاه محبت‌آمیز به مادرتان یا پدرتان داشته باشید، ولو بچه شیرخواره را از بغل خانمت بگیری و دوبار ببوسی. اینها برای ما کار می‌کند و در روایات ائمه علیهم السلام هست؛ اینکه امام هشتم از دوهزار کیلومتر بیشتر، نامه‌ای با خط خودشان به حضرت جواد علیه السلام می‌نویسند و می‌فرمایند مردم تو را ببینند، وقتی بیرون می‌آیی، از در بزرگ بیرون بیا و در را نبند. در خورجینت پول بردار تا وقتی در راه می‌روی، می‌توانی بشناسی که چه کسی نیازمند است، پول به او بده که اینها کار صورت می‌دهد.

جريمه شکستن دل مؤمن

آیه در قرآن است که به پیغمبر ﷺ می‌گوید: اصلاً روی خودت را از بندگان من که اهل بندگی هستند، برنگردان. می‌دانید آدم روی خود را از یک بندۀ خوب خدا برگرداند و بگوید برو بابا، با من چه کار داری؟ همین آدم را گیر می‌اندازد؛ چون خدا خوشش نمی‌آید، وقتی دل یک بندۀ خوب شکست، آدم جرمیه می‌شود؟ یک روایت بخوانم و حرفم تمام! به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: رفیق تو را مار زده و دارد می‌میرد. حضرت به خانه و کنار بسترش آمد. او گفت: یا علی! ما نمازمان را که می‌خوانیم، روزه‌مان را که می‌گیریم، محبت تو را که داریم، نمی‌دانم برای چه باید مرا مار بزنند؟ آخر ما از پرونده‌مان خبر نداریم، علی علیه السلام که خبر دارد، امام رضا علیه السلام که خبر دارد. حضرت فرمودند: دیروز بعد از ظهر سر چهارراه، جلوی مردم بی‌علت به قنبر ناسزا گفتی، خوشحال باش که خدا با این ماری که مأمور کرد تا تو را بگزد، پرونده قیامت را بست؛ والا اگر این فحش دادن تو را به قیامت می‌انداخت و جرمیهات می‌کرد که آزاد نمی‌شدی. مواطن باش! یک ناسزا یا یک بد گفتن، نیش مار



راه و رسم بندگی

و عقرب به دنبال دارد؛ یک غذا به فقیر دادن هم به دنبالش رد کردن نیش مار را دارد که آدم زنده بماند.

کلام پایانی

یابن رسول الله، ای امام جواد علیه السلام! اولاً مرگ شما با شهادت صورت گرفته و با زهر بوده است. شما را شهید کردند، در اتاق، زیر سقف و زیر سایه بودید؛ تا داخل اتاق بودید، شهید شدید و بعد هم ستمگران، حسودان و متکبران که عظمت شما را تاب نمی‌آوردند، دستور دادند که بدنتان را داخل ایوان و رو به آفتاب بیاورند؛ اما با هیچ‌چیز به شما غیر از خوارک زهر حمله نکردند، نه با شمشیر، نه با نیزه و نه با خنجر؛ این دو بخش بعدی را از قول امام باقر علیه السلام می‌گوییم: با چوب حمله نکردند، با سنگ حمله نکردند. من از شما می‌پرسم؛ یکوقت هم یادم هست که دهه عاشورا از دوستان پای منبر صبحم در روز عاشورا پرسیدم. برای کشنده یک نفر چقدر اسلحه لازم است؟ شما همان تیر سه‌شعبه‌ای که به قلبش زدید، ده دقیقه یا یک ربع صبر می‌کردید، از دنیا می‌رفت. این همه شمشیر چرا؟ این همه نیزه چرا؟ این همه چوب چرا؟ این همه سنگ چرا؟ با این بدن چه کار کردید که وقتی خواهر آمد، مجبور شد پرسد: «أَنْتَ أَخِي» تو برادر من هستی؟ تو پسر مادر من هستی؟ تو پسر بابای من امیر المؤمنین هستی؟ حسین من! یک روز آدم و دیدم که روی سینه پیغمبر خوابیده‌ای، «یوم علی صدر المصطفی» و امروز هم آمد، با بدن قطعه قطعه بر روی خاک داغ بیابان افتاده‌ای.

کلمات کلیدی: امام رضا علیه السلام، سفارش به فرزند، نیکی کردن، ارزش‌های دینی، حسن ظن، پرونده محو و اثبات، پرونده ام الکتاب.

جلسہ دهم

راہ و رسم بندگی

تواضع و تسلیم بودن بندگان خدادار برابر فراین الٰی

کسانی که در حد ظرفیت و گنجایش خودشان بندۀ خدا هستند، یعنی تسلیم فرمان‌های او و متواضع در برابر خواسته‌های او هستند، در عمل هم اهل گناه کبیره نیستند و به قول قرآن مجید، از کبایر اجتناب دارند و دوری می‌کنند. جنب یعنی دوری و سعی‌شان این است که آلوهه به گناهان کبیره نشوند. گناهان کبیره چه گناهانی است؟ این را یک عالم نودساله اهل سنت از بصره به مدینه آمد و از امام صادق علیه سُوَّال کرد. بصره تا مدینه کمتر از دوهزار کیلومتر است، ولی این‌قدر فهمیدن مهم است که می‌ارزد آدم این مسیر را بباید و از آگاهی به قرآن پرسد، آن‌هم جاده‌های آن زمان و وسائل آن زمان! گفت: یا بن رسول الله! من یک آیه در سوره نساء است که متوجه نمی‌شوم: «إِنَّكُمْ تُحَثِّبُونَ أَكْبَارَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ».^۱ کجای آن را نمی‌فهمی؟ گفت: کلمه کبایر؛ گناهان کبیره چه گناهانی است؟

بی‌خبری غیرشیعه از حقایق قرآن و دین خدا

واقعاً انسان معلم دینش را باید از پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام یاد بگیرد. دیگران که امامت و سفارشات نبوت را رها کردند، یقین بدانند از واقعیات دین بی‌خبرند. من با خیلی از دانشمندان بزرگ غیرشیعه - مسیحی، زرتشتی، کمونیست، اهل سنت، با فرقه‌های مختلف کاتولیک و پرووتستان - ملاقات داشته‌ام، چیزی ندارند. چیزی که به درد یک دنیاپاک و آخرت آباد ما بخورد، ندارند؛ البته صنعت دارند، اما اصولی که برای رشد آدمیت و انسانیت مؤثر باشد، ندارند. غیرشیعه هم از حقایق واقعی قرآن و دین خدا خبری ندارند. دین در

غیرشیعه ساختگی است؛ این را یقین بدانید که ساخت بعد از مرگ پیغمبر ﷺ تا آخر بنی عباس و بعد هم ساخت ابن تیمیه کافر است که پایه‌گذار دین وهابیت است و دهتا از بزرگ‌ترین علمای اهل سنت به کفر او فتوا داده‌اند، بعد هم ساخت محمد بن عبدالوهاب است و الان هم علمای آنها به هر شکلی که بتوانند، با مردم به عنوان دین بازی می‌کنند، در حالی که دینی در کار نیست. نمی‌خواهم فتواهایشان را بگویم، وقتان را می‌گیرد.

بدعت‌های وهابیت در دین اسلام

یکی از گوشت‌هایی که خدا در قرآن مجید به هر شکلی حرام کرده، گوشت خوک است. من در یکی از کشورهای اهل سنت سوار یک ماشین بودم که راننده‌اش شیعه بود. در یک خیابان خیلی آباد از داخل ماشین دیدم که روی شیشه یک فروشگاه بزرگ نوشته بود: «لحم الخنزير الحلال؛ گوشت حلال خوک». من به این دوستم گفتم که قرآن مجید گوشت خوک را حرام کرده و زمینه حلالی هم برای این گوشت نداده است، این چیست؟ گفت آخوندهای اینها فتوا داده‌اند که وقتی خوک از ماده‌اش به دنیا می‌آید، اگر آن را در یک جای خیلی تمیز بیاورند و تغذیه تمیزش کنند و چند روز یک‌بار هم آن را بشورند، گوشتش حلال است.

بزرگ‌بزرگشان عرق می‌خورد، به او گفتند این را که پیغمبر ﷺ حرام کرده است، گفت: من آب قاتی‌اش می‌کنم، عیوبی ندارد؛ الان هم همین کار را می‌کنند و آب قاتی‌اش می‌کنند. من از آلمان به دمشق می‌آمدم، یک عرب کنارم نشسته بود. وقتی داخل هوایپما غذا آوردنده، معمولاً ورقه‌ای را به مسافر می‌دهند که انتخاب غذا کند و من آن ورقه را نگرفتم، گفتم از آلمان تا دمشق چهار ساعت است، حالا می‌رسیم و آنجا نان و پنیری می‌خوریم. دیر هم رسیدیم، ساعت یک نصف شب رسیدیم؛ ولی دیدم که بغل دستی ام دستور داد گوشت خوک آوردنده، خیلی هم خوب خورد، بعد هم دهانش را با دستمال پاک کرد و گفت: «الحمد لله رب العالمين». من به او گفتم گوشت خوک حرام است و این هم آیه‌اش است. گفت: می‌دانم، ولی «عند الضرورة حلال» وقتی ضرورت در کار باشد، حلال است. گفتم: چه ضرورتی در کار است؟ نان و پنیر می‌گرفتی. گفت: نه من گرسنه‌ام هست و طاقت ندارم، چون طاقت ندارم، برایم حلال است؛ ولی در سوریه گوشت خوک نمی‌خورم.

دین اسلام، استوار بر آیات و روایات

انتقال علوم از پیامبر خدا به امامان معصوم

دین دین اهل بیت است و دین اهل بیت بر آیات قرآن و روایات ائمه طاهرين استوار است. آن کسی که دین خدا به او وحی شده، پیغمبر است و پیغمبر اکرم هم علوم گرفته شده از وحی را به امیر المؤمنین انتقال داده و ایشان هم به اولادهای بعدی شان انتقال داده اند. امام زمان ما یکی -دو ساله بودند که غایب شده اند و وقتی می آیند، امام باقر می فرمایند: فقط «الف» علم در کره زمین برای مردم آشکار شده است و با آمدن مهدی، «ب» علم تا «باء» علم را در اختیار مردم می گذارد؛ یعنی از ۲۸ علم یک علم که همین رشته های فعلی دنیاست، برای مردم آشکار است و ۲۷ منع دیگر علم با آمدن او در اختیار مردم قرار می گیرد. امام زمان کجا درس خوانده است؟ ایشان دو ساله بودند که غایب شدند.

علم کتاب، نزد امیر مؤمنان

امیر المؤمنین در «نهج البلاغه» می گویند: پیغمبر وقتی میعوث به رسالت شد، یک نفر در شهر مکه نه بلد بود خط بنویسد و نه بلد بود بخواند. این در «نهج البلاغه» است. آن وقت خود امیر المؤمنین وقتی از مکه به مدینه آمدند، حدود ۲۱-۲۲ ساله بودند که پروردگار از او در مکه به **﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَاب﴾**^۱ تعبیر کرده، یعنی همه دانش پیش علی در نوجوانی بوده است؛ پس ما اگر بخواهیم دین را از غیر قرآن و اهل بیت بگیریم، منحرف و گمراه می شویم.

انحراف و گمراهی امت بعد از رحلت پیامبر

«ارتدى الناس بعد النبى» تمام مردم بعد از پیغمبر به دین پشت کردند، امام هشتم می فرمایند: مگر دوازده نفر که اسم می برنند؛ سلمان، مقداد، ابوذر، ابوالھیش بن تیهان، عمر،

۱. رعد: ۴۳

راه و رسم بندگی

اینها به دین خدا پشت نکردند. دوازدهتا را اسم می‌برند که هر دوازدهتا هم برای احراق حق امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد در برابر حکومت آن زمان سخنرانی کردند که حضرت سخنرانی همه آنها را بیان کرده است. این روایت خیلی دیدنی و شنیدنی و خیلی عالی است! پیغمبر می‌گویند: کل مردم منحرف و گمراه شدند و به عبارت ساده‌تر، بی‌دین شدند؛ پس این دین چیست که الان یک میلیارد نفر دارند؟ قلابی و ساختگی است، ساخت بنی‌امیه و بنی‌عباس و قبیل‌هایشان است.

وعده عذاب خدا برای گناهان کبیره

آیه را برای امام صادق علیه السلام خواند: «إِنْ تَجْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ تُكَفَّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» و گفت: من کبایر را نمی‌فهمم، نود ساله هم بود و مجلس درسشن در بصره هم شلوغ بود. این امام را ببینید! حضرت فرمودند: از اول تا آخر قرآن، از «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» تا «مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ»، هر گناهی را خدا اسم برد و پشت اسم بردنش وعده عذاب داده، آن گناه کبیره است؛ یعنی جواب حضرت بیست ثانیه هم نشد. بعد خود حضرت برای او ۲۴- ۲۵ آیه خواندند که گناهان کبیره اینهاست؛ چون خدا هر کدام از اینها را که اسم برد، به مرتكبیش وعده عذاب و آتش داده است؛ ظلم، ربا، نارضایتی به حق پدر و مادر که می‌گویند عاق والدین، یعنی آدم طوری پدر و مادر را ناراحت کند، در فشار قرار بدهد و با آنها هماهنگ نباشد، دلشان به حق بشکند و نفرین کنند. این عاق والدین عذاب دارد. قسم دروغ عذاب دارد، بخل عذاب دارد، قتل نفس عذاب دارد، قتل اولاد که حالا اسمش را سقط جنین می‌گذارند، عذاب دارد. اینها گناهان کبیره است.

نشانه‌های بندگی

الف) تسلیم فرمان خدا در حد ظرفیتش

بنده خدا یعنی آن انسانی که در حد خودش و در حد ظرفیتش تسلیم فرمان‌های پروردگار است؛ مثلاً فرمان حج متوجه من نمی‌شود، چون مستطیع نیستم. کسی که مستطیع نیست، این فرمان شامل حالت نمی‌شود؛ کسی که یک بیماری طولانی دارد و طبیب شایسته هم به



او گفته روزه برای تو حرام است، این فرمان شامل حالت نمی‌شود. فرمان‌هایی که شامل حال انسان می‌شود و انسان گوش می‌دهد، قبول و عمل می‌کند، این نشانه بندگی است.

ب) اجتناب از گناه کبیره

اجتناب از گناهان کبیره، یعنی گناهانی که خدا به آن وعده عذاب داده، این هم نشانه بندگی است.

ج) اصرار نداشتن بر گناه صغیره

اصرار نداشتن بر گناهان صغیره هم نشانه بندگی است. یک وقت من دارم داخل کوچه می‌روم و نامحرمی را با نیت نگاه می‌کنم، بعد هم ناراحت می‌شوم و چشمم را برمی‌گردانم. این یک بار است، اما اینکه هر روز و هر شب در کوچه، خیابان، اتوبوس، قطار یا در راه حرم، زنان و دختران جوان را بپاییم که حالا آنها خودشان هم خیلی مواظب خودشان نیستند؛ او مواظب خودش نیست، من باید مواظب خودم باشم. این اصرار بر صغیره است و وقتی اصرار بر صغیره نداشته باشم، اجتناب از کبایر هم داشته باشم و در حد گنجایش خودم هم به خواسته‌های پروردگار عمل کنم، من عبدالله می‌شوم. درست شد؟ پیش خدا چقدر ارزش دارد؟ وقتی من مؤمن و عبداللهم، چون آدم تا مؤمن نباشد، عبدالله نمی‌شود. چقدر پیش خدا ارزش دارم؟

مقام والای عبدالله در روایات

بنده مؤمن، بالاتر از ملائكة مقرب

روایتی را من از حضرت عسکری ع دیدم که تعجب هم نکردم، چون بعضی‌ها از بعضی روایات تعجب می‌کنند؛ تعجب ندارد! کسی که خودش را در این غوغای زمان و فساد گسترد و در این کشش‌های عظیم به طرف شهوت نگه می‌دارد، آلوه به کبیره نمی‌کند، اصرار به صغیره ندارد و در حدی عمل می‌کند که فرمان‌های خدا شامل حالت نمی‌شود، خیلی ارزش دارد. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: از ملائکه با ارزش‌تر است. «المؤمن عنده الله افضل من ملکٍ مقرب»؛ این را حضرت رضا صلی الله علیه و آله و سلم از پدرش موسی بن جعفر نقل می‌کنند، ایشان از

راه و رسم بندگی

امام صادق علیه السلام، امام باقر علیه السلام، زین العابدین علیه السلام، ابی عبد الله علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام و پیغمبر علیه السلام که مقام مؤمن، یعنی همین که من برایتان تعریف کردم؛ خدا را باور کرده، قیامت را باور کرده و فرمان‌ها را در حد خودش عمل می‌کند، اجتناب از کبیره دارد و اصرار بر صغیره ندارد، «عند الله افضل من ملک مقرب» یعنی ارزش این آدم بیشتر از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک‌الموت است؛ چون آن چهار ملک مقرب، شکم ندارنده شهوت و جاذبه گناه ندارند. جبرئیل میلیارد‌ها سال است که خدا را عبادت کرده است. پشت رستم را که به خاک نشانده است، چون کشش شکم ندارد که این طرفی بغلته؛ کشش شهوت جنسی ندارد که آن طرفی بغلته؛ اما مؤمن، هم کشش شکمی دارد، هم کشش غریزه جنسی دارد و هم حب مال دارد، ولی خودش را نگه داشته است. این آدم بالارزشی است.

احترام انبیا و امامان معصوم به مؤمن در قیامت

امام عسکری علیه السلام می‌فرمایند(خیلی روایت عجیبی است): اگر ۱۲۴ هزار پیغمبر و ما دوازده امام، حضرت اسم می‌برد، در قیامت بر روی زمین در یک صف نشسته باشیم و یک مؤمن از جلوی ما رد شود، کل ما به احترام او تمام‌قد از جا بلند می‌شویم. این ارزش شماست، این ارزش را نگه دارید و قدر خودتان را بدانید!

نگرانی امام از ادا نکردن حق مؤمن

باز امام عسکری علیه السلام یک روایت دارند، می‌فرمایند: اگر کل این عالم را یک لقمه کنند، حالا هیچ‌کس نمی‌تواند کل عالم را ارزیابی کند که چه هست؟ هفت آسمان و زمین و نعمت‌های بین این دو و میلیاردها کهکشان و سحابی و سیاره و ثابت؛ می‌فرمایند: اگر کل جهانی هستی را به یک لقمه غذا برگرداند و من با دست خودم در دهان مؤمن بگذارم، می‌ترسم که حق او را ادا نکرده باشم.

فرمان خدا به پیامبر علیه السلام

حالا یک آیه هم از ارزش بندگان خدا به همین معنایی که شنیدید، برایتان بخوانم: «و اصْرِّ این فرمان به پیغمبر عظیم الشأن اسلام علیه السلام است و خیلی فرمان عجیبی است. من

قبل از توضیح آیه، باید شخصیت پیغمبر ﷺ را برای شما بگویم، اما طولانی است. من فکر کنم نود جلسه و شاید هم بیشتر، سخنرانی‌های خیلی مهم و پرنکته‌ای درباره شخصیت پیغمبر ﷺ داشتم که البته دارد کتاب می‌شود. سخنرانی‌های بسیار پرنکته‌ای درباره شخصیت امام عصر داشتم که در بیش از ۱۲۰۰ صفحه نظام داده می‌شود. آن چیزی که در آن سخنرانی‌ها مهم است، نکات، لطیف و دقایق است.

پیغمبر ﷺ شخصیت اول جهان خلقت است و دیگر کسی مافوق او نیست. برترین انسان‌ها و جن و فرشتگان و عوالم وجود است، خدا به او فرمان می‌دهد:

شکیبایی و نشست و برخاست با بندگان خدا

﴿وَاصْبِرْتَ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَذْعُونَ زَهْمًا بِالْقَدَاةِ وَالْعَيْشِ يَرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾^۱، یار رسول الله! خودت را پیش کسانی که شب و روز مرا بندگی می‌کنند، نیتشان هم از بندگی کردن بهشت نیست و به دنبال بهشت نمی‌دوند، کاسب و تاجر نیستند، صبح و شب خدا را عبادت می‌کنند و فقط به دنبال رضایت خدا هستند، خودت را پایدار و شکیبا دار، خدا از اینها راضی می‌شود؟ خدا اعلام رضایتش را که در قرآن بیان فرموده است: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ﴾^۲، بله که راضی می‌شود، این‌ها آدم‌های کمی نیستند که خدا از اینها راضی نباشد. اصلاً زندگی‌ات با اینها و پیش اینها باشد، با اینها نشست و برخاست کن، کنار اینها باش، بمان و رهایشان نکن.

امید نبستان به ثروتمندان مادیگر

﴿وَلَا تَقْدُعْ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ شَيْئًا لَّهُ أَعْلَمُ﴾^۳، برای اینکه با ثروتمند بُر بخوری و داخل آنها بروی، در مجالسیان شرکت کنی و دعوت‌هایشان را قبول کنی، به این هتل و آن هتل و این عروسی و آن ناهار و آن شام، چشم از اینان برندار که با آنها ارتباط پیدا کنی. حبیب

.۱. کهف: ۲۸

.۲. مائدہ: ۱۱۹

.۳. کهف: ۲۸

راه و رسم بندگی

من! بیشتر این ثروتمندان مادیگر هستند و هیچ کدام اهل حال نیستند، از آینها جدا نشو و چشم برندار، به ثروتمندان مدینه امید نبند و با آینها باش. آنها از تو بدشان آمد، بدشان بیاید؛ دور و بر تو نیامند، دور و بر تو نیایند. به خوبان قانع باش! خیلی از ثروتمندان از خدا بی خبر هستند و حقوق مالی پروردگار را در قرآن مسخره می کنند.

قبول نکردن دعوت غافلان از یاد خدا

«وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا» آنهایی را که به خاطر بد بودنشان، خلافکار بودنشان، شکم چرانی شان و شهوت پرستی شان جرمیه کرده ام و جرمیه ام هم این بوده است که دلشان را از توجه به خودم رد کرده ام. موسی^{علیه السلام} به پروردگار گفت: فلان ثروتمند مصری خیلی هم وضع او خوب است و خیلی هم پول دارد. ما تا حالا ندیده ایم که یک سردرد بگیرد، یک گوش درد بگیرد. خیلی خوش است! پروردگار فرمود: موسی! بلایی به سرش آوردم که به قول ایرانی ها، آن سرش پیدا نیست. گفت: خدایا! ما که چیزی در زندگی اش نمی بینیم. چه بلایی به سرش آورده ای؟ خطاب رسید: او را از یاد خودم غافل کرده ام؛ اصلاً یاد من نمی کند و این بدترین بلاست.

کسی که یاد خدا نمی کند، یاد چه چیزی می کند؟ یا یاد شکم یا یاد شهوت یا یاد پول درآوردن است و کار دیگری ندارد؛ اما آن کسی که یاد خداست، یاد فقرا هم هست، یاد مساکین هم هست، یاد نماز جماعت هم هست، یاد زیارت هم هست، یاد خمس هم هست، یاد زکات هم هست، یاد اطعام به مستحق هم هست؛ چون یاد خدا همراه با این حقایق است.

«وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا»، حبیب من! آن کسی که مطلقاً یاد من نیست، هیچ طور دعوتش را قبول نکن. به هیچ دعوتی، دعوتش را قبول نکن. اینکه حالا یک مسئله است، در سوره توبه می گوید که اصلاً سر قبر یکی از آینها نرو؛ یعنی این قبر پر آش و این قبری که خانه یک جسد پلید و روح کثیف است، سر قبر یکی از آینها نایست؛ اگر مردند و برای خواندن نماز میت دعوت کردند، نماز هم برایشان نخوان. خدا آینها را به پیغمبر رحمت للعالمین می گوید! آیه شریفه دو بخش دارد: یک بخش این است که خدا از آنهایی خیلی خوشش می آید که بنده هستند و از آنهایی که قلب غافل دارند، خیلی بدش می آید.



دوری از آنکه مطیع هوای نفس است

«وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»، غیر از اینکه قلبش غافل است، فقط و فقط مطیع خواسته‌های نامشروع خودش است؛ یعنی فرهنگش فرهنگ «دلم می‌خواهد» است. چرا تریلیاردی و به مستحق‌های قوم و خویشت کمک نمی‌کنی؟ دلم نمی‌خواهد! چرا نماز نمی‌خوانی؟ دلم نمی‌خواهد! چرا به آن کسی که نیازمند است، رحم نمی‌کنی؟ دلم نمی‌خواهد! چرا این کارهای زشت را انجام می‌دهی؟ چرا عرق می‌خوری؟ چرا ورق بازی می‌کنی؟ چرا با زنان نامحرم در ارتباطی؟ دلم می‌خواهد و خوشم می‌آید!

معاشرت نکردن با اسراف کاران

«وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ قُرْطَأً» و زندگی اش هم پر از زیاده‌روی و اسراف است. این جنس دوپا چه نیازی دارد که ماشین دومیلیارد تومانی سوار شود؟ چه نیازی دارد برای پنج شب زیارت مشهد در هتلی بیاید که وقتی پنج شب او تمام شد، صورت حساب پانزده میلیون تومانی برایش گذاشتند؟ این افراط‌ها برای چیست؟ این زیاده‌روی‌ها برای چیست؟ حبیب من! کنار اینها زندگی نکن و دعوت اینها را هم قبول نکن که اینها هواپرست هستند، اینها غافل‌اند، زندگی اینها پر از افراط و زیاده‌روی است؛ اما خودت را داخل آنها نگه بدار که «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَا وَالْعَيْشِ يَرِيدُونَ وَجْهَهُ» خیلی ارزش دارند؛ همان‌هایی که آستینشان پاره و کفشهشان لنگه به لنگه است.

حکایتی از بندگان حقیقی خدا

من یک رفیق داشتم که ده سال و شاید هم بیشتر، پنج‌شنبه‌ها به دیدنش می‌رفتم. تهران که بودم، ترک نمی‌کردم. در اتفاقی زندگی می‌کرد که یک گلیم ۰° متری، یک رختخواب، یک چراغ والور، یک کتری متوسط، سه چهارتا استکان و دو سه‌تا کاسه روی داخل آن بود. فکر می‌کید بیکار بود و صبح‌ها همسایه‌ها صبحانه و ناهار و شامش را می‌آوردند؛ باربر و حمال بود و بار خوب به او می‌دادند. ۱۱۶ ساله هم بود، سالم بود و مردم محله هم او را خوب می‌شناختند و می‌دانستند مفت‌خور نیست. به او بار می‌دادند و بار را هم با کولش می‌برد. از

راه و رسم بندگی

خرجی اش زیاد می‌آمد؛ مثلاً دو روز که بار می‌برد، خرج یک هفته‌اش درمی‌آمد و پول‌هایی که پنج روز دیگر گرفته بود، از این محله به یک محله دیگر می‌رفت (یک روز مرا با خودش برای ناهار پیش یکی از آن خانواده‌ها برد) و اضافهً پنج روز را به آدم‌های مستحقی می‌داد که درآمدشان با خرجشان نمی‌خواند. هر سه شب‌انه روز هم یکبار از اول تا آخر قرآن را ختم می‌کرد. این قدر روی صفحات این قرآن اشک ریخته بود که صفحات آن دیگر پوسیده شده بود. همیشه به من می‌گفت: من اگر مُردم، تو مرا غسل بده و دفن کن. به او می‌گفتم ان شاء الله زنده باشی، می‌گفت: زنده که هستیم، اما مرگ به سراغمان می‌آید. وقتی از دنیا رفت، من در تهران نبودم، محله بهم ریخت. با اینها باش! ما این آیه را عمل کنیم، من خودم هم عمل می‌کنم. من چهل سال است که در این هتل‌ها نرفته‌ام؛ حتی مؤمنین برای عروسی دختر و پسرشان دعوت کرده‌اند، نرفته‌ام. افطاری‌های ثروتمندان را نمی‌روم، اما اینها که دعوتم می‌کنند، می‌روم. با اینها خوش می‌گزرد، وقتی آدم پیش اینها می‌نشیند، خدا را می‌بیند؛ با آدم که حرف می‌زنند، آدم عوض می‌شود و یاد خدا می‌کند. این بندگی است!

کلام آخر؛ شب شادی قلب شیعه

تقریباً امروز خلاصه نه روز گذشته را برایتان گفتیم؛ چه کسی بنده است، چقدر بنده ارزش دارد و کار بنده در قیامت به کجا می‌رسد؟ مطالب مهمی گفته شد، از روایات و این آیه شریفه سوره کهف بود. امشب هم که شب شادی قلب شیعه است. فردا مصادف با ازدواج دو نور الهی، امیرالمؤمنین علیه السلام و صدیقه کبری علیها السلام است که خدا پاک‌ترین، بالاترین، بهترین، فراوان‌ترین، جامع‌ترین و سودمندترین نسل را به این زن و شوهر عنایت کرد.

خدایا! ما را با امیرالمؤمنین علیه السلام محشور کن؛ خدایا! زندگی ما را شعبه زندگی علی و زهر علیها السلام قرار بده؛ خدایا! عشق عمل به آیات قرآن را در ما زیاد کن؛ خدایا به ما کمک بده و ما را از گناهان کبیره و اصرار بر صغیره حفظ کن؛ گذشتگان ما را غریق رحمت فرمای؛ کسانی که در برپایی این جلسه زحمت کشیدند، هر کسی به هر شکلی در جلسه دخالت داشت، ذخیره قیامت و برزخش قرار بده؛ خدایا! امام زمان علیه السلام را دعاگوی همه ما و نسل ما قرار بده و بیماران ما را شفا عنایت کن.